



سیری در معارف اسلام

همراهی با صادقین در دنیا و آخرت

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - حسینیه هدایت - دهه اول محرم - ۱۳۹۶ هـ ش



www.erfan.ir

همراهی با صادقین در دنیا و آخرت

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان
- پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ویرایش: غیائی
- صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

۹.....	جلسه اول: پاسخ به شبههاتی پیرامون عزاداری عاشورا.....
۱۱.....	ما نوکر و عبد امام حسین <small>علیه السلام</small> هستیم.....
۱۲.....	معنای عبد.....
۱۲.....	نوکری جبرئیل برای ابی عبدالله <small>علیه السلام</small>
۱۳.....	عبد ائمه بودن در روایات.....
۱۴.....	۱. نامه امام زمان <small>علیه السلام</small> به علی بن مصیب.....
۱۴.....	۲. امام صادق <small>علیه السلام</small> عبد امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۱۵.....	۳. زیارت ائمه بقیع.....
۱۵.....	۴. زیارت امام زمان <small>علیه السلام</small> در سرداب مقدس.....
۱۵.....	۵. زیارت مطلقه امام حسین <small>علیه السلام</small> و امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۱۶.....	لطمه زدن به خود برای ابی عبدالله <small>علیه السلام</small>
۱۷.....	استقبال از محرم.....
۲۰.....	گریه بر سیدالشهداء <small>علیه السلام</small>
۲۰.....	روضه شهادت ابی عبدالله <small>علیه السلام</small>
۲۳.....	جلسه دوم: وظیفه انبیا، تصحیح ارتباطات انسان با سایر موجودات و اشخاص.....
۲۵.....	مقدمه.....
۲۵.....	تصحیح ارتباط انسان‌ها با مال و ثروت.....
۲۶.....	نتیجه ارتباط آزاد و غیرمشروع انسان با مال.....
۲۶.....	نتیجه ارتباط آزاد و غیرمشروع انسان با مال.....
۲۸.....	تصحیح ارتباط انسان با اشخاص.....
۲۹.....	ارتباط انسان با خداوند، انبیا و ائمه.....



- ۳۱.....ارتباط انسان با اولیای خدا
- ۳۲.....پاکدامنی و کوشش تصحیح‌کننده ارتباط انسان
- ۳۳.....روضه سیدالشهدا علیه السلام
- جلسه سوم: نیروی عشق، سبب تمام حرکات در عالم هستی**.....۳۷
- ۳۹.....مقدمه
- ۳۹.....تمام هستی، عاشق یک معشوق است
- ۴۰.....قانون جاذبه، بیانی دیگر از عشق تمام هستی به معشوق واحد
- ۴۱.....دلیل عدم وجود خلل در جهان هستی
- ۴۲.....باید با ائمه علیهم السلام پیوند خورد
- ۴۲.....معنای صادقین
- ۴۳.....باید جذب صادقین شد
- ۴۴.....ائمه علیهم السلام، همان صادقین هستند
- ۴۴.....اشک برای حسین علیه السلام، نشانه پیوند خوردن به ائمه علیهم السلام
- ۴۶.....پیوند با ائمه، سبب قبول اعمال و بخشش گناهان
- ۴۸.....روضه حضرت رقیه علیها السلام
- جلسه چهارم: نتیجه عدم پیوند با ائمه علیهم السلام**.....۵۱
- ۵۳.....صادقین محور زندگی
- ۵۴.....نتیجه پیروی نکردن از صادقین
- ۵۵.....صادقین، ولی نعمت‌های مؤمنین
- ۵۶.....اثبات تطابق صادقین با ائمه
- ۵۷.....برکت شیعه بواسطه ارتباط با صادقین
- ۵۸.....روایت امام صادق علیه السلام درباره علت تداوم گریه برای سیدالشهدا علیه السلام
- ۶۰.....نتیجه پیوند با صادقین
- ۶۱.....روضه حضرت زینب علیها السلام
- جلسه پنجم: صادقین در دنیا واسطه خدا و خلق و در آخرت شفیع**.....۶۳
- ۶۵.....صادقین چهره‌های برجسته و ویژه
- ۶۶.....صادقین، واسطه ولایت خداوند بر بندگان
- ۶۷.....عقل انبیاء پشیمان عقول عادی
- ۶۷.....عدم توانایی تحمل نور ولایت الهی



فهرست مطالب

- توبه، مخصوص پیوندخوردگان به صادقین..... ۶۹
- خلقت پنج تن آل عبا از نور قدسی خداوند..... ۷۱
- جایگاه حضرت زهراء علیها السلام در قیامت..... ۷۵
- روضه حضرت عبدالله علیه السلام..... ۷۷
- جلسه ششم: منظومه شمسی در عالم معنا..... ۷۹**
- معنی مشارق و مغارب در قرآن..... ۸۱
- پیامبر صلی الله علیه و آله، خورشید منظومه شمسی معنوی..... ۸۳
- علی علیه السلام، قمر منظومه شمسی معنوی..... ۸۴
- ائمه علیهم السلام، ستارگان منظومه شمسی معنوی..... ۸۴
- نتیجه خروج از منظومه شمسی معنوی..... ۸۵
- لطف خدا، سبب ماندن در منظومه شمسی معنوی..... ۸۶
- هزینه کردن اهل بیت برای محبتین..... ۸۶
- تلاش امام حسین علیه السلام در طلب توبه برای شیعیان..... ۸۷
- ماندگان در منظومه شمسی معنوی بخشیده می شوند..... ۸۹
- روضه حضرت سیدالشهدا علیه السلام..... ۹۱
- جلسه هفتم: انتخاب صادقین، سفرهای صادقین، وساطت صادقین..... ۹۵**
- انتخاب صادقین از طرف خدا..... ۹۷
- انتخاب خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله از طرف خدا..... ۹۸
- سفرهای چهارگانه صادقین..... ۹۹
- صادقین، وسیله رسیدن فیوضات معنوی به مخلوقات..... ۱۰۱
- طلب آمرزش از خدا بواسطه صادقین..... ۱۰۳
- دست رحمت سید الشهداء علیهم السلام بر سر حر..... ۱۰۳
- حضور صادقین در وقت احتضار بر بالین مؤمن..... ۱۰۴
- توسل به پنج تن آل عبا، سبب حفظ کشتی نوح از طوفان..... ۱۰۵
- حسرت ترک زیارت ابی عبدالله علیه السلام..... ۱۰۸
- روضه حضرت سیدالشهدا علیه السلام..... ۱۰۹
- جلسه هشتم: سلوک شیعی با قرآن و صادقین..... ۱۱۱**
- وجود علمی قرآن..... ۱۱۳



همراهی با صادقین در دنیا و آخرت

- ۱۱۳.....وجود عینی قرآن.....
- ۱۱۴.....وجود علمی قرآن، نور است.....
- ۱۱۵.....وجود عینی قرآن، نور است.....
- ۱۱۵.....آثار فهم نورانیت قرآن و اهل بیت علیهم السلام.....
- ۱۱۵.....تخلّق.....
- ۱۱۶.....منزل تحقّق.....
- ۱۱۷.....باران امام حسین علیه السلام دارای مقام تحقّق.....
- ۱۱۸.....عزاداران امام حسین علیه السلام دارای مقام تحقّق.....
- ۱۲۰.....جایگاه والای شیعه.....
- ۱۲۱.....روضه حضرت علی اکبر علیه السلام.....
- ۱۲۴.....یا رب مکن امید کسی را تو ناامید.....
- ۱۲۵.....**جلسه نهم: اتکا به علم زمینی، ظلم به خود، انبیا و ائمه علیهم السلام**.....
- ۱۲۸.....اتصال به خداوند، سبب همنشینی با انبیا و ائمه علیهم السلام در قیامت.....
- ۱۳۱.....راه‌های اتصال به خدا.....
- ۱۳۲.....اتصال به خداوند، سبب همنشینی با انبیا و ائمه علیهم السلام در قیامت.....
- ۱۳۳.....روضه حضرت عباس علیه السلام.....
- ۱۳۹.....**جلسه دهم: پاکی قرآن و صادقین، قدرت مودّت صادقین**.....
- ۱۴۱.....مودّت اهل بیت علیهم السلام ما را به شفاعت‌شان می‌رساند.....
- ۱۴۲.....اراده خدا بر پاک بودن اهل بیت علیهم السلام.....
- ۱۴۲.....خداوند پاکی مطلق است.....
- ۱۴۳.....قرآن پاکی مطلق است.....
- ۱۴۴.....اهل بیت علیهم السلام پاکی مطلق هستند.....
- ۱۴۵.....مودّت اهل بیت علیهم السلام ما را به شفاعت‌شان می‌رساند.....
- ۱۴۵.....قدرت مودّت شهدای کربلا.....
- ۱۴۶.....قدرت مودّت عزاداران ابی‌عبدالله علیه السلام.....
- ۱۴۷.....مودّت اهل بیت علیهم السلام ما را به شفاعت‌شان می‌رساند.....
- ۱۴۸.....ماجرای زنده‌شدن حاج‌میرزا حسین خلیلی.....
- ۱۵۰.....روضه حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام.....



جلسه اول

پنخ به شهباتی پیرامون

عزاداری عاشورا

مانوکر و عبد امام حسین علیه السلام هفتم

یک شیعه واقعی وقتی در محرم این شور عظیم، این عزاداری فوق العاده، این زحمات سنگینی که برای حضرت سیدالشهدا علیه السلام کشیده می شود را می بیند، به نظرش می آید مظلومیت حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام کم شده، تمام شده. اما اینطور نیست تقریباً در این سالهایی که به یاد داریم، بین ده بیست روز، بیشتر یا کمتر، به محرم مانده صداهایی بلند می شود که این صداها تنها سودش خوشحال کردن دشمن، علی الخصوص وهابیت خبیث، این لکه ننگی که انگلستان بر دامن ملت اسلام گذاشت، می باشد.

ظاهراً این صداها از گوی کسانی درمی آید که از عرفان اهل بیت علیهم السلام بی خبر هستند و از معارف ایشان اطلاعی ندارند. و انگار این روایت که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است شامل حال آنها نشده، که فرمودند عشق به اهل بیت من، روزی است، رزق است. من امیدوار هستم با بحث امروز، صاحبان این صداها، که متأسفانه اهل لباس هم هستند، به عرفان اهل بیت علیهم السلام و روایات و معارف ناب اهل بیت علیهم السلام، در این مسئله ای که منکر شدند و به مردم هم سفارش کردند اینگونه نباشید، مراجعه کنند.

البته معنویت ابی عبدالله علیه السلام در حدی است که یک نفر هم به این صداها گوش نمی دهد و ارزشی هم برای آنها قائل نیست. اینها یک کمبود دیگر هم دارند که جامعه شناس نیستند. جامعه ایرانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام از آنها به شدت تعریف کردند را نمی شناسند. خبر عزاداری های این ملت را پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام دادند.



کدام یک از ما را با این صداها می‌توانند از محبوبان، معشوقمان، حتی از اسم خالی‌اش، دور کنند. مگر این روایت را که اهل سنت نقل کردند نخوانند؟! راوی این روایت عایشه است که می‌گوید از پیغمبر ﷺ شنیدم خدا عشق به ابی‌عبدالله ﷺ را در دل هر مؤمنی با قلم خودش ثبت کرده. نمی‌توانند این عشق ثبت شده را، با این صداهایی که به دلیل گسترده پخش شدن، دل وهابیت را خوشحال کرده و حداقل قلب امام زمان ﷺ را رنجانده، از بین ببرند.

یکی از آن صداها این بود نگوئید یا حسین ما نوکر تو هستیم، نگوئید ما غلام و عبد تو هستیم. شما بگوئید ما عبد خدا هستیم. این حرف‌ها را نزنید. چرا نزنیم؟

معنای عبد

ما به بیش از ده دلیل، با توجه به لغت عبد، که گوینده از معنای این لغت غفلت داشته و این صدا از او درآمده، این حرف‌ها را رد می‌کنیم. عبد در لغت به معنای پرستش است و در یک مرحله دیگر به معنی اطاعت است. هیچ وقت ما غیر از خدا را معبود خود نمی‌گیریم که به غیر خدا بگوئیم عبد تو هستیم. ما چنین حرفی را نمی‌گوییم. عبد یعنی مطیع. من مدارکم را بگویم که یقین شما به این مسئله نسبت به خودتان قوی‌تر بشود. تا با کمال افتخار و سرافرازی هر جا دلتان خواست بگوئید من عبد حسین ﷺ هستم. من نوکر و غلام حسین ﷺ هستم. شما دلتان می‌خواهد غلام ابی‌عبدالله ﷺ نباشید، نباشید. کسی شما را دعوت نکرده نوکر ابی‌عبدالله ﷺ باشید. اما جمع ما هم نوکر هستیم، هم غلام، هم عبد.

نوکری جبرئیل برای ابی‌عبدالله ﷺ

چه نوکری؟ کسی که امین وحی، که خدا به او اعتماد داشته و وحی‌اش را در اختیار او گذاشت تا برای ۱۲۴ هزار پیغمبر ببرد و خدا می‌دانست که در این وحی ذره‌ای تصرف نمی‌کند و امین است. کسی که امین وحی است، روح اعظم است، روح الامین است، جبرئیل



است. چند تا از این اسمها در قرآن آمده. سَنَى و شِيعَه نقل می کنند وقتی صدیقه کبری علیها السلام خسته بود، خوابش می برد، در گهواره حسین علیه السلام گریه می کرد، از جای اصلی خودش سریعتر از سرعت نور کنار گهواره می آمد و نوکری می کرد. گهواره می جنباند. آن نوکر ابی عبدالله علیه السلام است. این نوکر برایش هم لای لای می خواند. به تناسب اینکه بچه دو سه ماهش بود و با شیر سروکار داشت لای لای را با شیر قاطی می کرد.

إِنَّ فِي الْجَنَّةِ نَهْرًا مِنَ اللَّبَنِ لَعَلَىٰ وَ لَزَهْرَاءَ لِحُسَيْنٍ وَ حَسَنِ

این نوکر است. تو نمی خواهی باشی؟! نباش. شاید لیاقت نداری که نوکر باشی. اما ما لیاقتش را داریم.

عبدائمه بودن در روایات

و اما مدارکم، یک کتاب شریف، بالرش و باعظمت اصول کافی، که خود این صداداران منکر این کتاب نیستند. می دانند که در شیعه بعد از قرآن و نهج البلاغه و صحیفه مهمترین کتاب است.

روایت از امام صادق علیه السلام است که از وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام «يعسوب الدين، قائد غرالمحجلين، علم الله، اذن الله، يد الله» سؤال کردند، بگویند نسبت تان را به پیغمبر صلی الله علیه و آله چیست؟ فرمود من «أنا عبد من عبد رسول الله صلی الله علیه و آله»، اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله سه غلام، چهار غلام و یا سی غلام و عبد دارد من یکی از آنها هستم. این یک مدرک. چرا نگوییم ما عبد حسین علیه السلام هستیم؟ هستیم. کسی هم ما را عبد ابی عبدالله علیه السلام نکرده، نه پدرمان و نه مادرمان، خدا این سیمت را به ما داده. کار کسی دیگه نیست. من هم خوشحال هستم، که

۱. الکافی، ج ۱، ص ۹۰ «أبي عبد الله علیه السلام قال: أتى جبر من الأخبار أمير المؤمنين علیه السلام فقال يا أمير المؤمنين متى كان ربك قال ويحك إنما يقال متى كان لما لم يكن فأما ما كان فلا يقال متى كان قبل القبل بلا قبل و بعد البعد بلا بعد و لا منتهى غاية لنتهي غايته فقال له أ نبي أنت فقال لأملك الهبل إنما أنا عبد من عبد رسول الله صلی الله علیه و آله».

در سطح مملکت، وقتی می‌خواهند از من حرف بزنند می‌گویند روضه‌خوان خوبی است. آره من روضه‌خوان خوبی هستم. از من که صحبت می‌کنند یک مقدار اضافه‌تر از حق من برایش می‌گویند. می‌گویند نوکر بااخلاصی است. بگویند من نوکر هستم. اگر در قیامت خدا به من بگوید محور پرونده‌ها را به من ارائه بده، می‌گویم من عبد و غلام ابی‌عبدالله علیه السلام هستم. همین. این خیلی بهتر از نماز است، خیلی بهتر از روزه است. چون روزه و نماز را از غیر نوکر قبول نمی‌کنند. این جان نماز، جان روزه و جان عبادت است. این یک مدرک.

۱. نامه امام زمان علیه السلام به علی بن مصیب

روز سوم شعبان امام زمان علیه السلام یک نامه از ناحیه مقدسه‌شان برای علی بن مصیب همدانی صادر کردند. یقیناً آقا شیخ عباس قمی و قبل از آقا شیخ عباس از من و تو که این صدا را درآوردی، خیلی بهتر و با فهم‌تر بودند و روایات را خوب می‌فهمیدند. آقا شیخ عباس که هفتاد سال غرق در اهل‌بیت علیهم السلام بود، این نامه را در مفاتیح نقل کرده. امام عصر علیه السلام اول نامه می‌نویسد علی ابن مصیب همدانی امروز که روز سوم شعبان است، روز تولد مولای ما ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام است. این اقرار امام زمان علیه السلام است که می‌گوید من غلام حسین علیه السلام هستم. اقرار است. اقرار کتبی. چرا بی‌توجه به معارف قرآن و الهیات اهل‌بیت علیهم السلام حرف می‌زنید؟ چرا؟

۲. امام صادق علیه السلام عبد امیر المؤمنین علیه السلام

مدرک دیگر، وجود مبارک حضرت صادق علیه السلام، امام به حق ناطق، وقتی به زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌آید، این خیلی جمله عجیبی است، «طوبی لی إن کُنْتُمْ مَوَالِی» خوش به حال من امام صادق علیه السلام اگر شما مولاهاى من باشید و من غلام شما، «أَنْیَ عَبْدُکُمْ» با این علی جان من امام صادق علیه السلام «أَنْیَ» نمی‌گوید انا ما، خودش را می‌گوید «أَنْیَ» من،



شخص امام صادق، من بنده تو هستم، «و طُوبَى لِي إِنْ قَبِلْتُمُونِي عَبْدًا» خوش به حال من اگر قبول کنی من غلامت هستم. اگر قبول نکنی. اگر قبول نکنی. حس کردید چند سال است ما را قبول کردند؟! خوش به حال ما.

۳. زیارت ائمه بقیع

در برابر چهار قبر زین العابدین علیه السلام، امام باقر علیه السلام، امام صادق علیه السلام و حضرت مجتبی علیه السلام کراراً ایستادیم و خواندیم «يَا مَوْلَايَ»^۱ ای آقایان من، «يَا أَبْنَاءَ رَسُولِ اللَّهِ عَبْدُكُمْ» من بنده شما هستم، «وَأَبْنُ أُمَّتِكُمْ» مادرم هم کلفت شما بود، کنیز شما بود «الدَّلِيلُ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ» من در کمال فروتنی در برابر شما ایستادم.

۴. زیارت امام زمان علیه السلام در سرداب مقدّس

مدرک دیگر، امام می گوید، به امام زمان علیه السلام می گوید «مَوْلَايَ»^۲ آقای من، «فَإِنْ أَدْرَكْتُ أَيَّامَكَ الزَّاهِرَةَ، وَأَعْلَامَكَ الْبَاهِرَةَ» اگر من زنده بمانم ظهور تو را ببینم و نشانه های آشکار الهی را در تو ببینم «فَهَا أَنَا» آن زمان من «ذَا عَبْدُكَ الْمُتَصَرِّفُ بَيْنَ أَمْرِكَ وَنَهْيِكَ» غلام تو هستم هر امری می خواهی به من بکن هر نهی می خواهی بکن. غلام در مقابل مولایش حرف ندارد. این را امام می گوید به امام زمان علیه السلام می گوید. من در برابر امر و نهی تو از خودم هیچ اختیاری ندارم چون نوکر تو هستم.

۵. زیارت مطلقه امام حسین علیه السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام

و اما مدرک، دیگر زیارت مطلقه ابی عبدالله علیه السلام «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَبْدُكَ»^۳ منی که آمدم به زیارت تو، عبد تو هستم، نوکر تو هستم «وَأَبْنُ عَبْدِكَ» پدرم هم نوکرت بود، درست است، من

۱. زیارت ائمه بقیع علیهم السلام.

۲. زیارت دوم امام زمان علیه السلام، زیارت مخصوص سرداب مطهر.

۳. زیارت مطلقه هفتم امام حسین علیه السلام.

همراهی با صادقین در دنیا و آخرت

پدرم وقتی برای ابی عبدالله علیه السلام می خواست گریه کند، ما یک مقدار می ترسیدیم، یعنی شانه هایش می لرزید و چنان ناله می زد که ما می گفتیم الان می میرد. «وَ ابْنُ أَمَتِكَ» من مادرم هم کنیز شماست این جمله اش خیلی عجیب است «الْمُقَرَّبُ بِالرَّقِّ» من اعتراف می کنم، اقرار می کنم که بند غلامی شما به گردن من افتاده.

زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام «السَّلَامُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَبْدِ اللَّهِ وَأَخِي رَسُولِ اللَّهِ يَا مَوْلَايَ يَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَبْدُكَ»^۱ من بنده تو هستم «وَ ابْنُ عَبْدِكَ وَ ابْنُ أَمَتِكَ جَاءَكَ مُسْتَجِيرًا بِذِمَّتِكَ» پناهی در عالم غیر از تو ندارم.

زیارت عید فطر و عید قربان برای ابی عبدالله علیه السلام، «يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَبْدُكَ وَ ابْنُ أَمَتِكَ الدَّلِيلُ بَيْنَ يَدَيْكَ»^۲

با این حساب ما مدرک شرعی کامل داریم که بگوییم یا حسین علیه السلام بنده ات هستم، یا حسین علیه السلام غلامت هستم، یا حسین علیه السلام نوکرت هستم. مدرک شرعی داریم. بر این اساس همین بزرگوار فرمودند از این به بعد اسم بچه هایتان را غلامحسین نگذارید، غلامعلی نگذارید غلامرضا نگذارید. با این مدارک از این به بعد اگر خدا به شما بچه داد اسمش را بگذارید غلامحسین، تا کم کم که بزرگ شد برگردد حسین علیه السلام کیست که من غلامش هستم، علی علیه السلام کیست که من غلامش هستم، رضا علیه السلام کیست که من غلامش هستم. این اسمها را بگذارید. اهل بیت علیهم السلام را تقویت کنید.

لطمه زدن به خود برای ابی عبدالله علیه السلام

و اما ایشان فرمودند گریه و سینه زدن رشد نمی آورد. آیا شما این آیه قرآن در سوره مبارکه مائده را نشنیدید که پروردگار به طور علنی می گوید «وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ»^۳ هر

۱. زیارت مطلقه امیرالمؤمنین علیه السلام.

۲. زیارت امام حسین علیه السلام در عید فطر و قربان.

۳. مائده: ۸۳ «وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ»



وقت یک عده مسیحی، شیعه را نمی‌گوید، مؤمنین را نمی‌گوید، این آیه خیلی قابل توجه است، «وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ» وقتی آیات قرآن به پیغمبر نازل می‌شود، حبیب من، این تعداد مسیحی را، که بعدا مؤمن شدند، آن هم چه مؤمنی! و خدا در سه آیه از سوره مائده ازشان تعریف کرده، «تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ» حبیب من چشم‌هایشان را می‌بینی پر از اشک به خاطر اینکه حق را شناختند یعنی اول حق را شناختند و حالا دارند گریه می‌کنند. رشد از این بالاتر؟! چرا گریه رشد نمی‌آورد؟ گریه نه، قبل از گریه رشد ایجاد می‌شود، بعد گریه می‌آید. رشد هم مقول به تشکیک است. یک رشد برای انبیا است، یک رشد برای ائمه علیهم‌السلام است، یک رشد برای اولیا است، یک رشد هم برای ما. ما اول نسبت به شناخت ابي عبدالله علیه‌السلام رشد پیدا کردیم که حالا گریه می‌کنیم. برای مجهول که گریه نمی‌کنیم. و بعد هم آیه می‌گوید «مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ» حسین حق است، ما اول حق را شناختیم که حالا تا یک کسی آرام به ما می‌گوید سرش را بریدند، دل ما ناله می‌زند. رشد است که مردم گریه می‌کنند. رشد است که مردم از جانشان مایه می‌گذارند، از پول و عمرشان مایه می‌گذارند. رشد است که این همه جلسه برپا می‌کنند. رشد است که جوان‌ها از سر شب تا صبح، سیاهی می‌کوبند. گاهی سرشان را به سیاهی می‌گذارند گریه می‌کنند. این رشد است. پس چیست؟ گریه بعد از رشد است، نه قبل از رشد، که شما اعلام کردی گریه و سینه‌زنی رشد نمی‌آورد. عکس این مطلب درست است. رشد گریه می‌آورد. سینه‌زنی بعد از رشد است.

لذا فقهای شیعه بر اساس روایات اهل بیت علیهم‌السلام چه مایه‌هایی، در فتوهایشان، برای گریه‌کردن، سینه‌زدن، و در این قرن اخیر زنجیرزدن، گذاشتند.

استقبال از محرم

اول یکی دو روایت. یک عده‌ای حضور امام صادق علیه‌السلام بودند. یک شاعری هم آمده بود. هر وقت چشم ائمه علیهم‌السلام در خانه‌شان به یک شاعر می‌افتاد، می‌گفتند بخوان. می‌خواهم گریه کنم. به آن صدای دوم می‌گویم. آن صدایی که می‌گوید، این کارها چیست؟ به استقبال

محرم رفتن چیست؟ استقبال ندارد، مدرک ندارد. به این صدا می‌گوییم، چرا مدرک ندارد؟! مدارک را ندیدی؟ عاشورا سال ۶۱ هجری اتفاق افتاد. اولین کسی که به استقبال محرم آمد، پروردگار است. چند هزار سال قبل از این که محرم ایجاد شود، او به استقبال آمد. او به جبرئیل گفت برو به آدم بگو این اسمی، که دلت را لرزاند، را با لب تشنه می‌کشند، بچه‌هایش از تشنگی می‌میرند، پوست بدن بزرگ‌هایشان جمع می‌شود از تشنگی. این استقبال از محرم. تمام انبیاء برای ابی‌عبدالله علیه السلام گریه کردند. این استقبال است. تمام درختان، تمام ماهیان دریا، تمام پرندگان هوا، گریه کردند. تازه به دنیا آمده بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله و زهرا علیها السلام و علی علیه السلام دور قنقاره نشستند گریه کردند. این استقبال از محرم است. چرا به استقبال نرویم؟ چرا؟ استقبال که خیلی مدرک دارد، چرا نرویم؟ چرا حرف‌هایی را می‌زنید که دل دشمن را شاد کند. حداقل بیاید دل اهل‌بیت علیهم السلام را شاد کنید.

فرمودند بخوان. شاعر شروع کرد به خواندن. امام علیه السلام حالا خودشان که در اوج گریه بودند، داشتند اصحاب را تماشا می‌کردند. برگشتند با حزن و غصه به یکی‌شان گفتند که چرا گریه نمی‌کنی؟ این که فرمودند، چرا گریه نمی‌کنی؟، من یک مدرکی الان نقل می‌کنم. برادران، خواهران، به خدا قسم این برای من ثابت شده، من یک ذره درس خواندم، می‌فهمم، برای من ثابت شده گریه بر ابی‌عبدالله علیه السلام واجب است، نه مستحب. اگر مستحب بود که امام صادق علیه السلام بر نمی‌گشت بگوید چرا گریه نمی‌کنید؟ دستش را از روی صورتش برداشت. معلوم می‌شود دستش روی صورتش بود، ناله نداشت. چرا گریه نمی‌کنید؟ دستش را برداشت گفت آقا اشکم را ببینید، دارم گریه می‌کنم. فرمود نمی‌خواهم اینطوری گریه کنی. ما این گریه را قبول نداریم. نمی‌خواهیم. ای کسانی که می‌گویید آرام آرام گریه کنید، این روایات را ندیدید. نمی‌خواهم اینطوری گریه کنی. می‌خواهی گریه کنی، سرخه بزن، یعنی هر چی فشار می‌توانی به سینه‌ات بیاور، داد بزن، فریاد بزن، ناله کن، با فریاد بگو وای حسین کشته شد. بعد امام صادق علیه السلام فرمود خدا رحمت کند، دعای امام که مستجاب است، خدا رحمت کند هر کسی که در گریه برای حسین ما فریاد بزند، ناله بزند. بزرگترین مجتهد صد سال اخیر، بزرگترین مجتهد، که



استاد تمام مراجع بعد از خودش بود، شاگردهای با عظمتی دارد، حکیم، خوئی، شیرازی، اصطهباناتی، شیخ موسی خوانساری، اصلاً شاگردهایش از مراجع بزرگ شیعه بودند، بزرگترین فقیه شیعه، مرحوم نائینی، فتوا می‌دهد خروج دسته‌های عزاداری از خانه‌ها، حسینیه‌ها، در روزهای عاشورا بدون شک جایز است. اشکالی در سینه‌زدن، زنجیرزدن، حتی اگر موجب کبودی بدن شود نیست، و همچنین اگر موجب زخم‌شدن یا خونریزی بشود جایز است. این فتوای بزرگترین مرجع صد ساله اخیر است. پای این فتوا را پنجاه نفر از مراجع امضا کردند. که عاشورا بریزید بیرون، سینه بزنید، زنجیر بزنید، بدنتان کبود بشود، خونمردگی پیدا کند، مجروح بشود، خون بیاید بیرون، انجام بدهید. حسین؟! شما حسین را می‌شناسید که حسین کیست؟

سؤال از فقهای بزرگ، حکم سینه‌زدن، خراشیدن، سیلی‌زدن در مصائب چیست؟ پاسخ، هر چه که عنوان جَزَع بر آن منطبق شود، جزع یعنی خراشیدن، سیلی‌زدن، به سینه زدن، ثواب و اجر دارد. این عین فتواست، با شرکت در مجالس ابی‌عبدالله علیه السلام، با گریه و سینه شدید، نه اینکه آرام سینه بزنی، نه خیر، دکمه‌هایتان را باز کنید و محکم بزنید، در مجالس اهل‌بیت علیهم السلام اجر و ثواب دارد. این جمله برای امام زمان علیه السلام است که وقتی افتادی «علی الخُدُودِ لَا طِمَامَاتٍ»^۱ تمام زنان و خواهرها و دخترهایت به خودشان لطمه زدند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید «لَقَدْ شَقَّقْنَا الْجُيُوبَ»^۲ وقتی دیدند از اسب افتاد، همه گریبان پاره کردند، «و لَطَمْنَا الْخُدُودَ الْفَاطِمِيَّاتُ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام» لطمه زدند به سر و صورت بر ابی‌عبدالله علیه السلام، بعد امام صادق علیه السلام می‌گوید «وَ عَلَيَّ مِثْلَهُ» بر مثل ابی‌عبدالله علیه السلام «تَلَطَّمُ الْخُدُودُ». بزنید، عیبی ندارد «و تَشَقُّ الْجُيُوبُ» گریبان پاره کنید، عیبی ندارد. این هم فتوای امام صادق علیه السلام. گریه رشد نمی‌آورد؟ اول رشد آورده که حالا داریم گریه می‌کنیم و سینه می‌زنیم.

۱. زیارت ناحیه مقدسه.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۴۰۲.

گریه بر سیدالشهداء علیه السلام

اما امام هشتم علیه السلام می‌فرماید «فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلَيْبِكِ الْبَاكُونَ»^۱ هر کسی گریه دارد برای حسین ما گریه کند، هر کسی گریه دارد، مرد، زن، پیر، جوان، هر کسی، ارمنی، یهودی، هر کسی، نمی‌گوید شیعه «فَلَيْبِكِ الْبَاكُونَ» هر کسی گریه دارد بیاید قاطی ما بر حسین علیه السلام گریه کند. «إِنْ بَكَيتَ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ»^۲ اگر برای حسین ما گریه کنی «حَتَّى تَصِيرَ دُمُوعُكَ عَلَيَّ خَدَيْكَ»، اشکت بیاید روی صورتت «غَفَرَ اللَّهُ لَكَ» خدا می‌آمرزد «كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتَهُ» هر چی گناه کردی «صَغِيرًا كَانَ أَوْ كَبِيرًا فَلَيْلًا كَانَ أَوْ كَثِيرًا» این را من تا حالا نگفتم، این را نگفتم، کاشکی دهانم بسته می‌شد، کاشکی گوش شما هم نمی‌شنید. این دیگر چیست که برای ما گفتند؟! «إِنْ كُنْتَ بَاكِيًا لِي»^۳ اگر برای چیزی می‌خواهی گریه کنی، گریه بر آن چیز را رها کن، «فَأَبُكَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام» امام هشتم علیه السلام می‌گوید برای حسین ما گریه کن «فَإِنَّهُ دُبْحٌ كَمَا يُدْبِحُ الْكَبِشُ»، مثل گوسفندی که دست و پایش را می‌بندند، دست و پایش را بستند.

روضه شهادت ابی عبدالله علیه السلام

حالا گوش بدهید امام زمان علیه السلام برایتان روضه بخواند «وَأَسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِدًا»^۴ تو در گودال افتاده بودی، ذوالجناح با شتاب بالا و پایین می‌پرید «إِلَى خِيَامِكَ» می‌رفت طرف خیمه‌ها «فَأَصْدًا مُحْمَمًا بَاكِيًا» اسب هم گریه می‌کرد هم ناله می‌زد، «فَلَمَّا رَأَيْنِ النَّسَاءَ جَوَادِكَ مَحْزِيًا»، وقتی زن‌ها از خیمه بیرون ریختند اسب را شکسته حال و غمگین دیدند

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴.

۲. همان.

۳. همان.

۴. زیارت ناحیه مقدسه.



«و نَظَرْنَ سَرَجَكَ عَلَيْهِ مَلُوتًا» دیدند زین یک طرفه شده. تا حالا شده ماشین بجهت‌تان تصادف کند، بگویند بیا بردار ببر. رفتی ماشین را دیدی. دیدی چه حالی پیدا کردی. اسب را اینطور دیدند «بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ»، از خیمه‌ها آمدند بیرون، «نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ» موهایشان را می‌کنند، موهایشان را پریشان می‌کردند. «عَلَى الْخُدُودِ لَا طِمَاتٍ لِلْوُجُوهِ سَافِرَاتٍ» چنگ به صورت می‌زدند. «و بِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتٍ» می‌گویند صدای زن نامحرم را نامحرم نشنود، اینجا دیگر محرم و نامحرمی نبود امام زمان علیه السلام می‌گوید عربده می‌کشیدند، داد می‌زدند، «و بَعْدَ الْعَزِّ مُدَلَّلَاتٍ» بعد از آن همه مقام حس کردند خوار شدند ذلیل شدند. «و إِلَى مَصْرَعِكَ مِبَادِرَاتٍ»، شتابان به طرف محلی که افتاده بودی آمدند. حسین جان این را امام زمان علیه السلام می‌گوید، وای، «و الشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ وَ مُوَلِّغٌ سَيْفُهُ عَلَى نَحْرِكَ» دیدند، نه خنجر، شمشیر روی گلویت گذاشته، «قَابِضٌ عَلَى شَيْبَتِكَ بِيَدِهِ دَابِخٌ لَكَ بِمُهَنْدِهِ» دارد می‌کشد این شمشیر را.

جلسه دوم

وظیفه انبیا، تصحیح ارتباطات انسان

با سایر موجودات و اشخاص

مقدمه

انبیاء الهی و ائمه طاهرين عليهم السلام کار عظیمی را درباره انسان انجام دادند، که هر انسانی در شعاع این کار قرار گرفت، طبق آیات قرآن سعادت دنیا و آخرت را نصیب خودش کرد. آن کار هم عبارت بود از تصحیح روابط انسان، علاقه و ربط انسان به اشیاء و به اشخاص.

طبیعتاً مردم چون در دنیا زندگی می‌کنند و خداوند هم قدرت ارتباط برقرار کردن به بندگانش عنایت فرموده این ارتباط برقرار کردن بدون دلالت و هدایت انبیاء و ائمه طاهرين عليهم السلام، یک ارتباط نامناسب، غلط و اشتباه می‌شود.

تصحیح ارتباط انسان‌ها با مال و ثروت

براساس آیات قرآن، یکی از اشیائی که انسان طبعاً با آن ارتباط برقرار می‌کند، مال، پول و ثروت است. همه انبیاء و ائمه طاهرين عليهم السلام برای تصحیح این ارتباط زحمت کشیدند تا این ارتباط با مال یک ارتباط به تمام معنا معقول و مشروعی باشد، که با این ارتباط معقول و مشروع، انسان تا زنده است، به فرموده قرآن مجید، با مال حلال طیب در ارتباط قرار می‌گیرد ﴿كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلالًا طَيِّبًا﴾^۱

۱. بقره: ۱۶۸ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُرْهُدٌ مُّبِينٌ﴾

نتیجه ارتباط آزاد و غیرمشروع انسان با مال

اما اگر این ارتباط آزاد باشد، یعنی معقول و مشروع نباشد، از آن مالی که انسان با آن ارتباط برقرار می‌کند، بخواهد یا نخواهد، ربا، رشوه، غصب، دزدی، اختلاس، تجاوز به ارث خواهر و برادر طبق آیات سوره فجر درمی‌آید. خداوند در سوره نساء می‌فرماید آنچه که از این ارتباط نامعقول نامشروع حاصل می‌شود آتش است. از آن‌جا که فرد مرتبط با مال حرام در دنیا زندگی می‌کند به او تخفیف دادند که این حرام‌ها را به صورت آتش نبیند، سوزشش را هم حس نکند. ولی به محض اینکه او را از خیمه دنیا بیرون ببرند در عالم برزخ روحش با آتش روبرو می‌شود، سوره مؤمن حدود جزء ۲۳، در یکی از آیاتش برزخ را که بیان می‌کند، آتش برزخی را هم صریحاً بیان می‌کند ﴿التَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا﴾^۱ چون برزخ نمونه‌ای از دنیا و آخرت است. یکی از اشتراکات برزخ با دنیا این است که شب و روز دارد. پروردگار می‌فرماید هم شب و هم روز ارواح این پلیدشده‌ها، چون پلید به دنیا نیامده بودند، به آتش عرضه می‌شود. این قرآن است. دیگر این ما هستیم که باید قرآن مجید را باور کنیم. که تمام حرام‌ها طبق آیات سوره نساء و توبه در همین دنیا آتش است، ولی تخفیف داده به حرام‌خورها که این آتش را حس نکنند. فقط خبر داده که آتش است. ولی من چشمتان را بستم نمی‌بینید آتش است، می‌خورید لمس هم نمی‌کنید آتش است، ولی شما را که از دنیا بیرون ببرند، در دل آتش قرار می‌گیرید این آیات نساء، توبه و مؤمن.

نتیجه ارتباط آزاد و غیرمشروع انسان با مال

و اما اگر ارتباط انسان با مال، معقول و مشروع باشد، این ارتباط بهار است. فرقی هم نمی‌کند که این مال، چه مالی باشد، زمین باشد یا مغازه، یا ساختمان، یا پول، یا لباس، یا خوراک. بهار بودن یعنی دائماً در این ارتباط گل‌های بهشتی روئیده می‌شود، درختان بهشتی روئیده می‌شود، چشمه‌های بهشتی جاری می‌شود. ولی چون در دنیا هستیم حس

۱. غافر: ۴۶ ﴿التَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَتَوْمَهُ تَنْقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾



نمی‌کنیم. به محض اینکه رابطه‌داران مشروع با مال را به عالم بعد انتقال بدهند، خود را در بهشت برزخی خواهند دید و محصول این ارتباط را که این همه گل، شکوفه، درخت و آب را به وجود آورد رودرو می‌بینند. در این زمینه هم آیات قرآن فراوان است. یکی از این آیات در سوره یس است، وقتی حبیب نجار، که ارتباط معقول و مشروع با این دنیا و اموال این دنیا داشت، را کشتند و وارد برزخ شد، پروردگار می‌فرماید یک‌مرتبه آنجا آرزو کرد «يَا أَيَّتُهَا قَوْمِي يَعْمَلُونَ»^۱ آن‌ها که من را نمی‌بینند اما ای کاش اینهایی که من را کشتند و این حق‌ستیزان و مخالفان با انبیا می‌فهمیدند. چه چیز را می‌فهمیدند؟ دو چیز را درباره من، «بِمَا عَفَّرَ لِي رَبِّي»^۲ که خدا کل پرونده من را پاک کرد. این کم مقامی نیست. هست؟ ما که اهل ایمان هستیم گاهی نگران یک دروغی هستیم که گفتیم. دروغی که رد شده، تمام شده. گاهی نگران یک گناهی هستیم که مرتکب شدیم. حالا اگر پرونده صفحات زیادی از اشتباه و خطا و گناه داشته باشد و ما هم بی‌دین نشده باشیم. این پرونده وقتی وارد عالم برزخ بشود، خیلی باعث شرمندگی و فشار روحی است، ولی حبیب نجار می‌گوید کاش اینهایی که الان در دنیا هستند، دو چیز را می‌فهمیدند. «بِمَا عَفَّرَ لِي رَبِّي»، من را خدا مورد مغفرت قرار داد. اصلاً پرونده خطا و گناه من را ورق نزد، نگاه نکرد، انگار نبود.

«وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ»، «الْمُكْرَمِينَ» هم فرشتگان هستند که در قرآن از آن‌ها به عنوان «الْمُكْرَمِينَ» یاد شده و هم انبیا و اولیا هستند. من را به محض آمدن به برزخ در جمع «الْمُكْرَمِينَ» قرار دادند. آیا کم مقامی است که آدم را از یک زن، دو تا بچه، یک داماد، دو تا نوه جداکنند و او را وارد برزخ نمایند و بگویند این تو، و این جلسه تو با کل انبیا و اولیای من؟ اصلاً آدم یادش می‌رود در دنیا با زن و بچه بوده یا نبوده. یعنی ارواحی را می‌بیند که جلوه‌گاه نور الله هستند. عقل را خیره می‌کند که حالا در عالم برزخ این‌ها را به انسان نشان

۱. یس: ۲۶ ﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا أَيَّتُهَا قَوْمِي يَعْمَلُونَ﴾

۲. یس: ۲۷ ﴿بِمَا عَفَّرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾

بدهند و بگویند تو در زمره این افراد هستی. ﴿تَوَقَّاعَ الْأَبْرَارِ﴾ در یک عالمی قرار بگیرد قبل از عالم قیامت که ارواح انبیا و اولیا را ببیند، نه به صورت روح خالی. ائمه علیهم السلام می فرمایند در عالم برزخ یک بدنی به شما می دهند که ثقل ندارد، جرم ندارد، اسمش بدن مثالی است. روحتان را در آن بدن قرار می دهند که با آن بدن در برزخ به سر می برید. اول برپا شدن قیامت آن بدن را می گیرند و بدن دنیای خودتان را به شما می دهند. این کار انبیا است. تصحیح روابط مردم با اشیاء.

تصحیح ارتباط انسان با اشخاص

کار دوم تصحیح روابط مردم با اشخاص، تا آزاد، بدون فکر، بدون نظر و بدون توجه به هدایت پروردگار، با این و آن پیوند برقرار نکنید. گاهی برقرار کردن این پیوند، دنیا و آخرتان را به باد می دهد. اشخاصی هستند که اگر با آن ها پیوند بخورید از تمام ارزش ها و کمالات آن ها بهره مند می شوید. و در حد گنجایش وجود خودتان آن ارزش ها و کمالات به شما انتقال پیدا می کند. و حتی رنج شما می شود رنج آن ها.

زَمِیلَه یکی از عاشقان امیرالمؤمنین علیه السلام بود. تب کرد، مریض شد، رنج شدیدی گرفت. یک هفته می سوخت در کوره بیماری، می گوید صبح جمعه با زحمت بلند شدم، یک استحمامی کردم، یک لباسی پوشیدم، به عشق اینکه بروم در نماز امیرالمؤمنین علیه السلام شرکت کنم. بلند شدم آمدم. امیرالمؤمنین علیه السلام می دانست من چقدر این هفته بیمار بودم. خیلی خوشحال شد من را دید. فرمود زَمِیلَه، این هفته هر دو نفرمان بیمار بودیم. تو بیمار بودی، من هم به سبب بیماری تو بیمار بودم. یعنی این ارتباط کاری می کند که سردرد شما آن ها را هم به سردرد دچار می کند. رنج شما آن ها را هم به رنج دچار می کند. زحمت شما آن ها را هم به زحمت دچار می کند. این یک چشمه اش است. ولی انتقال کمالات و ارزش ها به وجود شما خیلی مهم است که شما را تبدیل به یک موجود باارزش فوق العاده باکمال می کند.

۱. آل عمران: ۱۹۳ ﴿رَبَّنَا إِنَّا أَسْمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَقَّاعَ الْأَبْرَارِ﴾



دو سه تا آیه در این زمینه گوش بدهید تا من یک روایتی را در همین مسئله، از دو کتاب معتبر برایتان بخوانم. به کجا می‌رسید در ارتباط با افرادی که انبیاء و ائمه طاهرين علیهم‌السلام شما را به آن‌ها هدایت می‌کنند، که با چه اشخاصی دلتان پیوند بخورد؟ چون همه پیوند مربوط به قلب است، مربوط به پوست و دست و اعضای دیگر نیست، این پیوند، به قول شما پیوند دلی است، پیوند قلبی است.

ارتباط انسان با خداوند، انبیا و ائمه

عجب آیه‌ای است ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾^۱ کسانی که اهل ایمان هستند، یعنی پیوند، ایمان یعنی پیوند، پیوند با چه کسی؟ خدا، انبیا، ائمه طاهرين علیهم‌السلام. «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» علاوه بر این پیوند، به این‌ها اقتدا هم می‌کنند. دو تا موضوع است. پیوند معرفتی، که پیوند معرفتی عامل پیوند عشقی هم هست و این پیوند معرفتی و عشقی برای انسان اقتدا می‌آورد. چون وقتی آدم، شناخت که طرف مقابلش یک پارچه نور و زیبایی است، عاشق می‌شود. حالا بیا این عاشق را از معشوق جدا کن. می‌گوید اگر من را قطعه قطعه هم کنی، جدا نمی‌شوم و رها نمی‌کنم. هر آزه‌ای می‌خواهی بالای سرم بگذار. آزه دوسرتیز ماهواره، پول غیرمشروع، شهوات جنسی، و صندلی و مقام، بدنم را می‌توانی از همدیگر جدا کنی، اما پیوند من با حسین علیه‌السلام را نمی‌توانی ببری. اما بدن حاضر است، آزه کن.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید قبل از شما کسانی را آوردند که پیوند با پروردگار داشتند. آوردند. این را مرحوم ملامهدی نراقی نقل می‌کند. گفتند شما را با آزه دوسر نصف می‌کنیم. نصفتان را نصف می‌کنیم. نصفتان را نصف می‌کنیم. از خدا دست بردارید. گفتند بدن حاضر است تکه‌تکه‌اش کن. اما دست برداشتن از خدا نه. چون اینجا عشق مانع جدایی است. عاشق حالش این است، می‌گوید فقط معشوق، فقط. عاشق حالش این است،

۱. مريم: ۹۶ ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾.

همراهی با صادقین در دنیا و آخرت

به پول می‌گوید قبولت می‌کنم تا جایی که معشوق قبول دارد. به زن و بچه می‌گوید با شما هستم تا جایی که معشوق می‌گوید. به بدن می‌گوید تا جایی باهات هستم که معشوق می‌گوید. یعنی عاشق تجلی‌گاه افکار و نیات و آثار وجودی معشوق است. «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» ارزشتان را با سند قرآنی می‌گویم «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَانُ وُدًّا»، وقتی تو پیوند بخوری و اقتدا کنی، من دل همه پاکان عالم را از محبت تو پُر می‌کنم. یعنی تو محبوب انبیاء می‌شوی. انبیا و ائمه علیهم‌السلام را ندیدی ولی آن‌ها تو را می‌شناسند. و دلشان غرق محبت تو است.

وجود مبارک حضرت رضا علیه‌السلام به ساریان فرمودند شتر را متوقف کن. گفت چشم یابن رسول الله. پردهٔ محمل را کنار زد و از محمل آمد پایین. سی چهل نفر یک جنازه‌ای را داشتند می‌بردند قبرستان نیشابور. آن قبرستان هنوز هست. امام علیه‌السلام دنبال جنازه آمدند. قبر کننده شد. امام علیه‌السلام رفتند در قبر. فرمودند میت را جلو بیاورید. مرده را بلند کردند و در قبر، رو به قبله گذاشتند. بند کفنش را باز کردند. خم شدند پیشانی میت را بوسیدند. آمدند بالا به ساریان فرمودند شتر را آماده کن برویم. یکی گفت یا بن رسول الله، این مرده در مدینه خدمتتان رسیده بود؟ فرمود نه. شما تا حالا او را ندیده بودید؟ نه. می‌شناختید؟ فرمود عاشقانمان را و پدر و مادرهایشان را تا آدم علیه‌السلام، و بچه‌هایشان را تا قیامت می‌شناسیم. مدرک؟ قرآن. کدام سوره؟ یس، «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامِهِمِينَ»^۱ من همه حقایق را در وجود امام آشکار، نه امام پنهان، قرار دادم. این خیلی آیه عجیبی است. امام آشکار یعنی الان حضرت رضا علیه‌السلام آشکار است، امام حسین علیه‌السلام آشکار است، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آشکار است. من آن‌ها را با قدرت خودم کتاب نوشتهٔ کل شیء قرار دادم. چه روایات عجیبی داریم! بعضی‌ها آمدند پیش امیرالمؤمنین علیه‌السلام، الله اکبر! فرمودند نمی‌شناسمت. یعنی بیگانه هستی، در وجود من نیستی، نمی‌شناسمت. اما به شما یقین بدهم تک‌تک شما را می‌شناسند. چون هر کدام

۱. یس: ۱۲ ﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامِهِمِينَ﴾



شما در حد خودتان تاثیربردار از آنها بودید. نمی‌شناسمت. اما مرده را کاملاً می‌شناسد. پدر و مادرش را تا زمان آدم علیه السلام، و بچه‌هایش را تا قیامت می‌شناسد. «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» این توضیح متن آیه.

اما یک توضیح اختصاصی هم همین آیه دارد. راوی به حضرت صادق علیه السلام می‌گوید «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» حتماً من برای آنها «وُد» قرار می‌دهم «وُد» یعنی چی؟ حضرت فرمود یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام. اگر شما اهل ایمان و عمل صالح باشید، علی علیه السلام را در وجود شما ثابت قرار می‌دهد. و این‌ها همه کاربرد دارد، چه وقت مردن‌مان، چه وقت برزخمان، چه وقت قیامت‌مان. همه کاربرد دارد.

ارتباط انسان با اولیای خدا

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾^۱ این آیه دوم است. آنان که اهل ایمان و اقتدا هستند، در بین تمام موجودات زنده عالم هستی بهترین هستند. من در تمام موجوداتم بهتر از این‌ها ندارم. اینها برترین هستند. بالای همه قرار دارند. فوق همه قرار دارند. با آن‌ها چه کار می‌کنند؟ کسی که با دلی پر از عشق و پیوند با اولیاء من، با قلبی پر از محبت به اولیای من، با بدنی پر از اقتدای به اولیاء من وارد قیامت شود، با آن‌ها چه کار می‌کنم؟ این آیه هم از عجایب آیات قرآن است. ﴿جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾^۲ نه عند الملائکه، ملائکه مگر می‌توانند پاداش شما را حساب کنند؟ نمی‌توانند. ما را دست هیچ پیغمبری نمی‌دهند در حالی که یک دفتر به او بدهند و بگویند عمرش را محاسبه کن، ببین چه چیزی باید به او بدهیم. نه. «جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ»، کار پاداش این‌ها پیش خودم است، «جَنَاتٌ عِدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا»، این‌ها سر جای خودش،

۱. بینه: ۷ ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾.

۲. بینه: ۸ ﴿جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَاتٌ عِدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَٰلِكَ لِمَنْ أَحْسَنُ رَبَّهُ﴾.

بهشت‌های دائمی «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» این پاداش بدنمان است که زحمت کشید و عبادت کرد. سینه زده، زنجیر زده، گریه کرده، ناله کرده، سیاه پوشید. این پاداش بدن است. «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ» از این‌ها کمال رضایت را دارم، خوشنود هستم و خوشم می‌آید. «وَرَضُوا عَنْهُ» آن‌ها هم از من خوششان می‌آید. «ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ» این پیوند است. این ارزش را می‌دهد.

پاکدامنی و کوشش تصحیح‌کننده ارتباط انسان

حالا روایت. این چه روایتی است! از دو جا برایتان نقل می‌کنم. یکی، تفسیر فرات که خیلی قدیمی است. این تفسیر دو جلد است. دیگری، مجموعه ورام که خیلی قدیمی است و آن هم دو جلد است. راوی روایت، فدایش بشوم، امام صادق علیه السلام است. «كُنْتُ مَعَ أَبِي»^۱ من با پدرم امام باقر علیه السلام بودم «حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الْقَبْرِ وَ الْمَنِيرِ» دوتا، دو تا امام، رسیدیم به قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله «فَإِذَا أَنَا مِنْ أَصْحَابِهِ» ناگهان من و پدرم امام باقر علیه السلام به جمعی از شیعیان برخوردیم، پنج شش نفر، هفت هشت نفر نشسته بودند، حرم هم پر بود از جمعیت، پدرم که من دستم در دستش بود، طرف هیچ جمعیتی نرفت، یک عده قرآن می‌خواندند، یک عده نماز می‌خواندند، یک عده زیارت می‌خواندند و یک عده هم نشسته بودند. اصلاً پدرم حضرت باقر علیه السلام طرف این‌ها نرفت. انگار نه انگار که آدم در این مسجد نشسته. باید آدم ارزش داشته باشد که دنبالش بیایند. وقتی آدم قیمتش پر گاه است، به چه درد می‌خورد؟ رسیدیم بالای سر این‌ها «فَوَقَفَ عَلَيْهِمْ» پدرم ایستاد، دیگر راهش را ادامه نداد، «فَسَلَّمَ»، پدرم به این چند شیعه سلام کرد. سرهایشان را بالا کردند دیدند محبوبشان است امام باقر علیه السلام، بعد از سلام فرمودند «وَقَالَ وَاللَّهِ»

۱. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۹۰ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الْقَبْرِ وَ الْمَنِيرِ فَإِذَا أَنَا مِنْ أَصْحَابِهِ فَوَقَفَ عَلَيْهِمْ فَسَلَّمَ وَ قَالَ وَاللَّهِ إِنِّي لِأَجِبُكُمْ وَ أُحِبُّ رِيحَكُمْ وَ أَرَوَّاحَكُمْ فَأَعِينُونَا عَلَى ذَلِكَ بَوْرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ».



این چه قسمی است؟ این بالاترین قسم است. «وَ اللَّهُ إِنِّي لِأَحِبُّكُمْ» من عاشق شما هستم. گوشتان باز است؟ این صدا را الان از امام باقر علیه السلام می شنوید یا نه؟ شما عاشق ما هستید؟ آره ما عاشق شما هستیم. «وَ اللَّهُ إِنِّي لِأَحِبُّكُمْ وَ أَحَبُّ رِبْحِكُمْ» بوی شما را هم دوست دارم. مگر شیعه بو دارد؟ در همین دهه عاشورا ما یک بوی ظاهری داریم یک بوی باطنی. بوی ظاهری مان ای است که، وقتی دور هم هستیم و شلوغ هست، عرق می کنیم، سینه که می زنیم بیشتر عرق می کنیم، گریه تند که می کنیم بیشتر عرق می کنیم. عرق بدن ما بو می دهد. امام باقر علیه السلام می گوید والله بویتان را دوست دارم. یک بو هم، معلوم است دیگر، که قوی ترین بو در قلب ماست و آن را شامه های اولیای الهی احساس می کنند، بوی ابی عبدالله علیه السلام است. «أَحَبُّ رِبْحِكُمْ وَ أَرْوَاحِكُمْ» روح شما را هم دوست دارم. شما شیعیان من «فَاعِينُونَا عَلَى ذَلِكَ بَوْرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ» این عشق ما به خودتان را با دو چیز نگه دارید، یکی پاکدامنی و دیگری کوشش در راه دین، اخلاق و محبت ماست. «وَ اللَّهُ إِنِّي لِأَحِبُّكُمْ وَ أَحَبُّ رِبْحِكُمْ وَ أَرْوَاحِكُمْ» شیعه بو دارد.

گفت احمد ز یمن بوی خدا می شنوم یمنی برقع من بوی خدا بوی تو بود

روضه سیدالشهدا علیهم السلام

وقتی یکی از زن های خانه پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت گفت، هر وقت زهرا علیها السلام می آید، جلوی پای او بلند می شوی، او را در آغوش می گیری و بو می کشی. مگر زهرا علیها السلام بو دارد؟ فرمود زهرا ی من بوی کلّ بهشت را می دهد. بله بو دارد. بی انصاف ها این بو را که نباید با آتش می سوزانید. آن وقت ها که سردخانه نبود، می گفتند سریع جنازه را ببرید دفن کنید، چون بدن مؤمن محترم است، نکند بو بگیرد و مردم متنفر بشوند. اما اگر یک جنازه ای دو شبانه روز، سه شبانه روز، روی خاک در آفتاب گرم پنجاه درجه بماند، آن هم نه جنازه سالم، جنازه ای که جای درستی به بدن ندارد. شب به زین العابدین علیه السلام گفتند این بوی عطری که در این بیابان پیچیده از کجاست؟ کسی آمده عطری پاشی کرده؟ نه، شیعه بو دارد. فرمود



همراهی با صادقین در دنیا و آخرت

دنبال من بیایید تا محل بو را به شما نشان بدهم. آن‌ها را سر جنازه غلام سیاه آورد. اَسَلَم. همین‌ی که وقتی آمد میدان رجزش این بود «أَمِيرِي حُسَيْنٌ» آقای من حسین علیه السلام است، من نوکر هستم، من غلام هستم، «وَوَيْعَمَ الْأَمِيرُ» چه آقای خوبی دارم، حسین جان، نمی‌خواهیم کسی غیر از تو ارباب ما باشد. نمی‌خواهیم کسی مولای ما باشد. ما هم نمی‌خواهیم نوکر کسی غیر از تو باشیم. به خدا من قبول ندارم این حرف را که گاهی خواننده‌ها یا واعظ‌ها می‌گویند، آقا سند نوکری ما را امضا کن. اصلاً این را قبول ندارم. آن وقتی که ما را در رحم مادر داشت می‌ساخت، سند نوکری به ما داده، نوکری ما قدیمی است، جدید نیست. امروز، پیاده شدن، پیاده شدن تلخی بود. نه تنها زینب کبری علیها السلام، خود ابی‌عبدالله علیه السلام هم از محلی‌ها پرسید

گفت چه نام است بر این سرزمین؟	از چه در اینجاست دل اندوهگین
گفت یکی نام زمین نینواست	زان دل عشاق از آن در نواست
گفت یکی نام زمین ارض طف	طوف‌گه عرش برین از شرف
گفت یکی کرب و بلا، زد فغان	شاه که قف قافله عاشقان
بار گشایید که منزل رسید	کشتی عشاق به ساحل رسید
هر که زده جرعه جام بلا	بار گشاید به صف کربلا
کرب و بلا درس وفا می‌دهد	تربت عشق است و شفا می‌دهد
جلوه باغ ارم از کربلاست	رونق دیر و حرم از کربلاست

پیاده شدن پر از غم بود. اما غم این پیاده شدن کجا و غم روزی که می‌خواستند بروند کجا! هشت روز بعد، چه کار کرد دختر علی علیه السلام، درست است آدم را با دست بسته کنار

این همه بدن قطعه قطعه سوار کنند؟ این کار درستی بود؟ یک نگاه به زمین کرد.

من کرب و بلا را چو خزان دیدم و رفتم	چون مرغ شب از داغ تو نالیدم و رفتم
ای باغ که داری تو بسی گل به گلستان	این خرمن گل را به تو بخشیدم و رفتم

شما هم روضه بخوانید. شهید غسل ندارد. کفن ندارد. کفن شهید لباسش است. آن کفن یک پیراهن کهنه بود که آن را هم برده بودند.





حسین جان گفت کو، به تن پیراهنت کو؟
ممکن چو نشد صورت پاک تو بیوسم آن حنجر پر خون تو بوسیدم و رفتم
دستم نمی رسید نیزه بلند بود، نمی شد بیوسمت
حسین جان گفت کو، به تن پیراهنت کو؟
چرا با خواهر حرف نمی زنی؟
همه مصائب جلوی چشمم است اما
یاد آیدم آن دم که بگفتی جگرم سوخت من یاد لب تشنه تو بودم و رفتم
حسین جان گفت کو، به تن پیراهنت کو

جلسه سوم

نیروی عشق، سبب تمام

حرکات در عالم هستی

مقدمه

کتاب های گذشته ما، که با تکیه بر معارف الهیه تدوین شدند، بیان می کنند هیچ حرکتی در عالم هستی بدون مایه عشق انجام نمی گیرد. اگر این مایه را در کام موجودات نریخته بودند، هستی در سکون کامل بود. یعنی همه موجودات در همان نقطه اولیه وجود، مانده بودند. این عشق، این مایه، دو طرف دارد. یک طرفش معشوق است و یک طرفش عاشق.

تمام هستی، عاشق یک معشوق است

نیروی حرکت تمام هستی، عشق است. پس همه هستی عاشق هستند، و همه هستی یک معشوق بیشتر ندارند. اگر دو یا سه معشوق بود، محال بود این نظام با این نظم برپا شود. تعبیر قرآنی این عبارت خیلی صریح است، «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَ اللَّهِ لَفَسَدَتَا»^۱، اگر دو الهه، دو معبود یا دو معشوق وجود داشت، در اوضاع و احوال جهان تقسیم نزاعی پیدامی شد. یعنی بخشی از جهان به طرف یک معشوق، و بخشی هم، خلاف بخش دیگر، به طرف معشوق دیگر می رفت. و قرآن می گوید «لَفَسَدَتَا»، تباهی پیش می آمد. از این نظم دقیقی که بر عالم حاکم است معلوم می شود یک طرف این عشق یک معشوق واحد است، و طرف دیگر این عشق همه موجودات هستند. و جالب است که سوره یس بعد از

۱. انبیاء: ۲۲ ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَ اللَّهِ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾.

صحبت کردن درباره خدا، می‌گوید ﴿كُلُّ فِي فَلَاكٍ يَسْبَحُونَ﴾^۱، از «يَسْبَحُونَ» کاملاً برداشت می‌شود که تمام موجودات عالم حرکت طوافی دارند. می‌چرخند. اما باید یک محور باشد که دورش بچرخند. آن محور همان معشوق واحد است. و کل عالم در حال چرخیدن است و در این چرخیدن هم یک جا نایستاده بلکه به جلو می‌رود. با این چرخیدن کجا می‌رود؟ ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا﴾^۲ همه به آغوش قدرت بی‌نهایت حق برمی‌گردد. آن روز، روز ظهور همه حقایق است.

این متنی است که کتاب‌های علمی گذشته ما دارند. شخصیت‌هایی مثل ابن سینا پشتوانه علمی این متن هستند. عبارت دیگرش هم آیات قرآن مجید است.

قانون جاذبه، بیانی دیگر از عشق تمام هستی به معشوق واحد

نیوتون در انگلستان همه این اسم‌ها را عوض کرده. اسمش را جاذبه گذاشته. جاذب اسم فاعل است. خیلی دقیق است. یک چیزی باید باشد که جذب کند. اگر چیزی نباشد که جذب کند، عالم در تاریکی سکون فرومی‌رود. بی‌حرکت می‌ماند. سکون مایه فساد است. نمونه‌اش آب است، آبی که جاری نیست. در یک چهار دیواری به نام حوض یا استخر است و ساکن است. اگر مواظبت نکنند، پر از خاکشیر شده و رنگ و بویش عوض می‌شود. آن آبی که مایه حیات است، تبدیل به لجن‌زار می‌شود. اما حرکت اجازه نمی‌دهد این فساد ایجاد شود.

جاذبه، یعنی در ذهن نیوتون یک حقیقتی بوده که کل موجودات عالم را جذب می‌کند و برای پیش نیامدن تصادم، یک نیروی دافعه هم کنارش وجود دارد. این جاذب چیست؟ یکی از دوستانش نامه‌ای برای او نوشت. این نامه در کتاب‌ها هست. من این نامه را خوانده‌ام. در این نامه نوشته شده که، نیوتون حقیقت این جاذب و جاذبه‌ای که می‌گویی چیست؟ این نیروی جاذبه قابل لمس است؟ می‌گوید نه، من اسم مرکز هستی،

۱. یس: ۴۰ ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَاكٍ يَسْبَحُونَ﴾.

۲. نازعات: ۴۴.



پروردگار عالم را جاذبه گذاشتم. وگرنه جاذبه منهای او هیچ حقیقتی ندارد و یک مسئله پوچی است.

دلیل عدم وجود خلل در جهان هستی

از این مقدمه را که شنیدیم استفاده کنیم و این نتیجه را بگیریم که چرا قرآن مجید می‌گوید در هیچ جای جهان خللی نمی‌بینید؟ چرا؟ علت اینکه خلل نمی‌بینید این است که، جاذب، ذات مستجمع جمیع صفات کمال است، و کل موجودات در عرصه مجذوب قرار دارند. چون مجذوب او هستند خلل و تباهی مشاهده نمی‌کنید. هر چه در عالم وجود دارد، رحمت، حکمت، عدالت و خیر است. این‌ها هم در آیات قرآن و روایات است. چون جاذب کل موجودات، دارای همه کمالات و ارزش‌ها در مرحله بی‌نهایت است. لذا تمام مجذوب‌های او، هم منظم هستند، هم بدون تباهی و هم بدون فساد. یعنی هر جا در زندگی طبیعی مردم، یک جاذب کامل و جامع، غیر از پروردگار رخ نشان بدهد، مجذوب این جاذب هم، سالم و پاک است. به همین خاطر تمام انبیاء الهی و ائمه طاهرين علیهم‌السلام در مقام تصحیح این مسئله جذب و انجذاب در زندگی بشر برآمدند، که مواظب باش، جاذبی که رنگ و لعاب ظاهری زیبایی دارد، ولی باطنش زهر و سم است، تو را جذب نکنند. چون اگر جذب بشوی تباهی در تو ایجاد می‌شود.

آیه‌ای در سوره مؤمنون آمده که خیلی جالب است. از آیه استفاده می‌شود پروردگار عالم به کل انبیاء، به ۱۲۴ هزار پیغمبر، دستور داده، که جذب مال پاک و حلال باشید. آن مالی که در کنارتان است یک جاذب پاکی باید باشد. مالی که از آن می‌خورید، می‌پوشید و در آن مال پاک زندگی می‌کنید، بعد از پاک شدن مال، عبادت کنید. ﴿كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً﴾^۱ اول باید کل مال‌تان، پاک، پاکیزه، مطبوع و حلال شود، بعد بروید سراغ عبادت. چون اگر وضو بگیری، صبح بیداری بکشی، رو به قبله بایستی، خانه، فرش و لباس پاک باشد، ولی یک دانه دکمه سر دستت حرام باشد، کل نماز باطل است.

۱. مؤمنون: ۵۱ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾

باید با ائمه علیهم السلام پیوند خورد

و اگر دنبال اشخاص می‌خواهید بروید، البته موجودات عالم تکویناً و اجباراً مجذوب معشوق هستند. خوب هم معشوق را می‌شناسند. نمی‌شود موجودی مجذوب جاذبی مثل پروردگار باشد و جاذبش را نشناسد. لذا در قرآن می‌گوید: **يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ**^۱ اگر گوش‌ات را باز کنم، صدای تسبیح کل موجودات هستی را می‌شنوی. همه موجودات به طور تکوینی، مجذوب پاک، درستی و سلامتِ بی‌نهایت هستند. اما شما را آزاد خلق کردم و می‌توانید به هر طرفی گرایش پیدا کنید و دل به هر جا ببندید، بیاید از این میدان آزاد خارج بشوید و در میدان شرع و دین من قرار بگیرید. من شما را راهنمایی می‌کنم که جاذب خود را در زندگی تشریحی بشناسید و معرفت پیدا کنید تا عاشق و مجذوب شوید و رنگ معشوق را بگیرید. آن‌ها چه کسانی هستند؟ دو تا آیه را عنایت کنید. چه آیاتی!

معنای صادقین

پایان سوره مائده، قیامت است، خودش با کل مردم قیامت مستقیم حرف می‌زند. **﴿هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ﴾**^۲ اولاً من باید برای شما توضیح علمی بدهم که صادق به چه کسی می‌گویند. به کسی که از ولادتش تا مرگش، بر صدق بوده. اگر از ولادتش تا پانزده شانزده سالگی یک بار گناه کرده باشد و بعد صادق شده باشد این صادق کامل نیست، چون در پرونده‌اش یک گناه هست. اگر تا هفتاد سالگی صادق باشد سر هفتاد سالگی یک دروغ بگوید، این صادق کامل نیست چون در پرونده‌اش عیب است. صادق اسم فاعل است و دلالت بر معنای مضارعش دارد. یعنی دلالت استمراری دارد. صادق یعنی آن کسی

۱. جمعه: ۱.

۲. مائده: ۱۱۹ **﴿قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْقَوْلُ الْعَطِيفُ﴾**



که از ولادت تا بیرون رفتن از دنیا صادق است. این نکته علمی مطلب ذکر شده. اسم فاعل معنای مضارعش را می‌دهد، صادق یعنی دوام‌الصدق که در کل عمرش حتی یک گناه بین او و صدق خلل ایجاد نکند. خود خدا دارد با اهل محشر حرف می‌زند «قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ» امروز روزی است که صدق صادقین به آن‌ها سود می‌دهم. یک دانه‌اش «لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» نه یکی از بهشت‌های من، بلکه تمام هشت بهشت من ملک صادقین است. لام «لَهُمْ» لام ملکیت است، یعنی منت سرشان نمی‌گذارم که این هشت بهشت را من به شما دادم. می‌گویم برای خودتان است. این بهشت‌ها دائمی و همیشگی است، «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ» در کمال رضایت از صادقین هستم «وَرَضُوا عَنْهُ» آن‌ها هم در کمال رضایت از من هستند «ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» وقتی خدا بگوید عظیم، یعنی بندگان من متوجه نمی‌شوید چه می‌گویم. فقط بدانید آنچه صادقین دارند «ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»، چطوری من این عظیم را معنی کنم؟ پیغمبر ﷺ یا ائمه علیهم السلام می‌فرمایند کل ظاهر دنیا، از دید خداوند مانند بال یک مگس است. ما نگاه می‌کنیم می‌گوییم الله اکبر چقدر عظمت دارد این کهکشان‌ها! پیغمبر ﷺ می‌فرمایند در نگاه خداوند مثل بال یک مگس است. اما اینجا چیست که می‌گوید عظیم؟! نمی‌دانیم. نمی‌دانیم چیست. معنی کلی صادقین که روشن شد. صادق اسم فاعل است و معنی مضارعش را می‌دهد یعنی مستمرا صادق بودند. این یک آیه. همین یک آیه بس است برای کمال مطلب.

باید جذب صادقین شد

آیه دوم، این آیه خیلی عجیب است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»، یعنی ای مردم مؤمن، یعنی شما با صادقین فرق دارید. شما صادقین نیستید. شما مؤمنان هستید. من به شما سفارش می‌کنم «اتَّقُوا اللَّهَ» تقوای در این آیه با صادقین آخر آیه در

ارتباط است، «اتَّقُوا اللَّهَ» از هرچه غیرصادق، چه داخلی، چه خارجی. مجذوب آن‌ها نشوید. دست به دست آن‌ها ندهید. فرهنگ آن‌ها را قبول نکنید. روش آن‌ها را نپذیرید. خودتان را حتی با موی سر و روی به شکل آن‌ها درنیاورید. «مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ»^۱ پیغمبر ﷺ ناله زد وای بر جوانان امت من در آخرالزمان، که شکل و قیافه‌هایشان، شکل و قیافه‌های کفار است. «اتَّقُوا اللَّهَ»، از هر چه غیرصادق در زندگی بپرهیزید. ای کسانی که در دنیا ادعای اسلام دارید، فردای قیامت در پیوندی که به سقیفه، به بنی‌امیه و به بنی‌عباس خوردید، و در این پیوند هر جنایتی از دستتان برآمده تا حالا انجام دادید، جواب خدا را چگونه می‌دهید؟ مگر خدا در این آیه نمی‌گوید از غیرصادقین بپرهیزید؟ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» امر واجب است، با صادقین باشید.

ائمه عليهم السلام، همان صادقین هستند

معنی نحوی صادقین برایتان معلوم شد. صادق اسم فاعل است معنی مضارعش را می‌دهد. به حقّ حقّ قَسَم، در ذهن همه شما آمد که صادقین چه کسانی هستند. حالا برای اینکه دلتان هم مطمئن بشود، ائمه ما در روایات فراوانی که کافی نقل کرده، کتاب‌های دیگر نقل کردند و بحار مفصل از کتاب‌های گذشته نقل کرده که فرمودند «الصَّادِقُونَ الْأَئِمَّةُ»^۲ صادقون ما اهل بیت عليهم السلام هستیم. خدا در قرآن به شما واجب کرده که در دنیا با ما باشید تا در آخرت ما با شما باشیم. شما در دنیا با ما باشید ما در آخرت با شما خواهیم بود.

اشک برای حسین عليه السلام، نشانه پیوند خوردن به ائمه عليهم السلام

خب خوش به حال شما. من این حرف‌ها را برای آن‌هایی که اهل این مجالس و این مسائل نیستند می‌زنم. حالا بعدا پخش می‌شود و می‌شنوند. خوش به حالتان. قیافه شما، پیراهن‌های

۱. عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۱۶۵.

۲. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۱.

مشکی، گریه‌ها، سینه‌زدن‌ها، زنجیرزدن‌های شما و غصه‌دار بودن شما در این ده روز علامت این است که با صادقین هستید علامت این است که با صادقین پیوند خوردید. شما پیوند خوردید؟ نه ما را پیوند زدند. ما کجا پیوند خوردیم! ما چه کسی هستیم که به شجره طیبه اهل بیت علیهم‌السلام پیوند بخوریم. خودتان می‌دانید که تمام باغ‌دارها و باغبان‌ها باید بروند یک شاخه ریز بیاورند به تنه یک درخت قوی پیوند بزنند. هیچ وقت یک شاخه از یک باغ، نمی‌تواند خودش را به تنه یک درخت قوی پیوند بزند. یکی باید این شاخه ضعیف را ببرد به تنه قوی پیوند بزند. نگران نباشید پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گوید در رحم مادر شما را پیوند زدند.

چرا نماز می‌خوانید؟ چرا روزه می‌گیرید؟ چرا خمس می‌دهید؟ چرا به این همه مال حرام، که فراوان است، مایل نمی‌شوید؟ جواب همه این سؤال‌ها یک کلمه است، پیوندتان زدند. چرا گریه می‌کنید؟ چون تمام شاخه‌های تنه آن درخت، که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت و ائمه علیهم‌السلام هستند، گریه کردند. از چه زمانی گریه را شروع کردند؟ تا قبله حسین علیه‌السلام را گرفت و به او لباس پوشاند، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود بیاوریدش. آوردند. او را در آغوش گرفت. سر حسین علیه‌السلام را روی سینه‌اش گذاشت. زهرا علیها‌السلام نگاه می‌کند. دید بابا غیر از آن وقتی است که حسن علیه‌السلام را در آغوش گرفت. حسن علیه‌السلام را که بغل گرفت، خیلی شاد بود، لبخند داشت. همین که حسین علیه‌السلام را بغل گرفت، زهرا علیها‌السلام دید روی تمام صورت اشک سرازیر شد. بابا این بچه عیبی دارد؟ نه، عیبی ندارد. فاطمه جان، همین که بچه را در آغوش گرفتم، جبرئیل نازل شد گفت یا رسول الله خدا به شما تسلیت می‌گوید. این استقبال از محرم است. بابا، وقتی خدا به شما تسلیت می‌گوید یعنی این بچه امروز یا فردا می‌میرد؟ نه عزیز دلم، این بچه به صورت طبیعی نمی‌میرد. جبرئیل الان یک زمینی را به من نشان داد، گفت اینجا اسمش کربلاست. و چه چیزی نشانم داد!

چرا گریه می‌کنید؟ چون ما شاخه ریز پیوندخورده به تنه شجره طیبه هستیم. شاخه‌های این شجره همه گریه کردند. به این خاطر ما داریم گریه می‌کنیم. اگر ما را به این شجره طیبه پیوند زده بودند، اشک نداشتیم. دلمان نمی‌سوخت. ناراحت نبودیم. به ما نگویید چه

خبرتان است بعد از ۱۵۰۰ سال از حادثه کربلا؟ ای نفهم‌ها، پیش ما خیلی خبرهاست. ما وصل به یک درخت الهی هستیم. خبرها پیش ماست. تو تازه می‌گویی چه خبرتان است؟ ابوالعلائی مَعْرَى در ۱۲۰۰ سال پیش زندگی می‌کرد و تابع هیچ دینی نبود. می‌گفت هیچ دینی را قبول ندارم. دانشمند بود. خیلی باسواد بود. ولی آدم بی‌دینی بود. یک شعر دارد می‌گوید: «مردم، غروب خورشید که رخس را پنهان می‌کند، یک شفق بسیار قرمز در غروب می‌زند، یک نوارِ قرمزِ تند. می‌گوید می‌دانید این نوار قرمز چیست؟ این نوار قرمز خون فرق علی علیه السلام و گلوی حسین علیه السلام است، که هنوز آسمان دارد گریه می‌کند.»

چه خبرتان است! همه خبرها پیش ماست. وقتی حسین علیه السلام در قلب ماست یعنی خدا، قیامت، انبیا، بهشت، مغفرت، شفاعت و رحمت، همه پیش ماست. چه خبرتان است! ما در جذب هستیم. جاذب ما قصد ندارد ما را رها کند.

میان آن دو دل کاین در بود باز بود در راه دائم قاصد راز

دل ما و ابی‌عبدالله علیه السلام را می‌گوید. او در دل ما غصه می‌ریزد، ما گریه می‌کنیم.

تنی سهل است کردن از تنی دور دل از دل دور کردن نیست مقدور

۱۴۰۰ سال است ما دو تا تنمان از هم دور است

در آن قربی که باشد قرب جانی خلل کی افکند بُعد مکانی

بود هر جا دری از خشت و از گل برآوردن توان، الا در دل

ای دنیا، ای بیچاره‌ها و نفهم‌های داخلی باید به شما بگوییم که نمی‌توانید حسین علیه السلام را از ما بگیرید.

اگر عالم، همه گردند همدست گمان این مبر که این در توان بست

حسین جان، همیشه این در به روی تو باز است.

پیوند با ائمه، سبب قبول اعمال و بخشش گناهان

یک مسئله می‌ماند که بسیار مهم است. این را باید توضیح بدهم که شاد بشوید اما امروز نه، و آن این است که معشوق صادق است. عاشق مؤمن است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا



اللَّهُ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» عاشق مؤمن است. معشوق صادق است. معشوق معصوم است. عاشق معصوم نیست. معنیش این است که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید «قلیل زلله»^۱ مؤمن گاهی می لغزد. چون معصوم نیست. درست است ما عاشق و مجذوب هستیم، ولی صادق نیستیم. صادق الگوی ماست، صادق امام ماست، صادق جاذب ماست، ما احتمال لغزش داریم و لغزش هم داشتیم، در آینده هم ممکن است داشته باشیم. این معمای لغزش در پرونده ما چگونه قابل حل است؟ اگر این لغزش‌ها ثبت در پرونده می شود «وَكُلَّ سَيِّئَةٍ أَمَرْتُ بِإِثْبَاتِهَا الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ»^۲ آیا پاک کنی هست که این صفحات پرونده را پاک کند یا نه؟ فردا اگر زنده بودم، باید این مطلب را با دلیل برای شما بگویم. هم دلیل قرآن برای شما می آورم و هم دلیل روایتی.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید کل عمل صالح کسانی که پیوند با صادقین ندارند باطل، و گناهانشان غیرقابل بخشش است. این گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام است. آیات قرآن هم نشان می دهد. اما کسانی که پیوند با صادقین دارند، هم عملشان قابل قبول است، هم گناهشان قابل بخشش. امیرالمؤمنین علیه السلام هم به ما یاد دادند که اینجا سینه سپر نکنید. اینجا گردنتان را دراز نکنید. اینجا خودتان را به این شکل معرفی کنید. حضرت می فرماید با همین معرفی نامه، این اقرار به عنوان توبه شما حساب می شود. «وَأَنَا عَبْدُ الضَّعِيفِ الدَّلِيلِ»^۳ یعنی من آن قدرت را نداشتم که صادق بشوم. ضعیف بودم خودت من را ضعیف خلق کردی. «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا»^۴. «الضَّعِيفُ الدَّلِيلُ الْحَقِيرُ الْمُسْكِينُ» دستم هم دائم به گدایی دراز است «الْمُسْتَكِينُ» ورشکسته هستیم. سرمایه دار، امروز پیش تو آمدم. شما هم که کریم هستید. ورشکسته هستیم.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۲. دعای کمیل.

۳. دعای کمیل «وَأَنَا عَبْدُ الضَّعِيفِ الدَّلِيلِ الْحَقِيرِ الْمُسْكِينِ الْمُسْتَكِينِ».

۴. نساء: ۲۸ «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ خُلُقَ الْإِنْسَانِ ضَعِيفًا».

همراهی با صادقین در دنیا و آخرت

عجب امامانی داریم! چطور به داد ورشکسته می‌رسند! زین‌العابدین علیه السلام گریه می‌کند می‌فرمایند: خدایا در قرآن و روایات پیغمبر صلی الله علیه و آله و روایات امیرالمؤمنین علیه السلام آمده که جهنم هفت طبقه دارد. جای میلیاردها کافر و معاند است. من از تو درخواست می‌کنم، من را در قیامت به جهنم ببر، اینقدر بدنم را بزرگ کن، بزرگ کن، بزرگ کن، که هفت طبقه را پر کند، و کس دیگری را نیاورد.

دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمن این نظر داری

شنیدید، باز هم بشنوید. مجتهد جامع الشرایط ملاآقای دربندی در دهه عاشورا بعد از نماز صبح، خودش را به ضریح ابی‌عبدالله علیه السلام می‌چسباند تا مؤذن الله اکبر بگوید. فقط حرفش این بود و مثل سیل گریه می‌کرد، حسین جان ذلیلانه، عاجزانه، تقاضا می‌کنم، درخواست می‌کنم، در قیامت از شمر نگذر. تو که با دشمنان نظر داری.

در قیامت شما را رها می‌کنند؟ از شما رو برمی‌گردانند؟ هر کسی باور ندارد، تو را به جان ابی‌عبدالله علیه السلام بلند شود از این مجلس برود.

روضه حضرت رقیه علیها السلام

زین‌العابدین علیه السلام می‌فرماید شب‌های شام سرد بود. روزها گرم بود. این سرمای شب و گرمای روز کاری کرده بود که صورت بچه‌ها پوست انداخته بود. بچه‌تان پوست انداخته، قرمز شده، دکتر به شما نگفته بچه را روی متکای نرم بخوابانید. شب‌ها بچه‌ها روی خاک می‌خوابیدند. نه زیرانداز داشتیم، نه روانداز. این جمله امام هشتم علیه السلام از خیلی روضه‌ها آتشی‌تر است. «و بَعْدَ الْعِزِّ مُدَلَّلَاتٍ»^۱ بعد از اینکه ما عزیز عالم بودیم، ما را ذلیل کردند. ما در خرابه جا دادند. دختری که خانه‌اش در مدینه نزدیک حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. خانه فرش داشت، چراغ داشت. شب‌ها برایش تشک پهن می‌کردند. بابا تا از بیرون می‌آمد قبل از اینکه بچه بدود، آغوش بابا باز بود. این دختر سه ساله می‌پرید در آغوش ابی‌عبدالله علیه السلام.

۱. زیارت ناحیه مقدسه.



همه دختر بچه‌ها اینطور هستند. من یک نوه کوچک دارم. دختر است. از تهران می‌روم قم در می‌زنم. گاهی که گوشی را برمی‌دارد، تا من را از پشت آیفون می‌بیند، گوشی را می‌اندازد، در را باز می‌کند و پابرنه در کوچه می‌دود. دختر اینطور است، کاری نمی‌شود کرد. حالا می‌بیند به جای خانه مدینه، خرابه است. به جای تشک، خاک است. به جای متکا، خشت است. سؤال برایش پیش آمد، عمه پدرم کجاست. یعنی

اگر دست پدر بودی به دستم چرا من در خرابه می‌نشستم

به بچه چی بگویند؟ بالاخره طاقت بچه طاق شد. نیمه‌های شب یک خواب مختصر دید. دید بابا آمد، نشست، او را در آغوش گرفت. در آغوش بابا، در خواب،

دست زد و روی پدر بوسه داد پیش پدر لب به شکایت گشاد

که ای پدر، ای مهر تو سودای من رفتی و از جور بدان وای من

رفتگی و ما خوار به دوران شدیم دستخوش فتنه عدوان شدیم

آن دستی که روی سرم می‌کشدی، سر و صورتم را نوازش می‌دادی، با تازیانه به این صورت زدند، این پشت و پهلویم را با کُغَب نی زدند. کجا هستی بابا؟ چی بگویند بابا. بیدار شد. عمه، الان بابا اینجا بود. کجا رفت؟ چرا نیست؟ ناله زد. زینب علیها السلام او را در آغوش گرفت. سه سالش بود. گفت دور خرابه بگردانمش خوابش ببرد. سر بچه را روی شانه‌اش گذاشت. روی شانه عمه سرش را کج کرد نزدیک گوش عمه گفت عمه، بابا کجاست؟ آرام نشد. زین العابدین علیه السلام آمد. عمه، بچه را بده به من. بچه را می‌گرداند. داداش، بابام کجاست؟ آرام نشد. خواهرش سکینه بلند شد. سکینه خودش سیزده سالش بود. گفت برادر او را به من بده. من او را می‌خواهم. در آغوش سکینه بود. با آن چشم‌هایش خواهر را نگاه می‌کرد. خواهر بابا کی می‌آید؟ بابا که دیگر نیامد. آخرین نفری که از جا بلند شد گفت بچه را به من بدهید، رباب مادر علی اصغر بود. بچه را چسباند به همان جایی که شش ماهه را می‌چسباند. مادر بابام کی می‌آید؟ خرابه شلوغ شد. سر را آوردند. ای بی‌انصاف‌ها. مگر دست‌هایش چقدر بود؟! اما با چه ادبی سر بابا را به سینه چسباند. اول یک مقدار به سر بریده دقت کرد. بابا نمی‌دانستند تو بچه کوچک داری؟ کی من را یتیم کرد؟ بعد به گلوی بریده خیره شد، بابا، رگ‌های گلویت را کی بریدی؟

جلسہ چہارم

نتیجہ عدم یونڈیا ائمہ علیہم السلام

صادقین محور زندگی

به دنبال مقدمه علمی، طبیعی و قرآنی روز گذشته، چند آیه بسیار اصولی را از قرآن کریم برای شما قرائت می‌کنم. در آیه دیروز درباره صادقین از سوره مائده شنیدید. با توجه به اینکه خدا به همه مردم مؤمن خطاب می‌کند ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ﴾^۱ معلوم می‌شود اهل ایمان، صادقین نیستند، مؤمنین هستند. ای مؤمنان «اتَّقُوا اللَّهَ» تقوای الهی را مراعات کنید. در چی؟ در انتخاب محور، اسوه و امام برای زندگی‌تان. از مردم عادی، بیگانه، غریبه و بی‌دین پیروی نکنید. چون دودمان‌تان در دنیا و آخرت به باد می‌رود.

خودتان انتخاب‌گر نباشید. چون اهلش نیستید. شما مؤمن و باتقوا هستید. برای حفظ ایمان و تقوای خود «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»، «كُونُوا» امر است. امر واجب است. امر الهی است. فقط با صادقین همراه باشید. درباره کلمه صادق شنیدید که اسم فاعل است و معنی مضارعش را می‌دهد. یعنی آن‌هایی که از روز ولادت، صادق هستند تا روز خروج از دنیا. و به اندازه یک چشم‌به‌هم‌زدن هم از صدق فاصله نمی‌گیرند. نه نیت‌شان، نه عقل‌شان و نه فکرشان.

باریک الله به آن عالم و دانشمند بزرگ سنی، که شیعه شد. سه بار با هم ملاقات دو سه هفته داشتیم. چرا شیعه شدی؟ آن هم یک چنین شیعه نابی! گفت اگر شیعه نمی‌شدم، در

۱. توبه: ۱۱۹ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾

قیامت جواب این آیه را به خدا چه می‌دادم؟ «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»، فکر کردم، دیدم اربابان ما هیچکدام جزو صادقین نیستند. و یک کتاب سیصد صفحه‌ای به نام «مع الصادقین» نوشتم.

قرآن خیلی صریح راهنمایی کرده که محور زندگی، فکر، اخلاق، و کردار و رفتارشان چه کسانی باشند. اگر خود ما جزو صادقین بودیم، معنی نداشت به ما بگوید «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»، ما مؤمن هستیم. متدین هستیم. باتقوا هستیم. ولی ایمان و تقوای ما، لحظه به لحظه در معرض خطر است. باید شما در پناه یک حافظانی قرار بگیرید که ایمان و تقوای شما را حفظ کنند و این ایمان و تقوا را تا محشر بکشانند.

نتیجه پیروی نکردن از صادقین

حالا اگر دنبال غیر برویم، یعنی بعد از مرگ پیغمبر ﷺ صادقین را رها کنیم چه می‌شود؟ صادقین جمع است. یک نفر نیست. طبق روایات فراوانی که در معتبرترین کتب نقل شده، ائمه و اهل بیت علیهم‌السلام فرمودند «الصَّادِقُونَ الْأَيُّمَةُ»^۱ خیلی روشن است، اگر خود ما جزو صادقان بودیم که خدا امر نمی‌کرد که بروید زلف‌تان را با زلف صادقین گره بزنید. صادقین مقاماتی بالاتر از انسان‌ها و فرشتگان و عالم هستند. حالا اگر این راهنمایی من را کنار بگذارید و سراغ صادقین نروید، بلکه سراغ دیگران بروید و آن‌ها را محور قرار بدهید، وضع‌تان این است که در آیه ۱۰۲ سوره کهف آمده. از بعد نماز صبح تا آمدن اینجا، این آیه را شاید بالای پنج بار خواندم و در عمق آیه فرو رفتم. خیلی آیه اعجاب‌انگیزی است. «أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا»^۲ اول آیه می‌گوید اگر دنبال غیر بروید، اصلا دین ندارید. مسلمان نیستید. خیال‌باف هستید. «حَسِبَ» یعنی خیال‌بافی، «أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ» آن‌هایی که مقابل من سینه سپر می‌کنند و هدایت و دلالت

۱. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۱.

۲. کهف: ۱۰۲ «أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا».

من را کنار می‌زنند و به جای صادقین، غیر را محور و ولی خودشان انتخاب می‌کنند، در این خیال هستند که کار درستی می‌کنند؟ «أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي»، کار صحیحی می‌کنند؟ به این‌ها یقین بدهم «إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا» آخر آیه خیلی وحشتناک است «نُزُلًا»، به طور یقین من جهنم را که هفت طبقه است و عذاب‌هایش در اوج است جای پذیرایی کسانی قرار دادم که صادقین را حذف کنند و دنبال این و آن بروند. حالا هر چی می‌خواهند نماز بخوانند و روزه بگیرند. محور ایمان، عبادت، فکر و اندیشه شما باید صادقین باشند. رو کردن به غیرصادقین پذیرایی در جهنم است. این متن قرآن است.

صادقین، ولی نعمت‌های مؤمنین

هر آیه‌ای را که می‌خوانم شما در ذهن‌تان، از خودتان سؤال کنید، در قیامت ما را به جهنم می‌برند؟ ما که به حرف خدا گوش دادیم. ما که به حرف خدا عمل کردیم. کسی به ما نگفته در این ده روز برای صادقین سیاه بپوشید. کسی به ما نگفته در این جلسات شرکت کن. کسی به ما نگفته سینه‌بزن، زنجیربزن، ناله‌بزن. صادقین ما را به این مسائل جذب کردند. یعنی امام صادق علیه السلام می‌فرماید خیال‌تان راحت باشد، دعوت‌کننده و آورنده شما به این امور ما هستیم. وگرنه اگر ما دعوت نمی‌کردیم، تا هشت و نیم و نه در رختخواب خواب بودی، همان لباس‌های آجق و جق را پوشیده بودی و می‌خندیدی. گریه نمی‌کردی. جاذبه صادقین، جاذبه خداست. محوریت صادقین، محوریت خداست. این آیه، ناله مردم مؤمن واقعی به درگاه خداست که در سوره نساء آمده «الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَوْلِيَاءُ وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا»، خدایا ما گرفتار ظالمان هستیم. خدایا گرفتار شهرهای پر از ستم هستیم. خدایا گرفتار مردم بی‌رحمی هستیم که یک ذره غیرت انسانی

۱. نساء: ۷۵ «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَوْلِيَاءُ وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا».

همراهی با صادقین در دنیا و آخرت

ندارند. از حضرت تو درخواست داریم برای ما سرپرست و یاری قرار بده که ما را از این همه ستم نجات بدهد. این خواسته مؤمنین عالم است. دعا مستجاب شد، آیه نازل شد. ولی می‌خواهی؟ یار می‌خواهی؟ کمک می‌خواهی؟ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ»^۱، خودم ولی تو هستم. خودم سرپرست تو هستم. «وَ رَسُولُهُ» همچنین پیغمبر من، ولی و سرپرست تو است، چون تو من را نمی‌بینی. من پیغمبر ﷺ را قرار دادم که ولایت کلیه الهیهام را از مجرای نبوت به تو برسانم تا ستمگران به دین، ناموس، عقل و فکرت ضربه نزنند. ولایت من، ولایت رسول من، «وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا» و ولایت کسانی که غرق در ایمان هستند «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» وجودشان نماز است «وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» وجودشان پرداخت است «هُم رَاكِعُونَ» حتی در نمازشان هم در حال پرداخت هستند. با ایمان‌شان یک دنیایی را سیراب می‌کنند. مردم مؤمن، دعای‌تان را مستجاب کردم. سه ولی برای شما قرار دادم. چون درخواست کردید. خودم، پیغمبرم و صادقین.

اثبات تطابق صادقین با ائمه

از کجای آیه فهمیده می‌شود ائمه ﷺ صادقین هستند؟ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» اینجا ظرفیت و زمان نیست که حداقل پنجاه تفسیر از سنی‌ها و ده تفسیر از شیعه را بیاورم که چهره‌های معتبر آن‌ها گفتند این آیه در مرحله اول در حق علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده. ولی، علی علیه السلام است. بعد از مرگ پیغمبر ﷺ هر کسی آمده و گفته من ولی هستم، همان است که در سوره کهف گفت.

«أَخْرَجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلَهَا وَ اجْعَل لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا» حسین من، در مدینه نمان. مدینه قریه ستم است. برو «أَخْرَجْنَا» برو بیرون. اینجا نمان. حیف از چهره تو که این مردم پست نگاهت کنند. اینجا نمان. برو مکه. مکه هم نمان. آن‌ها هم شرّتر از مردم مدینه هستند. برو به طرف کوفه. به کوفه هم نرو. در این بیابان پیاده شو. آغوشم برای تو

۱. مانده: ۵۵ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»

و ۷۲ نفر یارت باز است. نمی‌خواهم دیگر در این دنیا بمانی. دنیا قریه ستم است. بیا پیش خودم. با چه شوقی هم رفت!

امام صادق علیه السلام می‌فرماید این آیه، «لِلْحَسَنِ علیه السلام» است. یعنی مخصوص حسین ماست. نمی‌گوید مخصوص ما اهل بیت است. نه. دقت کنید، می‌گوید آیه مخصوص حسین ماست. آن وقتی که در گودال بود شنید «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّتِي»^۱ حسین من این‌ها چه کسانی هستند که تو را ببینند! انبیا برای زیارت تو صف کشیدند. «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّتِي» نه «جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» جنات یعنی چی؟! جنات مگر لیاقت حسین علیه السلام را دارد؟! «وَادْخُلِي جَنَّتِي» من یک بهشت خاص دارم که جای تو در بهشت خاص من است.

صادقین اولیاء نعمت‌های مادی و معنوی ما هستند، ما در معارفمان می‌خوانیم «أَوْلِيَاءَ النَّعَمِ»^۲ صادقین علاوه بر اینکه اولیاء نعمت ظاهری و باطنی ما هستند، این نعمت‌دهی‌شان زوال‌پذیر نیست. تمام نمی‌شود. و امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید «لَا يُقَاسُ بِهِمْ أَحَدٌ»^۳ یک نفر را با صادقین و با اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله مقایسه نکنید و نگویید این بالاتر است، این مساوی است. در غیر این صورت کافر می‌شوید. «لَا يُقَاسُ بِهِمْ أَحَدٌ» نه ملائکه را با ما مقایسه کنید، نه جنّ را، نه انس را، نه سماوات را، نه ارض را. احدی در این عالم با ما مقایسه نمی‌شوند، ما در این عالم تک افتادیم. من روایاتش را بعداً می‌خوانم. امروز فرصت نیست. ما در عالم تک افتادیم. شیعیان ما هم تک افتادند. روایاتش را می‌خوانم.

برکت شیعه بواسطه ارتباط با صادقین

پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود هر زمینی که یک شیعه رویش بنشیند، اگر کاری هم نکند، نه مسجد و نه حسینیه بسازد و نه نماز بخواند، فقط خسته بشود و بنشیند، آن زمین سید

۱. فجر: ۲۷ تا ۳۰.

۲. زیارت جامعه کبیره.

۳. بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۲۷۴.

زمین‌های عالم است. روایاتش را می‌خوانم. کم هم نیست. ما در عالم تک افتادیم. شیعیان ما تک افتادند. گل ما در عالم تک است. شیعیان ما از اضافه گل ما آفریده شدند. «إِنَّ شِيعَتَنَا مِنَّا خُلِقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا»^۱ این بحث جبر و اختیار برای من قابل حل نیست. کسانی که درباره جبر و اختیار صحبت کرده و غلمش را بلند می‌کنند و سینه‌اش را می‌زنند. بحث جبر، بحث اختیار، این‌ها را کنار بگذار. هر کسی را خدا از اضافه گل اهل بیت علیهم‌السلام خلق نکرده نمی‌تواند شیعه بشود. جان نکن. گل، گلی بیگانه است. گل جهنم است. «إِنَّ شِيعَتَنَا مِنَّا خُلِقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا وَ عَجِنُوا» وقتی خدا می‌خواست این خاک را گل کند و شیعیان ما را بسازد، آن اضافه گل را با آب ولایت ما قاطی کرد. «عَجِنُوا بِمَاءِ وِلايَتِنَا».

روایت امام صادق علیه‌السلام درباره علت تداوم گریه برای سیدالشهداء علیه‌السلام

این روایت را گذاشته بودم حدود تاسوعا عاشورا بخوانم. بگذارید امروز برای شما بخوانم روزی‌تان خیلی زیاد است. به امام صادق علیه‌السلام گفت یا بن رسول الله یک کسی که می‌میرد یا شهید می‌شود، این را راوی لنگه به لنگه گفته، یکی می‌میرد یا شهید می‌شود یک جلسه برایش می‌گیرند، حالا ایرانی‌ها می‌گویند فاتحه، عرب‌ها می‌گویند مَعْتَم، یا بن رسول الله یک مَعْتَم برایش می‌گیرند، یک جلسه عزاداری، می‌نشینند گریه می‌کنند و تمام می‌شود. یا بن رسول الله چطور است که حسین شما سال‌ها پیش شهید شده و بعد از شهادتش، تا امروز شما امامان و مردمی که با شما هستند گریه می‌کنند و این گریه هم بند نمی‌آید؟ علت چیست که این گریه همینطوری سال به سال ادامه دارد؟ یک چیزی باید باشد شما را بگریاند. بگوییم؟ قلبم از جا دارد کنده می‌شود.

فرمود می‌دانی علت ادامه گریه چیست؟ اول محرم که می‌شود ملائکه ملکوت، پیراهن خون‌آلود و پاره‌پاره حسین ما را به طرف دنیا آویزان می‌کنند. فرشتگان نمی‌گذارند، حتی

۱. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۳۰۳ «... عَنْ صَاحِبِ الْأَمْرِ علیه‌السلام أَنَّهُ يَقُولُ ... أَللَّهُمَّ إِنَّ شِيعَتَنَا مِنَّا خُلِقُوا مِنْ

فَاضِلِ طِينَتِنَا وَ عَجِنُوا بِمَاءِ وِلايَتِنَا ...»



ما ائمه و شیعیان مان با چشم مان ببینیم. نمی گذارند ببینیم، برای اینکه اگر ما آن پیراهن را با آن وضع ببینیم، زنده نمی مانیم. ما و شیعیان مان هر دو با چشم بصیرت آن پیراهن را می بینیم. گریه می کنیم. می خواهی گریه مان بند بیاید؟! می خواهی عزاداری مان یک بار باشد؟! می خواهی یک سال باشد؟! نه، اینجور نیست. این پیراهن تا دنیا هست آویخته می شود. این پرچم هایی که آویزان می کنند نشانه آن پیراهن است. وقتی که خدا دنیا را به هم می ریزد و قیامت برپا می شود، پیراهن را می آورند. پیراهن را به چه کسی می دهند؟ می گویند این پیراهن را با احترام ببرید، روی سر زهراء علیها السلام بیاندازید. پیراهن بچه اش است. چقدر این پیراهن مهم است که در قرآن هم داستان دارد. وقتی در سفر سوم، یوسف را شناختند، به برادرها گفت پدرم حالش چطور است؟ گفتند اینقدر برایت گریه کرده که کور شده. نمی بیند. روزها زیر بغلش را می گیریم و او را به بیت الاحزان می بریم، تا شب گریه می کند. ای یعقوب یک بچه داشتی گم شده بود. از غصه و گریه برای یک پسر کور شدی. این روایت هم بگویم که در همه مجالس شنیدید. زین العابدین علیه السلام یک منطقه کشاورزی داشتند. اول طلوع آفتاب می رفتند. غلام امام می گوید قبل از اینکه بیل و کلنگ بردارند و بروند سراغ آبیاری، زین العابدین علیه السلام می آمد کنار یک سنگی و به سجده می رفت و هزار مرتبه می خواند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعْبُدًا وَ رِقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَ صِدْقًا»^۱ این جلسه سجده که تمام می شد، بلند می شد و تکیه می داد به آن سنگ. مدام می گفت بابا، عمو، داداش، شش ماهه. گریه می کرد. گریه می کرد. گفتم یا بن رسول الله به خاطر گریه زیاد زیر چشمتان زخم شد. بدنتان کاهیده شد. به مرگ دارید نزدیک می شوید. نمی شود به گریه خاتمه بدهید؟ فرمود غلام، یعقوب یک پسر داشت، آن هم نمرده بود، او

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۹ «زُويَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ إِنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ علیه السلام ... حَدَّثَ مَوْلَى لَهُ علیه السلام أَنَّهُ بَرَزَ يَوْمًا إِلَى الصَّخْرَاءِ قَالَ فَتَبِعْتُهُ فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَجَدَ عَلَى حِجَارَةٍ خَشِينَةٍ فَوَقَفْتُ وَ أَنَا أَسْمَعُ شَهيقَهُ وَ بُكَاءَهُ وَ أَحْصَيْتُ عَلَيْهِ أَلْفَ مَرَّةٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعْبُدًا وَ رِقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَ صِدْقًا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ وَ ...».

همراهی با صادقین در دنیا و آخرت

را نکشته بودند، گم شده بود، چهل سال گریه کرد. چشمش کور شد. من گم کرده ندارم. من روز عاشورا با چشم خودم دیدم هجده نفر از ما را سر بریدند. بچه‌مان را در آغوش پدرم زدند. چه می‌گویی گریه نکنم؟! گریه کنید. گریه را به بچه‌هایتان انتقال بدهید. گاهی در خانه گریه کنید. بگذارید بچه کوچک‌ها بپرسند بابا برای چی گریه می‌کنی؟ مطابق زبان بچگی به آن‌ها بگویید برای حسین علیه السلام گریه می‌کنم. بچه‌ها ابی‌عبدالله علیه السلام را می‌شناسند. حسین علیه السلام در قلبشان است.

نمی‌دانم پدر آن دختر سه ساله‌ای که روز اول جلسه، بعد از منبر به دفتر آمد و با من تماس گرفت هست یا نه. اگر هست فردا بچه‌اش را بیاورد من ببینمش. من بعد از منبر نشسته بودم، در حال بودم، این پدر آمد. جوان بود. لباس خیلی فوق‌العاده‌ای تنش نبود. یک بسته به من داد گفت چند تا انگو است دو تا گوشواره. دیشب دختر سه ساله من، خودش این‌ها را درآورد گفت فردا ببر بده به انصاریان. بگو این‌ها را خرج ابی‌عبدالله علیه السلام کند. بچه‌ها حسین علیه السلام را می‌شناسند. اگر آن پدر هست با من تماس بگیرد. ابی‌عبدالله علیه السلام برای دختری یک گلوبند قیمتی فرستاده. می‌خواهم به گردش بیاندازم و به دختری بگویم این گلوبند را در کربلا بردند، این گوشواره‌ها را با گوش پاره کردند و بردند.

نتیجه پیوند با صادقین

یک آیه دیگر بخوانم از قول صادقین، از قول معشوق‌هایمان، از قول ابی‌عبدالله علیه السلام. در سوره فصلت است. برای لحظه مرگ‌مان است. آیه است. چی کار کنم؟ منکرش بشوم؟ بالای سر ما می‌آیند ﴿مَنْ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾^۱ ما ولی نعمت ظاهر و باطن شما بودیم، هم در دنیا هم در آخرت، «وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ» در آخرت به شما می‌گوییم هر چی میل‌تان می‌کشد از نعمت‌های خدا استفاده کنید. هر چه میل‌تان می‌کشد «وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ»، هر چه هم می‌خواهید بگویید، بدون قید، بدون بند. هر چه

۱. فصلت: ۳۱ ﴿مَنْ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ﴾

می‌خواهید. چه همتی! وای چه همتی. در قیامت طبق روایات ما خداوند به این ۷۲ نفر می‌گوید پرونده ندارید. جای ایستادن نیست. الان از قبر درآمدید. تمام درهای رحمت من به روی شما باز است. حرکت کنید. یک نفر هم قدم از قدم بر نمی‌دارد. خطاب می‌رسد بندگانم به شما امر کردم. بروید. پیش از همه بهشتی‌ها شما باید به بهشت بروید. تکان نمی‌خورند. چرا نمی‌روید؟ می‌گویند ما بدون حسین علیه السلام نمی‌رویم، «وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ» ما حسین علیه السلام را می‌خواهیم. آخر حسین علیه السلام باید یک مقدار در محشر بایستند. برای اینکه میلیون‌ها گریه کن خودش را باید نجات بدهد. می‌گویند ما هم می‌ایستیم. بهشت نمی‌خواهیم. بهشت ما تو هستی. عقل و روح و جان ما تو هستی. «بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَنَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي»، حسین جان، هر چه داریم فدای تو. پدر و مادرمان فدایت بشوند. زن و بچه‌مان فدایت بشوند. مال‌مان فدایت بشود. دنیا و آخرت ما تو هستی. «نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ» این سود بودن با صادقان است.

گناهان‌مان را چه کار کنیم؟ نگران نباشید، آن‌ها را هم یادمان دادند که چه خواهد شد. خوب یاد دادند. گناهایی که داریم عاقبت خیلی خوشی پیدا می‌کند، اما در کنار این‌ها، نه در کنار دیگران. در کنار دیگران عمل قبول نیست. گناه هم آمرزیده نیست. این حرف قرآن است حرف ائمه طاهرين علیهم السلام است.

روضه حضرت زینب علیه السلام

زینب کبری علیه السلام برای همه از خیمه بیرون آمد. مخصوصا برای سه نفر. گفت بروم به داد برادرم برسم. برادرم دلش به من خوش است. بروم به دادش برسم. اول، وقتی از روزنه خیمه نگاه می‌کرد، دید ابی‌عبدالله علیه السلام بدن قاسم را در آغوش گرفته و می‌آورد. دوید بیرون، آمد کنار بدن قاسم نشست که حسین علیه السلام تنها نباشد. دوم، هم وقتی بود که از روزنه خیمه داشت می‌دید که جوان‌های باقیمانده بدن علی‌اکبر را روی عبای ابی‌عبدالله علیه السلام انداختند و

همراهی با صادقین در دنیا و آخرت

می‌آورند. آمد بیرون. ابی‌عبدالله علیه السلام طاقت داشت قاسم را تنها بیاورد، اما اصلاً طاقت نداشت بدن علی‌اکبر را بلند کند. سوم، داشت از روزنه نگاه می‌کرد، دید بچه بی‌سر در بغل ابی‌عبدالله علیه السلام است و می‌آید. دوید و آمد قنذاقه را گرفت. می‌دانید که عمه به برادرزاده چقدر علاقه دارد!

از روزنه خیمه باز هم دارد نگاه می‌کند. دید ابی‌عبدالله علیه السلام دو تا بچه خودش را دارند می‌آورند. گفتند زینب بچه‌هایت را دارد می‌آورد. گفت نمی‌روم. برو بچه‌هایت را ببین. گفت من حسین را ببینم برایم بس است. بچه‌هایم را نمی‌خواهم ببینم. می‌خواهی برادرم من را ببیند و حالت شرمندگی، که خواهر، بچه‌هایت کنار من رفتند، برایش حاصل شود؟ نمی‌روم. نیامد بیرون. آن دو سه باری که بیرون آمد با قدم‌های آهسته و آرام بیرون آمد. اما امام صادق علیه السلام می‌گوید آخرین بار که از خیمه بیرون آمد، با پای برهنه، در حالی که موهایش را می‌کند، دوید و آمد میان میدان. دید دور گودال پر است. ناله زد. راه باز کرد. نمی‌دانم چطور. از میان جمعیت رفت داخل و دید «و الشَّمْرُ جَالِسٌ عَلٰی صَدْرِكَ»^۱



۱. زیارت ناحیه مقدسه.

جلسه پنجم

صادقین در دنیا واسطه خدا و

خلق و در آخرت شفیع

صادقین همراهی برجسته و ویژه

کلام درباره صادقین بود که خداوند متعال در سوره بقره، سوره مائده، سوره حجرات، و چند سوره دیگر از آن‌ها نام برده و مردم مؤمن را امر واجب فرموده که در همه امور زندگیتان همراه با صادقین باشید. اگر خود ما مردم مؤمن، صادقین بودیم، معنی نداشت پروردگار از ما دعوت واجب کند که همراه با صادقین باشیم. معلوم می‌شود صادقین چهره‌های برجسته و ویژه از عباد پروردگار هستند و چون خود حضرت حق توضیح نداده چه کسانی هستند. همه می‌دانید که خداوند توضیح این گونه آیات را به عهده پیغمبر گذاشته و در سه جای قرآن با تعبیر «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^۱ هدف نبوت پیغمبر من این است که قرآن را به شما تعلیم بدهد. مثل همین آیاتی که می‌گوید صادقین، ولی برای ما مبهم است. روایات فراوانی در مهمترین کتاب‌هایمان، از جمله کافی شریف، و بحار جلد ۲۴ به بعد، دارد. که «الصَّادِقُونَ الْأَيُّمَةُ»^۲، صادقون ما اهل بیت علیهم‌السلام هستیم. که در آیات روزهای گذشته شنیدید خداوند برای آن‌ها بر ما ولایت قرار داده. یعنی به ما لطف کرده، رحمتش را بر ما جاری کرده، احسان کرده، که چهره‌هایی را در راه زندگی ما قرار داده که ما خیر دنیا و آخرتمان را به وسیله گفتار، اعمال و اخلاق آن‌های تأمین کنیم. در آیه ۱۰۲ سوره

۱. بقره: ۱۲۹؛ آل عمران: ۱۶۴؛ جمعه، ۲.

۲. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۱.

کهف شنیدید که صادقین را رها کردن و دیگران را به عنوان ولی و الگو و سرمشق انتخاب کردن کفر است. ﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا﴾^۱. ما از کسانی که از زیر این خیمه بروند بیرون در جهنم پذیرایی خواهیم کرد.

صادقین، واسطه ولایت خداوند بر بندگان

یک مطلبی را امروز برایتان مطرح می‌کنم. خیلی دقیق، عمیق و قابل توجه است. و آن این است که پروردگار در سوره‌های متعدد قرآن، خودش را ولی معرفی می‌کند، که من بر شما ولایت دارم. چون خلق تان کردم، می‌شناسم تان، روزیتان را می‌دهم، دنیا و آخرت تان دست من است. یعنی کارگردانی زندگی تشریحی شما، مثل زندگی تکوینی تان بر عهده من است. با نظارت من قلب شما باید خون شما را پمپاژ کند به همه بدن برساند. این کار استقلالاً کار قلب نیست، کار من است. این ولایت تکوینی است. تأمین خیر دنیا و آخرت تان هم کار هدایتگری من است. آیا با این ولایت کلیه الهیه تکوینیه تشریحیه، نیازی بود که صالحین را هم ولی ما قرار بدهد؟ خودش که به تنهایی قدرت بی‌نهایت دارد و همه کارگردانی‌ها هم بر عهده‌اش است. چرا بین ما و بین خودش ولایت صالحین را قرار داده؟ چرا؟ یک آیه از سوره اعراف برای شما می‌خوانم که چرایی این مسئله روشن شود. از آیات فوق‌العاده قرآن است که در لطائف این آیه ۱۵۰۰ سال است مهمترین مفسرین زانو زدند و عقل‌شان هم لنگ است. ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ﴾^۲ بعد از نابود شدن فرعونیان از موسی علیه السلام دعوت کردم به کوه طور بیاید. خودم دعوت کردم ﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْتَاهَا بَعْشَرًا﴾^۳ به دعوت من آمد. وقتی وارد وادی مقدس شد، «کَلَّمَهُ رَبُّهُ»، پروردگار موسی با موسی علیه السلام

۱. کهف: ۱۰۲ ﴿أَلْحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَن يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِن دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا﴾.
۲. اعراف: ۱۴۳ ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن نَرْتَنِي وَلَا يَكُنِ النَّظْرُ إِلَى الْجِبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ نَرْتَنِي فَتَلَّ الْجَبَلَ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَبَعًا لَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ بُنْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾.
۳. اعراف: ۱۴۲ ﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْتَاهَا بَعْشَرًا فَرَمَيْتُمُوهَا فَتَرَ مُوسَىٰ أَن يَرَىٰ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَرُونَ اخْلُقْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ﴾.



بی واسطه سخن گفت. موسی عَلَيْهِ السَّلَام از صدای خدا عجب لذتی برده! قابل وصف نیست، و نوع و کیفیت تکلم هم هنوز به صورت سرّ مانده. اما صریح قرآن است که «كَلَّمَهُ رَبُّهُ» وقتی خدا را با خودش اینقدر خصوصی دید و به قول ما تهرانی‌ها دید عجب رفیق جون جونی است! برگشت به پروردگار عرض کرد «قَالَ رَبِّ أَرْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ» ، خدایا خودت را به من ارائه بده تا تو را ببینم. اینجا مسئله چشم مطرح نیست، چون گفت «أَنْظُرُ» نگفت رایتک، نگفت خودت را ارائه بده من رایتک یعنی با چشم تو را ببینم. موسی عَلَيْهِ السَّلَام پیغمبر اولوالعزم است و می‌داند که پروردگار با چشم دیده نمی‌شود. آنجا جای مادیات نیست. به همین دلیل گفت «أَرْنِي» خودت را ارائه بده، پرده بردار که من تو را نظر کنم. اینجا دو تا چشم مطرح است، یکی عقل، که چشم دل است. طبق فتوای علمای بزرگ اهل لغت، نظر یعنی نگاه با عقل، نگاه با دل.

عقل انبیاء پشتیبان عقول عادی

عقل انبیاء عقل عقول و جان عقول است. اگر عقل ما این جان را نداشته باشد نمی‌تواند یک تصمیم‌گیری درست برای دنیا و آخرت داشته باشد. دلیلش همین اوضاع هفت میلیارد جمعیت جهان است. همه عقل دارند و همه هم غرق انواع فسادها هستند. روح این عقل، عقل انبیاء است. بدون روح انبیائی، عقل یک میّت است. نمی‌تواند عاقبت‌بین باشد و درست تصمیم‌گیری کند.

عدم توانایی تحمل نور ولایت الهی

«قَالَ لَنْ تَرْنِي» تو هرگز نمی‌توانی من را ببینی «وَلَكِنْ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ» ای موسی به این کوه مقابلت دقت کن «فَإِنْ اسْتَفَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرْنِي» ، اگر این کوه به این عظمت سر جایش ماندگار شد، من را هم می‌توانی به شهود قلبی ببینی. «فَلَمَّا تَجَلَّى» یکی از جاهای این آیه است که همه زانو زدند و لنگ هستند. من هم نمی‌فهمم «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ» ، یک جلوه، کیفیت آن جلوه هم برای ما روشن نیست، یک تجلّی به کوه کرد

همراهی با صادقین در دنیا و آخرت

«جَعَلَهُ دَكًّا» تمام کوه متلاشی شد، خاکستر شد. «وَ خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا» موسی بیهوش شد و بعد هم به هوش آمد.

این ولایت اگر بخواهد مستقیم بتابد، حتی در جهت شرعی، ولایت تشریحی، هیچی باقی نمی‌ماند. مگر ما چقدر قدرت داریم؟ مگر ما چقدر توان داریم؟ کوه به آن عظمت تجلی را نتوانست تحمل کند و خاکستر کوه به باد رفت. اگر با ولایت تشریحی بخواهد مستقیم بر ما تجلی کند هیچی از ما باقی نمی‌ماند. آمده به قول امروزی‌ها بین خودش و بین ما ترانس قرار داده. چون ولت برق ولایتش بی‌شمار است. یعنی عدد ندارد که برق ولایت الله چه برقی است؟ چند ولت است؟ چند میلیارد ولت است؟ میلیاردی نیست. به شماره در نمی‌آید. ذات نامحدود است. صفات نامحدود است. هیچ کس تحملش را ندارد. آمده بین ما و بین خودش، سر راه خودش و سر راه ما ترانس گذاشته تا ترانس، برق ولایت را بگیرد و به آن حدود بدهد و ۲۲۰ ولت آن را به ما برساند. این ترانس‌ها هم، بعد از نزول قرآن، چهارده عدد است، رسول خدا ﷺ، امیرالمؤمنین ﷺ، صدیقه کبری ﷺ و ائمه طاهرین ﷺ. این است که در قرآن می‌گوید ﴿إِنَّمَا وَكَّرَ اللَّهُ رَسُولَهُ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۱ در آخر سوره حج می‌گوید ﴿فَأَقِمْو الصَّلَاةَ﴾^۲ بندگانم اهل نماز باشید. مهمترین نماز خدا هم نماز صبح است. طبق قرآن، ﴿أَقِمْ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ إِنَّ الْفَجْرَ كَانَ مَشْهُودًا﴾^۳ دو بار قرآن فجر در این آیه آمده. قرائت صبح گاهی. قرآن یعنی قرائت، «إِنَّ قُرْءَانَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا»، یعنی در یک آیه، یک مرتبه نماز مغرب و عشاء، آمده، یک مرتبه هم نماز ظهر و عصر، و دو مرتبه نماز صبح.

۱. مانند: ۵۵ ﴿إِنَّمَا وَكَّرَ اللَّهُ رَسُولَهُ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾.

۲. حج: ۷۸ ﴿الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِمْو الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾.

۳. اسراء: ۷۸ ﴿أَقِمْ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ إِنَّ الْفَجْرَ كَانَ مَشْهُودًا﴾.



از وسائل الشیعه هم یک روایت برای این دو رکعت نقل کنم. چقدر نماز صبح مهم است! امام صادق علیه السلام می‌فرماید آدمی را در قیامت می‌آورند که ۷۰ سال سن دارد و از سن تکلیف به بعد ۵۵ سال نماز خوانده. یا یک خانمی را می‌آورند ۶۰ سال نماز خوانده از ۱۰ سالگی. تمام نمازهای ۵۵ ساله آن مرد و ۶۰ ساله آن زن عیب دارد، نقص معنوی دارد، بی‌جان است، نمی‌شود قبول کنند. به آن‌ها مارک بی‌نمازی می‌زنند؟ امام علیه السلام می‌فرماید نه. اگر در آن ۵۵ سال و در آن ۶۰ سال فقط ۲ رکعت نماز قابل قبول ارائه بدهد، خدا به ملائکه می‌فرماید کل پرونده نمازش را امضا کنید به خاطر گل جمال این دو رکعت نماز قبول شد.

﴿فَأَقِمْو الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ﴾^۱ دائما بندگان من متوسل به من باشید. خدایا، تو که خودت در سوره اعراف می‌گویی ولت برق ولایت من عدد ندارد، ما چطوری به تو متوسل بشویم؟ تو یک جلوه به کوه کردی خاکسترش به باد رفت. ما چطوری مستقیم متوسل به تو بشویم؟ در یک آیه دیگر می‌گوید ﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^۲ بین خودم و شما وسیله و ترانس گذاشتم. از آن طریق به من اتصال پیدا کنید. این ولایت اهل بیت علیهم السلام. تا اینجا درست.

در ادامه آیه سوره حج می‌گوید «فَنِعْمَ الْمَوْلَى» چه ولایت خوبی است ولایت من! «وَوَيْعَمَ النَّصِيرِ» و من چه یار خوبی هستم برای شما! لحظه به لحظه به شما نظرمی‌کنم. لحظه به لحظه رحمتم را نثار شما می‌کنم. لحظه به لحظه مواظب دنیا و آخرت شما هستم، با تو مثل به شخص خودم از طریق وسائلی که برای تان گذاشتم. حالا سؤال، مولای ما، «فَنِعْمَ الْمَوْلَى»، یار ما، «وَوَيْعَمَ النَّصِيرِ».

توبه، مخصوص پیوند خوردگان به صادقین

اگر یک وقتی، ما زیر خیمه ولایت تو، زیر خیمه ولایت صادقین، زیر خیمه ولایت اهل بیت علیهم السلام، یک غفلتی کردیم و یک نسیانی برای ما پیش آمد، یک تسلط هوای نفسی

۱. حج: ۷۸ ﴿الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِمْو الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾

۲. مائده: ۳۵ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾

به ما فشار آورد و ما دچار گناه شدیم، بدون اینکه از زیر خیمه این ولایت بیرون رفته باشیم، تکلیفمان چیست؟ در پرونده ما می ماند؟ بیش از صد تا آیه در قرآن مجید است که نه گناه زیر این خیمه در پرونده نمی ماند. چی کار می کنند که نماند؟ به خدا این آیه سوره مبارکه توبه که اواخر سوره توبه است، اصلا می خواهد قلب را پاره پاره کند. می گوید اگر لغزش پیدا کردی، گناه کردی، البته گناهی که بین تو و من است، نه بین تو و مردم، ارث خواهر و مادر و برادر را نخوردی، آن بین خودت و مردم است به من ربطی ندارد، میلیاردها تومان مال بیت المال را روز روشن دزدیدی، این کاری به من ندارد، اصلا با آن کار از زیر خیمه ولایت من و اهل بیت من بیرون رفتی، اگر در محدوده بین خودت و من یک گناهی مرتکب شدی، حالا لازم هم نیست اسم ببریم ما اسم نبرده از خجالت داریم پیش تو آب می شویم حالا بیایم اسم چی را ببریم، خودت هم که گفتی من راضی نیستم گناهانت را برای کسی تعریف کنی، ابرویت باید پیش من بماند، به هیچ کس نگو. چشم ما به هیچ کس هم نگفتیم و آمدیم ابروی خودمان را به دستور تو نگه داشتیم. وگرنه اگر می خواستیم پرونده مان را ورق بزنینم، همانطور که هفده هجده روز پیش در دعای عرفه یادمان داد، و یک ورقه پرونده گناهم را کسی ببیند، دیگر نه پدرم، نه مادرم، نه زنم، نه بچه ام، نه قوم و خویشم، نه مردم، حاضر نیستند جواب سلامم را بدهند «وَ لَرَفْضُونِي»^۱ تا من را می ببیند می گویند برو گمشو پلید. اما با من کاری کردی که هر کسی تا من را ببیند بگوید خوش به حالت، تو بنده خوب خدا هستی. هر کسی گرفتار می شود می گوید برای ما یک دعا می کنی؟ اینقدر ابروداری کردی. این هم یک ویژگی ولایت تو است «فَنِعَمَ الْمُؤَلِي» من ولی خوبی برای شما هستیم «وَ نِعَمَ النَّصِيرُ» من یار خوبی برای تان هستیم. چه کار می کنم به خاطر گناهانت؟ چه آیه ای است چه کار کردی! چه کار داری می کنی! با تو چه کار کنیم! محبت و لطف دارند ما را می کشند. می گوید وقتی گناه کردی ﴿قُرْ﴾^۲ یعنی بعد از گناه «ثُمَّ» یعنی سپس، «يَتُوبُ» به شما رو می آورم و با رو آوردنم به شما در

۱. دعای عرفه.

۲. توبه: ۲۷ ﴿قُرْ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.



قلب‌تان چراغ توبه روشن می‌شود. خودم توبه‌تان می‌دهم. خودم. «ثُمَّ يَتُوبُ» چون زیر خیمه ولایت من هستید. من که شما را رها نکردم. خودم به شما رو می‌کنم. دل‌تان به طرف توبه متمایل می‌شود و توبه می‌کنید، من هم درجا می‌بخشم‌تان. آن وقت به صاحبان ولایت کبرای کلیه الهیه می‌گویید، حالا گناه کردیم و ما را بخشیدی، دوباره ممکن است آن غفلت بیاید. دوباره ممکن است آن نسیان بیاید. امام می‌فرماید مگر در توبه مجدد به رویتان باز نیست؟ مگر خدا به این زودی از شما روی برمی‌گرداند؟ دوباره توبه کنید.

تو مگو ما را بدان شه بار نیست با کریمان کارها دشوار نیست
اصلا این حرف را نباید زد. حرام است. کفر است. نگو راهم نمی‌دهند.

خلقت پنج‌تن آل‌عبا از نور قدسی خداوند

امروز از گذشته پشیمان شدید؟ حتما شدید. ما را بخشیدند؟ به حق خودشان ما را بخشیدند. این برای توبه ما. و اما مردم شیعه و مردم مؤمن، برای آمرزش گناه دعاگو هم دارند. یعنی فقط توبه ما نیست، بلکه ما توبه می‌کنیم دعاگو هم دنبالمان هست که برای ما از وجود مقدس پروردگار عالم درخواست دعا می‌کنند. به نظرم این روایت را تا حالا نشنیده باشید. از چشم و چراغ روایات ماست. این روایت را سنی‌ها سه مرتبه، با همین متن، با سندهای خودشان، و شیعه هفت مرتبه، با همین متن، با سندهای خودش نقل کرده است. راوی عبدالله بن مسعود است. اهل سنت هم که سه مرتبه نقل کردند می‌گویند عبدالله بن مسعود. ما هم که هفت مرتبه با سندهای مختلف نقل کردیم، می‌گوییم عبدالله بن مسعود. می‌گوید زیارت پیغمبر ﷺ رفته و سلام کردم «و قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرِنِي الْحَقَّ أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيَانًا»^۱ به پیغمبر ﷺ گفتم حق را آشکار روشن بی‌ابهام به من نشان بده. با چشم سر ببینم. پیغمبر ﷺ فرمود پسر مسعود «لِحِ الْمَخْدَعِ» برو در این

۱. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۷۳.

اتاق، هیچ کس نیست، خلوت خلوت است، آنجا را یک نگاه کن و برگرد. «فَانظُرْ مَا ذَا تَرَى» وارد اتاق که شدی، غریبه آنجا نیست، ببین چه می بینی! خیلی است برو ببین چه می بینی! «فَانظُرْ مَا ذَا تَرَى» این حالت به اصطلاح شگفتی است، برو ببین چه می بینی! عبدالله می گوید که «فَدَخَلْتُ» در اتاق را باز کردم و رفتم داخل «فَإِذَا عَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ»، دیدم علی علیه السلام در اتاق است. علی علیه السلام آن وقت چند سالش بود؟ پیغمبر ﷺ وقتی از دنیا رفت امیرالمؤمنین علیه السلام ۳۲ یا ۳۳ سالش بود. زمانی که این جریان اتفاق افتاده امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۲ یا ۲۳ سالش بود. عبدالله گفت حق را به من نشان بده تا با چشم ببینم. فرمودند برو در این اتاق خلوت ببین چی می بینی! علی علیه السلام را دیدم «رَاكِعًا وَ سَاجِدًا» در حال رکوع است در حال سجود است. «وَ هُوَ يَخْشَعُ فِي رُكُوعِهِ وَ سُجُودِهِ» در رکوع و سجود غرق خداست. «وَ يَقُولُ» در سجودش، سر روی خاک، می گوید «اللَّهُمَّ بِحَقِّ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ إِلَّا مَا غَفَرْتَ لِلْمُذْنِبِينَ مِنْ شَيْعَتِي» به حق پیغمبر ﷺ قَسَمْتُ می دهم گناهکاران شیعه من را ببخش. نمی دانم در سخنرانی امروز دقت کردید سه چیز شد «ثُمَّ يَتُوبُ» خودم به شما رو می کنم و شما آماده توبه می شوید. شما توبه می کنید، می بخشم تان. اگر سنگین باشد، نیرو برای تان قرار دادم مثل علی علیه السلام تا در سجده گریه کند و از من بخواهد شما را بیامرزم. پشتوانه از این بیشتر می خواهید؟! کجا را آدرس بدهم؟ به چه کسی آدرس بدهم؟ به چه چیزی آدرس بدهم؟ «فَخَرَجْتُ» بیرون آمدم که به پیغمبر ﷺ بگویم که چه دیدم. «فَوَجَدْتُهُ رَاكِعًا وَ سَاجِدًا» آمدم دیدم پیغمبر ﷺ در رکوع و سجود است «وَ هُوَ يَخْشَعُ فِي رُكُوعِهِ وَ سُجُودِهِ» رسول خدا ﷺ غرق در خدا است. «وَ يَقُولُ» دیدم در سجده دارد می گوید «اللَّهُمَّ بِحَقِّ عَلِيٍّ وَ لِيْلِكَ» وای! چه اسمی! امام حسین علیه السلام سه پسر بیشتر نداشت، بهش گفتند چرا اسم هر سه را علی گذاشتی؟ گفت اگر خدا بیشتر به من اولاد می داد اسم آنها را هم علی می گذاشتم. دیدم پیغمبر ﷺ در سجده دارد می گوید «اللَّهُمَّ بِحَقِّ عَلِيٍّ وَ لِيْلِكَ» علی که صاحب ولایت



کبری است «إِلَّا مَا عَفَرْتَ لِلْمُذْنِبِينَ مِنْ أُمَّتِي»، گنهکاران امت من، آن‌هایی که مصداق امت هستند، مصداق امت در مرحله اتم و اکمل شیعه است، پیامرز، «فَأَخَذَنِي الْهَلْعُ» از این دو تا چشمه مسئله‌ای که در خلوت و جلوت دیدم به اضطراب و بی‌قراری افتادم. یعنی مثل اینکه تحمل تمام شد که علی علیه السلام در سجده، خدا را به پیغمبر صلی الله علیه و آله قسم می‌دهد که شیعیان من را پیامرز. پیغمبر صلی الله علیه و آله در سجده، خدا را به علی علیه السلام قسم می‌دهد که گنهکاران را پیامرز. به اضطراب افتادم «فَأَوْجَزْ ص فِي صَلَاتِهِ» پیغمبر صلی الله علیه و آله حس کرد من حالم دارد به هم می‌خورد، نماز را کوتاه کرد «وَوَقَالَ يَا ابْنَ مَسْعُودٍ أَكُفْرًا بَعْدَ إِيمَانٍ» به من گفت پسر مسعود بعد از ایمان کفری هم هست؟ «فَقُلْتُ لَا» یعنی تو که من و علی علیه السلام را قبول کردی، خوب هم قبول کردی بعدش کفر هست؟ گفتم نه یا رسول الله «لَا وَ عَيْشِكَ» به زندگی شما قسم آن کسی که مثل ما مؤمن به تو و علی علیه السلام است کافر نخواهد شد. «غَيْرَ أَنِّي نَظَرْتُ إِلَى عَلِيٍّ» الا اینکه یا رسول الله من علی علیه السلام را در سجده نگاه کردم «وَهُوَ يَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى بِجَاهِكَ» داشت خدا را با آبروی تو قسم می‌داد که گنهکاران شیعه من را پیامرز، تو را نگاه کردم دیدم که تو هم داری خدا را به علی علیه السلام قسم می‌دهی «فَلَا أَعْلَمُ أَيُّكُمْ أَوْجَهُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى مِنَ الْآخِرِ» من مضطرب شدم که کدام از شما آبرویتان پیش خدا بیشتر است؟ که شما خدا را به علی علیه السلام قسم می‌دهید و علی علیه السلام خدا را به شما قسم می‌دهد. چه خبر است؟ از اینجا به بعدش شنیدنی است. فرمود پسر مسعود، خدا من را خلق کرد، علی را خلق کرد، حسن را خلق کرد، حسین را خلق کرد، اسم فاطمه علیها السلام نیامده، صبر کنید آخر روایت فاطمه علیها السلام مسئله جدایی است، زهراء علیها السلام یک بحث دیگر دارد، در اینجا پیغمبر صلی الله علیه و آله فقط اسم خودشان چهار نفر را برد، زهراء علیها السلام یک مسئله دیگر است. من و علی و حسن و حسین را خلق کرد از چه عنصری! «مِنْ نُورٍ قُدْسِهِ» از نور پاک خودش. «خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا»، در وارث هم می‌خوانید «كُنْتُمْ

نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ^۱ وقتی ما چهار نفر را از نور خودش خلق کرد، تصمیم گرفت در صفحه هستی موجودات را پخش کند. آفرینش را پخش کند. «فَتَقَّ نُورِي» نور وجود من را شکافت «وَوَخَّلَقَ مِنْهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»، همه آسمان‌ها و زمین را آفرید. من در تفسیرم «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۲ صد صفحه از روایات و آخرین تحقیقات علمی بحث کردم و به این نتیجه رساندم که کل آفرینش نور است.

از نور من آسمان‌ها و زمین را آفرید «وَأَنَا وَاللَّهُ أَجَلُّ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» من از آسمان‌ها و زمین بزرگتر هستم. «وَوَفَّقَ نُورَ عَلِيٍّ» و اما نور علی را شکافت «وَوَخَّلَقَ مِنْهُ الْعَرْشَ وَالْكَرْسِيَّ» عرش و کرسی را آفرید «وَوَعَلِيٌّ وَاللَّهُ أَجَلُّ مِنَ الْعَرْشِ وَالْكَرْسِيِّ وَفَتَقَّ نُورَ الْحُسَيْنِ» نور حسن را شکافت و از او دو موجود را خلق کرد، کل فرشتگان و حورالعین بهشت را، حسن علیه السلام زیبایی مطلق است، «وَوَفَّقَ نُورَ الْحُسَيْنِ» اینجا ببینید خدا چه کار کرده! به خودت قسم قدرت شکر این پیوندی که بین ما و ابی‌عبدالله علیه السلام زدی را نداریم. نور حسین را که شکافت «وَوَخَّلَقَ مِنْهُ اللَّوْحَ وَالْقَلَمَ» صفحه منعکس‌کننده تمام جریانات هستی را که در قرآن اسمش را گذاشته لوح محفوظ از حسین علیه السلام آفرید، و قلم را هم از نور حسین علیه السلام آفرید. قلم را دست هیچ پیغمبر و امامی نداد داده به ابی‌عبدالله علیه السلام. حسین جان، آزاد هستی، بنویس. هر چه را بنویسی، امضا می‌کنم، بنویس. بنویس چه کسانی برای تو گریه کنند، امضا می‌کنم. بنویس چه کسانی برای تو پول خرج کنند، امضا می‌کنم. بنویس می‌خواهی چه کسانی را در قیامت نجات بدهی، امضا می‌کنم.

«وَالْحُسَيْنُ وَاللَّهُ أَجَلُّ مِنَ اللَّوْحِ وَالْقَلَمِ» حسین من از کل صفحه هستی و قلم بالاتر است. چه کار کردید یزیدیان! در آغوشش با بچه یازده ساله چه کار کردید! «فَعِنْدَ ذَلِكَ»

۱. زیارت وارث.

۲. نور: ۳۵ - «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِثْقَا ذَرَّةٍ فِي الْمِصْبَاحِ الْمِصْبَاحِ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ تَنْوِرُهَا لِئَلَّا تَضِلَّ سُرُجُهَا وَلَا تَغَيِبَ بَيِّنَاتُهَا بِئِنَّهَا لَبِئْسَ لُؤْلُؤًا لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَنَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»



همه ما را که آفرید، همه آسمان‌ها و زمین و ملائکه و حورالعین و تمام لوح و قلم را که آفرید، «أَظْلَمَتِ الْمَشَارِقُ وَالْمَغَارِبُ» ملائکه دیدند کل مشرق‌ها و مغرب‌های عالم در تاریکی است، «نَادَتْ» فریاد ملائکه، تاریکی آدم را می‌ترساند. آن هم تاریکی کل خلقت. «إِلَهِنَا وَ سَيِّدَنَا بِحَقِّ الْأَشْبَاحِ الَّتِي خَلَقْتَهَا إِلَّا مَا فَرَجَتْ عَنَّا هَذِهِ الظُّلْمَةُ به این چهار نور مقدسی که خلق کردی، ظلمت را از کل جهان بردار. «فَعِنْدَ ذَلِكَ تَكَلَّمَ اللَّهُ بِكَلِمَةٍ أُخْرَى» بعد از التماس ملائکه پروردگار یک کلمه سخن گفت. پیغمبر ﷺ ندارد چه گفت «فَخَلَقَ مِنْهَا رُوحًا» از آن کلمه روح را آفرید «فَاخْتَمَلَ الثُّورُ الرُّوحَ» آن نور قدسش، روح را بر خودش گرفت. این نور و روح که آمیخته شد «فَخَلَقَ مِنْهُ الزَّهْرَاءَ» فاطمه ﷺ را آفرید. «فَأَقَامَهَا أَمَامَ الْعَرْشِ، فاطمه ﷺ را جلوی عرش قرار داد. از قبل شنیدید که خداوند عرش را از نور علی ﷺ آفرید. فاطمه ﷺ را کنار عرش قرار داد. «فَأَزْهَرَتِ الْمَشَارِقُ وَالْمَغَارِبُ» تمام مشرق‌ها و مغرب‌ها روشن شد، «فَلِأَجْلِ ذَلِكَ سُمِّيَتِ الزَّهْرَاءُ» به همین خاطر اسمش را زهراء گذاشت. یعنی درخشنده. یا بن مسعود «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِي وَ لِعَلِيِّ» در قیامت خدا به من و علی می‌گوید «أَدْخِلَا الْجَنَّةَ مَنْ أَحْبَبْتُمَا» هر کسی در این محشر عاشق شما دونفر است را ببریدش بهشت. «وَ أَلْقِيَا فِي النَّارِ مَنْ أَبْغَضْتُمَا» هر چی دشمن دارید، آن‌ها را هم بیندازید و پرت کنید در جهنم.

جایگاه حضرت زهراء ﷺ در قیامت

اسم زهراء ﷺ آمد، ببینیم در قیامت وضع ما و عظمت زهراء ﷺ چه می‌شود. گویا تحمل خواندن اینگونه روایات دیگر در من خیلی کم شده. جانم به لب می‌رسد. امام صادق ﷺ از امام باقر ﷺ، امام باقر ﷺ از زین‌العابدین ﷺ، زین‌العابدین ﷺ از ابی‌عبدالله ﷺ، ابی‌عبدالله ﷺ از امیرالمؤمنین ﷺ، امیرالمؤمنین ﷺ از پیغمبر ﷺ نقل می‌کند که «ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ بَطْنَانِ الْعَرْشِ»^۱ یک فریادکننده از عمق عرش فریاد می‌زند «يَا مَعْشَرَ

۱. بحارالانوار، ج ۷، ص ۳۳۶.

الْحَلَّاقِ» ای اولین و آخرین «عُضُوا أَبْصَارَكُمْ» چشم‌هایتان را پایی بیندازید «حَتَّى تَمُرَّ بِنْتُ حَبِيبِ اللَّهِ إِلَى قَصْرِهَا» تا زهراء علیها السلام عبور کند و به قصرش برود، همه چشم‌ها را پایین بیندازید. یعنی دین من محرم و نامحرمی دارد. حرف هم ندارد. «فَتَمُرُّ فَاطِمَةُ بِنْتِي عَلَيْهَا رِيْطَتَانِ خَضْرَاوَانِ» دخترم که عبور می‌کند دو پارچه سبز بر تن دخترم است، و در کنارش هفتاد هزار حوریه در حرکت هستند. و زهراء علیها السلام در میان این همه زن است تا در کل محشر یک چشم نامحرم او را نبیند. «فَإِذَا بَلَغَتْ إِلَى بَابِ قَصْرِهَا»، نزدیک قصرش که می‌رسد «وَجَدَتِ الْحَسَنَ قَائِمًا» می‌بیند جگرگوشه‌اش حسن علیه السلام ایستاده. یکی دیگر هم کنار امام حسن علیه السلام ایستاده «وَ الْحُسَيْنَ قَائِمًا مَّقْطُوعَ الرَّأْسِ، فَتَقُولُ لِلْحَسَنِ مَنْ هَذَا» آخه زهراء علیها السلام بچه‌اش را اینجوری ندیده بود. زهراء علیها السلام بچه‌اش را مثل خورشید می‌دید. زهراء علیها السلام بچه‌اش را که در آغوش می‌گرفت، انگار عرش را در آغوش گرفته. زهراء علیها السلام بچه‌اش را در کمال زیبایی و ادب و وقار دیده بود. اینجوری ندیده بود. حسن جان این کیست کنار دست تو است؟ چطور سر ندارد؟ «يَقُولُ هَذَا أَخِي» امام حسن علیه السلام می‌گوید، نمی‌گوید پسر است، می‌گوید مادر، داداشم است. «هَذَا أَخِي» ما با این کلمه برادرم است چه خاطره‌هایی داریم! یک نفر را که می‌خواهند بکشند، با یک دشنه با یک چاقو، با یک هفت تیر، با یک تیر، بیشتر که نمی‌خواهد. اما با ابی‌عبدالله علیه السلام چی کار کرده بودند، که وقتی زینب علیها السلام آمد گفت تو برادر من هستی؟ مگر می‌شود! حسین من. تو پسر مادر من هستی؟ تو پسر پدر من هستی؟ مادر بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله همه جمع شدند و تصمیم به کشتن ما گرفتند. این بدن بی‌سر کار مردم بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله است. «إِنَّ أُمَّةً أَيْبِكَ قَتَلُوهُ وَ قَطَعُوا رَأْسَهُ» مادر، برادرم را کشتند و سرش را بردند. اینکه زهراء علیها السلام چه کار می‌کند بماند. در روایت دیگر دارد وقتی زهراء علیها السلام ناله می‌زند، خداوند به ملائکه می‌گوید، بروید این مادر داغ‌دیده را ساکت کنید، وگرنه الان محشر آتش می‌گیرد. ندا می‌رسد فاطمه من، حسین را به این شکل نشانت دادم تا بدانی که امت، بعد از پدرت چه کار کردند. این خیلی عجیب است «لَكَ عِنْدِي تَعْزِيَةٌ بِمُصِيبَتِكَ فِيهِ» فاطمه جان، خودم به تو تسلیت می‌گویم. خدا می‌گوید من

تسلیت می‌گویم. زهراء «أَنْتِي لَا أَنْظُرُ فِي مُحَاسَبَةِ الْعِبَادِ» پرونده احدی را باز نمی‌کنم مگر اینکه تو، ذریهات، شیعیان تان و هر کسی کار خیری برای شما انجام داده، به بهشت ببری. بعد به حساب خلائق رسیدگی می‌کنم. این است خلقت این پنج تن، این است عظمت‌شان.

روضه حضرت عبدالله علیه السلام

آدم مات می‌ماند. بچه یک ساله بوده که پدرش از دنیا رفته. به تشییع جنازه نبردش. یک ساله اهل بیت علیهم السلام به اندازه ده ساله می‌فهمیده، نبردند چون می‌دانستند جنازه پدرش را تیرباران می‌کنند، این بچه نباید ببیند. باید پنهان بماند. بابا را دیگر در خانه نمی‌بیند، فقط عمو را می‌بیند. عمو که می‌آید خانه امام حسن علیه السلام، با یک شوقی آغوش باز می‌کند می‌دود در آغوش عمو. با عمو بود. چرا این بچه را به کربلا آورد؟ چون امام حسن علیه السلام لحظه مرگش گفت حسین جان من که زنده نیستم تا جزو یاران تو بیایم ازت دفاع کنم. می‌فهمید چه می‌گویم. امام حسن علیه السلام می‌گوید من جزو یاران تو نیستم. وای! حسن جان، در برزخ غصه نخور. تو نبودی، ما هم نبودیم. اما الان ما را ببین که چه دلی از ما سوخته! حسین جان، من نیستم اما این سه تا بچه من را با خودت ببر. من همین‌ها را در طبق اخلاص دارم. عبدالله، قاسم و حسن بن حسن را با خودت ببر. روز عاشورا مقاومت نکن. هر کدام آمدند گفتند عمو برویم، درجا بگو بروید. من هم می‌خواهم در کربلای تو شریک باشم خودم که نیستم.

عمه، عمو کجاست؟ آخه عمو از اول صبح تا سه بعد از ظهر، هفده مرتبه به خاطر شهادتی که تن به تن جنگیده بودند، به میدان می‌آمد و برمی‌گشت. بچه عمو را می‌دید، یکی دو ساعت است که عمو نیست. عمو کجاست؟ عزیزم، عمو می‌آید. طاقتش سر رفت. همه شما کربلا رفتید. بین خیمه و حرم ابی عبدالله علیه السلام فاصله‌ای نیست. ۱۴۰ یا ۱۵۰ قدم است. بچه پرده خیمه را کنار زد، بیرون آمد و دوید. در یکی از سربالایی‌ها، چون سربالایی بود و گودال خیلی پایین بود، از بالا دیده می‌شد. دید عمو در گودال افتاده. نفس که می‌کشد خون از همه جای بدنش می‌رود. دوید. زینب کبری علیه السلام هم دنبالش دوید. همه می‌دانید



عمه به برادرزاده چقدر علاقه دارد! چنان سرعت گرفت که زینب علیها السلام بهش نرسید. خودش را سر گودال رساند. ابی‌عبدالله علیه السلام آغوش باز کرد. آمد در آغوش عمو. عمو، بلند شو برویم. کجا بیایم عمو جان؟ برویم به عمه‌ام بگویم زخم‌هایت را مرحم بگذارد. بچه است. عزیز دلم من دیگر نمی‌توانم بلند شوم. دیگر طاقت بلند شدن نداشت. چطوری بلند شود؟ کسی که دو شبانه روز است آب نخورده، داغ ۷۲ نفر به دلش نشسته، چطوری بلند شود؟ در این گیرودار یک عربِ خشمگینِ بدخلقِ نامرد به نام کعب بن ابجر شمشیر بلند کرد تا بر فرق ابی‌عبدالله علیه السلام بزند. بچه است، دستش را آورد جلو، نمی‌گذارم عمویم را بزنی. دست قطع شد. ابی‌عبدالله علیه السلام او را در آغوش گرفت. می‌گویند از دور تیر به عبدالله زدند، نه. وقتی افتاد در آغوش عمو، چه سختی‌ای کشید عمو! این آدم خشمگین خنجرش را کشید موهای بچه را گرفت. حسین جان.

جلسه ششم

منظومه شمسی در عالم معنا

معنی مشارق و مغارب در قرآن

در عالم ظاهر و عالم ماده، جهان مرکب از میلیاردها منظومه شمسی است، این منظومه‌ها طبق عکسبرداری‌ها، نوشته‌ها و تحقیقات، خورشید دارد، قمر و نجوم دارد. خواندید بخشی از آیات قرآن کریم همین مسئله را مطرح کرده. گرچه عدد نمی‌دهد ولی یک لغاتی را به صورت جمع آورده که چون جمع از سه به بالا را شامل می‌شود، نشان می‌دهد جهان میلیاردها مغرب و مشرق دارد.

﴿رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ﴾^۱ اگر مشرقین بود، دو تا مشرق در عالم وجود داشت. اگر مغربین بود، دو تا مغرب وجود داشت. اما مشارق و مغارب از سه به بالاست، احدی هم نمی‌تواند تعیین عدد کند. چون دلیل ندارد. اگر بگویند مالک ده تا مشرق و ده تا مغرب است، دلیلش چیست؟ عدد ده را از کجا آورده؟ بنابراین شماره در اینجا مطرح نیست. هستی ترکیبی از مشارق و مغارب است که مربوط به میلیاردها منظومه شمسی است. مشرق و مغرب خاص، عام. این برای عالم ماده، برای عالم عنصر.

این مسئله را شرح ندهم، چون شما تا حدی نظم، ترتیب، ادب تکوینی و آثار نظام منظومه شمسی را می‌شناسید. نقش خورشید، نجوم و قمر، همه روشن است. پروردگار عالم، در عالم معنا هم یک منظومه شمسی قرار داده و از خورشید و قمر و ستارگان آن اسم می‌برد.

۱. معارج: ۴۰ ﴿فَلَا أُفْسِرُ رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ﴾

این منظومه شمسی معنوی، تکیه‌گاه کل خلقت است. و آثار این منظومه شمسی پایان‌ناپذیر است. برخلاف منظومه شمسی مادی است که یک روزی می‌رسد ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ، وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾^۱ ﴿وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ﴾^۲ خورشید جمع می‌شود. قمر جمع می‌شود. نجوم تاریک می‌شوند. خورشید بالکل، نورش را از دست می‌دهد. ولی این منظومه رو به تاریکی نمی‌رود بلکه رو به ازدیاد نور و ازدیاد آثار می‌رود. این را در قرآن هم می‌توانید در دو آیه ببینید ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾^۳ این‌ها آمدند ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ یعنی کل زحمات دشمنان را به همراه پول، اسلحه، فرهنگ و فعالیت‌های‌شان، تعبیر به فوت دهان کرده، یعنی هیچ. یعنی مقابله با این «نورِ اللَّهِ» نه با خود خدا، نمی‌گویند «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا اللَّهَ» نه. نه اینکه بخواهند من خدا را خاموش کنند. خود من که ازلی و ابدی هستم و نمی‌توانند با من رودرو شوند، با نور من رودرو می‌شوند. مجموع زحمات، اسلحه‌ها، اموال و افرادشان فوت است. این‌ها می‌خواهند با این فوت نوری را که اضافه به الله شده خاموش کنند «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» من هنوز نورم را کامل نشان ندادم. من در حال کامل کردن این نور هستم. «مُتِمُّ» اسم فاعل است. معنی مضارعش را می‌دهد، یعنی دلالت بر دوام دارد. یعنی لحظه به لحظه به این نور افزوده می‌کنم تا کاملی کاملش را ظهور بدهم. هنوز ظهور ندادم. دنیا هم جای ظهور کاملی کامل آن نیست. چون ظرف دنیا برای ظهور تام این نور کوچک است. پرده باید کنار برود و یک جهانی را بیاورم که زمانش پایان ندارد و گنجایش جلوه‌دادن نور این منظومه را به صورت تام داشته باشد. آن جهان را می‌آورم، این نور را هم کامل می‌کنم و جلوه تامش را نشان می‌دهم.

۱. تکویر: ۱ و ۲.

۲. قیامت: ۹.

۳. صف: ۸ ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾

پیامبر ﷺ، خورشید منظومه شمسی معنوی

من هر چه فارسی می‌گویم، آیه‌اش در ذهنم وجود دارد. اما از خورشید این منظومه در سوره احزاب اسم می‌برد و می‌گوید که «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»^۱ «وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا»^۲ این تعبیر فقط خاص پیغمبر ﷺ است. در پانصد آیه‌ای که در قرآن کریم راجع به انبیا است این تعبیر برای هیچ کس نیامده. نبی آمده، رسول آمده، و تعبیرهای زیبایی دیگر هم آمده، اما این تعبیر خاص وجود پیغمبر ﷺ است، «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»^۳ «وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا»، که در سوره نبأ راجع به خورشید منظومه می‌گوید «وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا»^۴ اما پیغمبر ﷺ را می‌گوید «سِرَاجًا مُنِيرًا» من به خورشید منظومه یک ماده به نام هلیوم دادم که این از خودش نور تولید کند تا خورشید زود خاموش نشود. ولی نور پیغمبر ﷺ را «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» چیزی در خودش نریختم که ره‌ایش کنم تا تولید نور کند. خودم به طور دائمی نورش را تولید می‌کنم.

جالب است هیچ کدام از ما، اصلاً رموز این آیات را نمی‌فهمیم. راحت هستیم. فقط یک دورنمایی از عظمت این منظومه معنوی به نظرمان می‌آید. اما نمی‌دانیم اتصال این سراج به منبع نور بی‌نهایت، چه کیفیتی دارد. نمی‌دانیم این نور چگونه در وجود او در حال تتمیم است. این نور غیر از هلیوم است. هلیوم یک عنصر است. چیزی نیست. اما منبع تولید نور در وجود پیغمبر ﷺ نور بی‌نهایت الهی است. «سِرَاجًا مُنِيرًا». منیر اسم فاعل است، یعنی نوردهنده. این نور را باید از جایی بیاورد که بپردازد. این نور را از خدا می‌آورد. «نُورَ اللَّهِ».

۱. فتح: ۸.

۲. احزاب: ۴۶.

۳. احزاب: ۴۵.

۴. نبأ: ۱۳.

علی علیه السلام، قمر منظمه شمسی معنوی

و اما قمر این منظومه، تأویل آیات که قطعی است در سوره آل عمران است ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾^۱ این آیات من یک ظاهری دارد و یک باطن و سری. سرش را هیچ کس در این عالم، غیر از راسخون در علم، نمی‌داند. حالا این آیه تأویلش این است ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ﴾^۲ این قمر، همین قمر منظومه شمسی است. قمر این منظومه شمسی که خورشیدش سراج منبر و وجود اقدس رسول حق صلی الله علیه و آله است چیست؟ قمر این منظومه طبق روایتی که سنی‌ها هم نقل کردند که روی منبر گفت «من افتقد الشمس»^۳ هر کس خورشید را از دست داد «فليتمسك بالقمر» باید سراغ ماه برود. و بعد فرمود من خورشید هستم. وقتی عمر مادی‌ام تمام بشود و غروب کنم، نوبت طلوع به علی علیه السلام می‌رسد. در این منظومه قمر امیرالمؤمنین علیه السلام است.

ائمه علیهم السلام، ستارگان منظومه شمسی معنوی

اما ستارگان منظومه، ﴿وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾^۴ هَدَى سه تا حرف دارد هاء و دال و یاء وقتی می‌رود در باب افتعال می‌شود إهْتَدَى الف و تاء اضافه شده، می‌شود پنج حرف. هَدَى غیر از إهْتَدَى است. هدی یعنی هدایت شد اهتدی یعنی راه را پیدا کرد. این دو لغت، با هم فرق دارند. «وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» ماه وقتی ماه شب چهارده است، ستاره‌ها پیدا نیستند. وقتی ماه در محاق آخرتی می‌رود، یعنی از محراب کوفه وارد محاق می‌شود و

۱. آل عمران: ۷ ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِكُلِّ مَن عِنْدَ رَبِّنَا وَمَا نَذْكُرُ إِلَّا أَوْلَ الْأَلْبَابِ﴾.

۲. یس: ۴۰ ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾.

۳. بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۲۸۹.

۴. نحل: ۱۶.



شخص ماه از بین مردم غروب می‌کند، نوبت به ستارگان می‌رسد که در نبود ماه کاملاً درخشش‌شان پیدااست. بعد از محاق رفتن ماه، یازده ستاره طلوع می‌کند که با این ستاره می‌توانید راه را پیدا کنید.

نتیجه خروج از منظومه شمسی معنوی

اگر شما از این منظومه بیرون بروید. یعنی از زیر این نور سراج منیر بیرون بروید. یعنی بعد از شب تاریک وفات پیغمبر ﷺ که ماه طلوع کرده، از زیر این ماه هم بیرون بروید و از ستارگان بعد از امیرالمؤمنین ﷺ هم جدا بشوید. حرف پیغمبر ﷺ در این زمینه به بیرون‌رفتگان یک کلمه است «مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ»^۱ این را سَنی‌ها در دویست تا کتاب‌شان دارند «مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي» اگر شما در رفتار، کردار، باطن، عمل و اخلاق، متوسل به این‌ها باشید، هرگز روی گمراهی را نخواهید دید. ولی وقتی این خورشید و ماه و ستارگان را رها کنید، در عمق گمراهی می‌افتید. آن وقت در آن اعماق، این را دقت کنید، سَنی‌ها هم دارند، نمی‌توانند حق را بپوشانند، تمام بزرگان گذشته‌شان نوشتند، کجا حالا بیابند کتاب‌هایشان را بشورند که این حرف‌ها نباشد، اگر در اعماق آن گمراهی افتادید و دست‌تان از ماه این منظومه علی‌ﷺ و یازده ستاره این منظومه کوتاه شود، در اعماق آن گمراهی اگر بیابید بین رکن و مقام ابراهیم، عمر روزگار را، که کسی نمی‌داند چه اندازه است، روزها را روزه بگیرید، شب‌ها را بدون خواب، در عبادت به صبح برسانید، که پوست بدن‌تان به استخوان بچسبد، باز هم در قیامت با صورت درون آتش دوزخ خواهید افتاد. من خدا کم خرج علی و یازده امام نکردم، که همینجوری رهایشان کنید بروید جای دیگر و دنبال هر دُم‌دار و سُم‌داری را بگیرید. نور عرشی، قمر عرشی و

۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۰۰ «... إِي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَأَنْظُرُوا كَيْفَ تَحْلُقُونَنِي فِيهِمَا أَلَا هَذَا عَذَابٌ فَرَاتٌ فَاشْرَبُوا وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ فَاجْتَنِبُوا».

ستارگان ملکوتی من را رها کنید و دنبال گوساله‌های سامری بروید، و کنار آن‌ها، در کعبه، تمام عمر روزگار را نماز بخوانید و روزه بگیرید، در حالی که روزه و نمازتان تابش این سه تا نور را ندارد. این عملتان به چه درد می‌خورد؟ در قیامت باید با صورت به جهنم بروید. نماز، بی‌ولای او عبادتی است بی‌وضو به دشمن علی بگو نماز خود قضا کند

لطف خدا، سبب ماندن در منظومه شمسی معنوی

این چه لطفی است خدا به انسان کرده! گریزها را که رفتند، حالا هم در ایران هم بیرون. از بعد مرگ پیغمبر ﷺ، خیلی‌ها از حرارت این سراج منیر و قمر و نجوم فراری بودند، تا حالا. در ایران هم فراری خیلی بوده. حالا هم هست. فردا هم هست. آینده هم هست. خدا یک کلمه با آن‌ها که فرار کردند حرف دارد، با صورت در آتش دوزخ می‌افتید. تمام. آن‌ها دیگر پرونده، کتاب و بحثی ندارند. و اما شما چه کردید؟ که پروردگار عالم زلفتان را به زلف این منظومه شمسی گره زده. و جوری هم گره زده که خودش در قرآن می‌گوید هیچ‌دستی در عالم نمی‌تواند این گره را باز کند. شما چه کردید؟ شما یک چیزی از خودتان بگویید. هیچ چیزی برای این خورشید و قمر و یازده ستاره خرج نکردید. این‌ها را رایگان به شما عطا کرده. شما پای وجود پیغمبر چه خرجی کردید؟ پای وجود علی چه خرجی کردید؟ پای آن یازده ستاره چه خرجی کردید؟ برادران، خواهران، هر خرجی شده، آن‌ها خرج ما کردند. ما در منظومه شمسی عالم چه خرجی برای خورشید کردیم؟ آن میلیاردها سال است دارد خودش را خرج ما می‌کند. ما چه خرجی برای ماه منظومه کردیم؟ چه خرجی برای مریخ، عطارد، زحل، اورانوس، نپتون و پلوتون کردیم؟ یا چه خرجی برای ستاره شعراء کردیم؟ اصلا ما دستمان به آن‌ها نمی‌رسد که خرج کنیم. آن‌ها در یک مقامی هستند که فقط به طرف ما منفعت نازل می‌کنند. ما هیچ خرجی نکردیم.

هزینه کردن اهل بیت برای محبتین

اما حدودا دویست و هفتاد سال که پیغمبر ﷺ تا امام عسکری علیه السلام بین مردم بودند فقط آن‌ها خرج کردند. ما فقط جیب پر کردیم. آمدیم در جیب‌مان رحمت خدا را پر کردیم،



شفاعت، مغفرت، آمرزش، پاکی، ادب، عظمت، و آبرو در این جامعه و در قوم و خویش‌هایمان پرکردیم. چرا آبرویتان تا حالا نرفته؟ چرا در این مملکت آبروی خیلی‌ها به باد رفت؟ کجا هستید که آبرویتان را نگه داشتند؟ کجا هستید که اینقدر رحمت هزینه‌تان می‌کنند؟ کجا هستید که صد بار ضمانت کردند، شفاعت‌تان از دست ما قطعی است؟ چه خرجی ما کردیم؟ فقط آن‌ها هزینه ما کردند. این را می‌گویند ارباب‌النعم. این‌ها اربابان نعمت‌های ما هستند. پس اگر بنشینیم و هر چه نفس داریم، گریه کنیم و بگوییم ارباب من حسین علیه السلام است، آقا و مولای من حسین علیه السلام است. ما کاری نکردیم. چون ما برای ابی‌عبدالله علیه السلام خرجی نکردیم. چه هزینه‌ای دادیم؟ برادرانی که این خیمه را زدید و سیاهپوش کردید، برادرانی که در این ده روزه سیصد و چند میلیون تومان خرج می‌کنید، یک‌وقت به این کارتان نگاه کنید. هزینه‌ای که امام حسین علیه السلام برای شما کرده قابل جبران نیست. ده متر سیاهی که چیزی نیست.

تلاش امام حسین علیه السلام در طلب توبه برای شیعیان

نمی‌دانم برسم روایتش را بخوانم یا نه. حالا نه امروز، نمی‌دانم سه چهار روز دیگر هم برسم یا نه. یک جمله روایتی که کامل الزیارات نقل کرده. این کتاب روی سر شیعه است روی سر آخوندها، مراجع و فقهای شیعه است. این کتاب، هموزن ندارد. خیلی‌ها هم از این کتاب خبر ندارند. اگر عمرم کفاف بدهد، با خواست خدا دارم این کتاب را ترجمه می‌کنم. این کتاب بی‌نظیر است.

یک بخش از آن روایت مفضل این است که به امام صادق علیه السلام می‌گوید بعد از این که جدتان در کربلا شهید شد، الان کجاست؟ یعنی اگر قبر را بشکافند چه چیزی در قبر می‌بینند. امام جواب نداد. که دست به قبر نگذار، حرف قبر را نزد. این را جواب نداد. امام فرمود حسین علیه السلام کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله، زهراء علیها السلام، علی علیه السلام، و برادرش حسن علیه السلام است. اینطور که آن چهار نفر یک طرف هستند و ابی‌عبدالله علیه السلام روبرویشان است. به طور دائم آن چهار نفر ساکت هستند و متکلم وحده حسین ماست. رو می‌کند به جدش، یک نگاه می‌کند، بعد

همراهی با صادقین در دنیا و آخرت

به علی علیه السلام، بعد به زهراء علیها السلام، بعد به حسن علیه السلام، می گوید من از شما می خواهم، شما برای گریه کن های من توبه کنید. یعنی شیعیان ما توبه شما که زور ندارد. شما توبه می کنید، توبه را هم می شکنید. زور توبه برای ماست. ما که گناهی نکردیم، ما به جای شما توبه می کنیم. ما چه هزینه ای کردیم؟

امروز معنی این شعر را فهمیدید.

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این چه شمعی است که جانها همه پروانه اوست

این منظومه است که قرآن می فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» ، با اینها باشید. شما مؤمن و باتقوا هستید، نه صادق. صادق آنها هستند. من به شما امر واجب می کنم که اگر دنبال سعادت دنیا و آخرت هستید، «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ». با اینها باشید.

تا کجا با اینها باشیم؟ یکی از این ۷۲ نفر را برای شما بگویم که بدانیم تا کجا باید با ابی عبدالله علیه السلام باشیم. جنگ تمام شده بود. هیچ کس نمانده بود. از کل اهل بیت یک مرد بیشتر باقی نمانده و آن یک مرد حضرت زین العابدین علیه السلام است. بقیه همه کشته شدند. همه را کشتند که این نور خاموش شود. هیچ کس نماند، غیر از یک مرد. نسل ائمه بعد، از همان یک مرد بود. و شما ببینید، یکی ماند و خدا با آن یک نفر، عالم را پر کرد. لشگر سی هزار نفر بود. همه که کنار گودال نبودند. سی، چهل یا پنجاه نفر کنار گودال می توانستند جمع شوند. بدن ۷۲ نفر قطعه قطعه روی خاک است. جارچی ها، نه یکی، ده پانزده جارچی فریاد کشیدند که صداها به آخر لشگر برسد. قُتِلَ الْحُسَيْنِ، یکی از این ۷۲ نفر هنوز نفس داشت. قاطی کشته ها بود. خوب گوش داد، که آیا درست می شنود؟ حال نداشت. نفس نداشت. نمی توانست تکان بخورد. حسین علیه السلام انرژی الهی است. تا شنید حسین علیه السلام را کشتند، آدمی که نمی توانست نفس بکشد، قاطی کشته ها افتاده بود، بلند شد و نشست. اطرافش را نگاه کرد، دید شمشیرش را بردند. در لباسش یک چاقو داشت. چاقو را



در آورد و سرپا بلند شد. گفت حسین را کشتید؟! من هنوز هستم. حمله کرد. تا کجا باید با حسین علیه السلام بود؟ تا کجا؟ شهید شد. تا اینجا باید با حسین علیه السلام بود. یعنی فکر نکنم الان که شخص حسین علیه السلام در دنیا نیست، دیگه جاده تمام شده، نه. شخصیتش در عالم است و عالم را هم پر کرده.

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری که در این گنبد دوار بماند
حسین ماندنی است. گریه کن‌ها، سیاهپوش‌ها و پرچمش هم ماندنی است. زحمت به خودتان
ندهید که بخواید با فوت دهان فوت کنید تا این خیمه‌ها و پرچم‌های سیاه به باد برود.
فوت دهان شما یک پر مرغ را نمی‌تواند بلند کند. کجا را دارید فوت می‌کنید؟! کجا را؟

ماندگان در منظومه شمسی معنوی بخشیده می‌شوند

همه این مقدمه را گفتم. خورشید حرارت دارد و جزو پاک‌کنندگان است. اهل بیت علیهم السلام
﴿طَهَّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۱ هستند. پاکی پر قدرت اهل بیت، کسانی را که در فضای این منظومه
هستند، پاک می‌کند. پرونده، نیت، لغزش‌ها و گناهان‌شان را هم پاک می‌کند. و چقدر زیبا
پاک می‌کند! چقدر زیبا پاک می‌کند!

امالی صدوق، برای ۱۲۰۰ سال پیش است. صدوق اسمش صدوق نبوده. این نام را فقها
رویش گذاشتند. علتش هم این است که می‌گویند روایات سیصد جلد کتابی که نوشته،
قابل قبول است. صدوق اسم مبالغه است یعنی کسی که خیلی راست می‌گوید. در کتاب
امالی از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله «يَا عَلِيُّ إِنَّ شِيعَتَكَ مَغْفُورٌ لَهُمْ عَلَى مَا كَانَ فِيهِمْ مِنْ ذُنُوبٍ
وَ عُيُوبٍ»^۲ علی جان، آخرش شیعیان تو را با هر چه گناه و عیب در آن‌ها است خدا
می‌بخشد. اما در این منظومه، نرویم غیر شیعه‌ای بشویم که زاهد، عابد و شب‌بیدار است و

۱. احزاب: ۳۳ ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ

لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾

۲. الامالی (للصدوق)، ص ۱۶.

روزها روزه می‌گیرد. آنجا خدا گناه نمی‌بخشد. قرارش این است. ولی هر کسی دلش با اهل بیت علیهم‌السلام پیوند دارد، هر کسی در این منظمه زندگی می‌کند، خدا به احترام آنها، خیلی کارها برایش می‌کند. «عَلَى مَا كَانَ فِيهِمْ مِنْ ذُنُوبٍ وَ عُيُوبٍ»، خیلی روایت عجیبی است. «يَا عَلِيُّ أَنَا الشَّفِيعُ لِشِيعَتِكَ عَدَاً» خیلی جالب است، نمی‌گویند این یک میلیاردی که الان در دنیا هستند و به من ایمان دارند را شفاعت می‌کنم. می‌گویند من شفیع شیعیان تو هستم. من با آن یک میلیارد غریبه هستم. آنها خودشان شفیع دارند. آنها اولی، دومی، معاویه و یزید دارند. آنها شفیع دارند. آنها دست‌شان پر است. شیعیان تو هستند که در قیامت یک مقدار دست‌شان خالی است. من شفیع آنها هستم. «إِذْ أَقَمْتَ الْمَقَامَ الْمُحْمُودَ»، علی جان، این مطلب که گفتم شیعیان را شفاعت می‌کنم و گناهان‌شان آمرزیده است را، پیش خودت نگه ندار. به هر شیعه‌ای که دیدی، بگو پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به من اینطوری گفته. بگو پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفته شیعه علی آمرزیده است و شخص من شفیع شیعه تو است. علی جان، این را پخش کن. نمی‌دانید چه حالی دارم وقتی دارم می‌خوانم و شما را می‌بینم. می‌خواهم حرفم ادامه داشته باشد، وگرنه از شدت خوشحالی اینقدر خودم را می‌زدم که بیفتم. «يَا عَلِيُّ شِيعَتُكَ شِيعَةُ اللَّهِ»، علی جان، خدا هم شیعه دارد. شیعه‌های خدا همین شیعه‌های تو هستند. «وَأَنْصَارُكَ أَنْصَارُ اللَّهِ»، آن‌هایی که با عمل و اخلاق و گریه‌شان به بچه‌های تو و به تو یاری می‌رسانند، انصار خدا هستند. «وَأَوْلِيَاؤُكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ» علی جان، عاشقان تو، عاشقان خدا هستند، «وَحِزْبُكَ حِزْبُ اللَّهِ يَا عَلِيُّ سَعِدَ مَنْ تَوَلَّاكَ» آن کسی که زیر خیمه ولایت تو قرار دارد، خوشبخت شد. هر چه به او گفتند اولی امامت است، دومی امامت است، عثمان امامت است، معاویه ولی تو است، خندید و گفت لعنت به همه‌شان، من از علی علیه‌السلام دست نمی‌کشم. «سَعِدَ مَنْ تَوَلَّاكَ وَ شَقِيَ مَنْ عَادَاكَ» علی جان، آن کسی که تو را نمی‌خواهد بدبخت دنیا و آخرت است. «يَا عَلِيُّ لَكَ كُنُزٌ فِي الْجَنَّةِ»، نه برای انبیاء، حتی برای خود من، این فقط مخصوص تو است. یک گنجی در بهشت ویژه تو است. طلبه‌های بزرگوار، علمای عزیزم، ادبیات عرب را می‌فهمم. درست



معنی می‌کنم. «يَا عَلِيُّ لَكَ»، «لَكَ» اسم مقدم است، دلیل بر انحصار است، «يَا عَلِيُّ لَكَ كُنْزٌ فِي الْجَنَّةِ»، یک گنجی در بهشت فقط ویژه تو قرار داده شده «وَأَنْتَ ذُو قَرْنَيْهَا» علی جان، در بهشت، این گنجی که برایت قرارداده شده، دو طرف تو است. تو ذوالقرنین بهشت هستی. یک قرن تو که دست راست است و قرن دیگر تو که آن طرف چپ است، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام هستند.

روضه حضرت سیدالشهدا علیه السلام

در کتاب عیون و اخبار رضا امام هشتم علیه السلام می‌گوید من این مطلب را از پدرم موسی ابن جعفر علیه السلام شنیدم، پدرم گفت من از امام صادق علیه السلام، امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام از زین العابدین علیه السلام از ابی‌عبدالله علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنَا وَ هَذَا يَعْنِي عَلِيًّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱ من و علی در قیامت «كَهَاتَيْنِ وَ صَمَّ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ»، من و علی عین این دو انگشت چسبیده به هم هستیم، «وَ شِيعَتُنَا مَعَنَا» شیعیان ما هم چسبیده به ما دو نفر هستند، «وَ مَنْ أَعَانَ مَظْلُومَنَا»، و هر کسی که مظلومی را یاری بدهد چسبیده به ما هستند. کدام مظلوم از ابی‌عبدالله علیه السلام مظلوم‌تر؟ ثواب کدام یاری بیشتر از ثواب یاری دادن به ابی‌عبدالله علیه السلام است؟! کدام یاری؟ صدایش که هنوز دارد می‌آید «هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ يَأْخِثُنَا»، چه مظلومی مظلوم‌تر از من؟ و «هَلْ مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صلوات الله عليه»^۲ کسی هست زینب من را یاری کند؟ آره حسین جان ما هستیم. خدا ما را در این روزگار به دنیا آورد، اگر آن وقت به دنیا آورده بود، ما همین بودیم که الان داری می‌بینی. اگر در کربلا بودیم که فدایت می‌شدیم. اگر کربلا بودیم که فدای اکبرت می‌شدیم، فدای قاسم می‌شدیم. پیغمبر دعاگوی ماست که ما یار تو هستیم.

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۵۸.

۲. اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۱۶.

چون چند روز مانده به عاشورا، لعنت‌ها را جلو بیندازیم تا یک خرده دل‌مان خنک شود. خدا به حرف ما هم گوش می‌دهد، به خودش قسم. «لَعْنُ اللَّهِ مَنْ رَمَاكَ»^۱، خدا لعنت کند آن‌هایی را که تیربارانت کردند. قاسم جان غصه نخور تو هم مثل عمویت شدی. دوتایی یک جور شهید شدید «لَعْنُ اللَّهِ مَنْ طَعَنَكَ» خدا لعنت کند آن گروهی که بعد از تیراندازان، با نیزه به تو حمله کردند. بابا! مگر کشتن یک نفر چقدر اسلحه می‌خواهد! حسین جان، چطوری این حرف‌هایی که فرزندان بعد خودت زدند را برای این مردم بگویی. این‌ها طاقت ندارند. یک لغت در این جمله است «جَزَّ» تمام کتب لغت عرب دارند «جَزَّ» یعنی با داس درو کردن، نه بریدن، «لَعْنُ اللَّهِ مَنْ اجْتَزَّ رَأْسَكَ»، نیامدند بیژند، سرت را زدند، «لَعْنُ اللَّهِ مَنْ حَمَلَ رَأْسَكَ» خدا لعنت کند آن‌هایی را که جلوی بچه‌هایت سر بریده‌ات را به نیزه زدند. می‌گرداندند، بچه‌ها دنبال اسب سوار می‌دویدند، می‌گفتند بابا، «لَعْنُ اللَّهِ مَنْ نَكَتَ بِقَضِيهِ بَيْنَ ثَنَائِكَ» خدا لعنت کند آن‌هایی را که با چوب به دندان‌هایت زدند. با سر بریده چه کار داشتید؟! معنی نکردم، نمی‌توانم «لَعْنُ اللَّهِ مَنْ نَكَتَ بِقَضِيهِ بَيْنَ ثَنَائِكَ» خدا لعنت کند آن‌هایی را که طوری چوب زدند که این بچه‌ها وقتی سر کشیدند، دیدند همه دهان خراش خورده. ای کاش زهراء علیها السلام بالای سرتان نبود. در کامل‌الزیارات است امام صادق علیه السلام می‌گوید هر وقت دور هم می‌نشینید و برای حسین علیه السلام گریه می‌کنید، روح زهراء علیها السلام بالای سرتان می‌آید. شما ناله می‌زنید، او هم ناله می‌زند. شما حسین حسین می‌گویید، او به خدا می‌گوید این‌ها را ببخش. پدر و مادرهایشان را ببخش. بچه‌هایشان را ببخش. «لَعْنُ اللَّهِ مَنْ أَبْكَى نِسَاءَكَ» خدا لعنت کند آن‌هایی که اشک زن و بچه‌ات را درآوردند. اشک زینب علیها السلام را درآوردند. اشک سکینه را درآوردند. حتما رقیه هم در خیمه خواب بوده، نمی‌خواستند بچه بداند چه شده «لَعْنُ اللَّهِ مَنْ أَيْتَمَّ أَوْلَادَكَ»، خدا لعنت کند آن‌هایی که بچه‌های کوچکت را یتیم کردند «لَعْنُ اللَّهِ

مَنْ أَعَانَ عَلَيَّ» خدا لعنت کند آن‌هایی که به یک قاتل کمک دادند. یک نفر می‌خواست سرت را ببرَد، همه ریختند در گودال، یک نفر می‌خواست تو را بکشد، همه ریختند. یکی با نیزه به پهلویت می‌زد، یکی با عصا می‌زد، خدا لعنت‌شان کند. «لَعْنُ اللَّهِ مَنْ مَنَعَكَ» خدا لعنت کند آن‌هایی که نگذاشتند یک لیوان آب به تو برسد، «لَعْنُ اللَّهِ مَنْ سَمِعَ صَوْتَكَ فَلَمْ يُجِبْكَ» تو افتاده بودی و ناله می‌زدی، فریاد می‌کردی «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي» جواب نمی‌دادند. همه نوشتند این بی‌چهار سیزده ساله راحت قابل بغل کردن بود. می‌توانست او را بلند کند و به سینه بچسباند و ببرد. اما وقتی از زمین بلندش کرد پایش روی زمین کشیده می‌شد. مگر زود بزرگ شد؟ نه، اسب قدش را کشیده کرد، تمام استخوان‌ها را پهن کرد. امام حسین علیه السلام می‌گفت برای من سخت است که دارم جان‌کندن تو را می‌بینم.

جلسه، مقوم

انتخاب صادقین، سفرهای صادقین،

وساطت صادقین

انتخاب صادقین از طرف خدا

کلام درباره صادقین که قرآن مجید کراراً به آن‌ها اشاره کرده است مشکل است به این آسانی به پایان برسد. صادقین، به طور یقین با توجه به آیات سوره بقره و انبیاء، جعل خداوند در بین مردم هستند. از طرف احدی انتخاب نشدند و قرآن می‌گوید در این انتخاب احدی رای ندارد. «مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ»^۱، چه می‌شناسید آن‌ها را که انتخاب کنید. این انتخاب وقف حریم پروردگار مهربان عالم است و حبل دوم پروردگار هستند. قرآن مجید صریحاً می‌فرماید «يَجْتَلِي مِنَ اللَّهِ وَحَبَلٍ مِنَ النَّاسِ»^۲ یک ریسمان من که از سوی من به جانب شما کشیده شده، قرآن است «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ»^۳ اگر به این ریسمان چنگ نزنید هیچ رشد انسانی، اخلاقی و تربیتی برای شما نخواهد بود. به بهشت هم نمی‌رسید. و یک ریسمان «وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ»

۱. قصص: ۶۸ «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»

۲. آل عمران: ۱۱۲ «ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ أَيْنَ مَا نُفِجُوا إِلَّا يَجْتَلِي مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَتَاءُ وَيَعْصَبُ مِنَ اللَّهِ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ»

۳. آل عمران: ۱۰۳ «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»

است که صادقین هستند ﴿وَجَعَلْنَا هُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾^۱ جعل یعنی قرار دادن، قرار داده خدا هستند. او فقط می‌داند که چه کسی دارای این مقام است ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۲ کسی دیگر نمی‌داند.

انتخاب خلیفه رسول الله ﷺ از طرف خدا

پیغمبر ﷺ در غربت بود، در غربت نفری، اقتصادی و اجتماعی. رئیس یک قبیله آمد گفت نفرات خوبی دارم، ثروت و اسلحه هم دارم. مسلمان می‌شوم، نه به ظاهر، مسلمان درست. همه قبیله را مسلمان می‌کنم. یک ارتش مجهز در اختیار می‌گذارم، با یک اقتصاد قابل قبول. یک چیزی را زبانی را از من بپذیر، نوشته نمی‌خواهم، و آن این است که به من قول بده بعد از تو حاکم و جانشین و خلیفه و ولی مردم من باشم. پیغمبر ﷺ فرمودند انتخاب خلیفه و جانشین و ولی بعد از خودم اصلاً دست من نیست من در این زمینه هیچ اختیاری ندارم. کار مربوط به پروردگار است، دلت می‌خواهد مسلمان شو، نمی‌خواهی نشو. نشد و رفت. باشد آن خلیفه الهی را داشته باشم از نظر ظاهری هر ضرری می‌خواهد بکنم بکنم. می‌ارزد. چون این ضرر، پایان‌پذیر است. ولی ضرر نبودن با خلیفه الله پایان‌پذیر نیست. جبران‌پذیر هم نیست.

خود ما هم صادقین نیستیم. اینطور که قرآن می‌گوید ما مؤمن هستیم که می‌توانیم با تقوا باشیم. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^۳ معلوم می‌شود صادقین یک طایفه فوق همه مؤمنان و اهل تقوا هستند. «اتَّقُوا اللَّهَ» در آیه هم دقیقاً می‌خواهد بگوید رو به غیرصادقین نکنید، خسارت است.

۱. انبیاء: ۷۳ ﴿وَجَعَلْنَا هُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾.
۲. انعام: ۱۲۴ ﴿وَإِذَا جَاءَ نَهْرُ آيَةِ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ أَفَلَا تَعْلَمُونَ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرُوا صَغَارًا عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ لِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ﴾.

۳. توبه: ۱۱۹.



سفرهای چهارگانه صادقین

یک آیه دیگر هم درباره صادقون قرائت کنم جلسه با قرائت قرآن نور پیدا کند ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ نُورًا مُبِينًا﴾^۱ قرآن نور است ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا﴾^۲ قلب صادقین به خدا و پیغمبر ﷺ گره دارد «ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا» این گره هم، تا ابد باز شدنی نیست. کمترین تردیدی برای اینان در حقایق الهیه نیست، «وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» حاضر و آماده هستند مال و جان شان را برای خدا هزینه کنند «أَوْلَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» این ها صادقون هستند، و بر شما واجب است همراه این ها باشید.

بیان داستان حقیقت صادقین بسیار مشکل است من از دیروز تا حالا برای امروز فکر می کردم که این چهار فراز را درباره صادقون چگونه توضیح بدهم. دیدم واقعا از دست من بر نمی آید چون یک فرازش را هم اصلا نمی فهمم. صادقون چهار تا سفر دارند

سفر اول، سفر «مِنَ الْخَلْقِ إِلَى الْحَقِّ»، از خود، به سوی خدا سفر کردن، این کار هر انسانی نیست که خودیت را رها کند که این سفر إلى الحق حاصل شود. اسارت در خودیت باعث این همه گناه و رذائل اخلاقی شده

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز برای اینکه بدانید آن ها خودیت را در آتش عشق به حضرت رب العزة چگونه خاکستر کردند. بنا به نقل کتاب با عظمت بحار، کسی در کوچه به حضرت سیدالشهدا علیه السلام برخورد. به حضرت عرض کرد حال تان چطور است؟ «كَيْفَ أَصْبَحْتَ»^۳ احوالپرسی معمولی امام علیه السلام

۱. نساء: ۱۷۴ ﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ فَدَجَاءَ كُرْبَهُانٌ مِّن رَّكْبٍ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ نُورًا مُّبِينًا﴾

۲. حجرات: ۱۵ ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْلَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾

۳. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۶ «سُئِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام فَقِيلَ لَهُ كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ أَصْبَحْتُ وَ لِي رَبٌّ فَوْقِي وَ النَّارُ أَمَامِي وَ الْمَوْتُ يَطْلُبُنِي وَ الْحِسَابُ مُخَدِّقٌ بِي وَ أَنَا مُرْتَهَنٌ بِعَمَلِي لَا أَجِدُ مَا أُحِبُّ وَ لَا أَدْفَعُ مَا أَكْرَهُ وَ الْأُمُورُ بِيَدِ غَيْرِي فَإِنْ شَاءَ عَدْبَنِي وَ إِنْ شَاءَ عَفَا عَنِّي فَأَيُّ فَقِيرٍ أَفْقَرُ مِنِّي».

شش جواب داد که حال من اینگونه است، اینگونه است. و بعد فرمود «فَأَيُّ فَقِيرٍ أَفْقَرُ مِنِّي» گداتر از من، در این خانه، در این عالم پیدا نمی‌شود. حسین بن علی علیه السلام، صادق است. صادق اسم فاعل است یعنی صدقش ابدی است. مستمر است. نمی‌خواهد به ما یاد بدهد، نه، واقعیت مخلوقیت خودش را نسبت به پروردگار گفت. چیزی ندارم. خودپتی ندارم. خودی ندارم. عملی ندارم. کاری ندارم. درست هم هست.

مرحوم فیض، اعلی الله مقامه الشریف، که سیصد جلد کتاب علمی دارد، در یکی از کتاب‌هایش می‌گوید نمازی که می‌خوانم را چگونه به تو ارائه کنم تا بتوانم بگویم نمازگزار هستم؟ بدن، زبان، مفاصل، هوایی که نفس می‌کشم، خوراکی که می‌خورم، تمام عبارات حمد، سوره، اذکار، تشهد و سلام برای تو است. خدایا من چه نمازی خواندم؟! هیچ چیز این نماز که برای من نبود. من در عین نمازخواندن گدای مطلق هستم. اصلا نمی‌توانم سرم را بلند کنم بگویم نمازخواندم. فدای اهل معرفت. فدای آن‌هایی که حقیقت را لمس کردند و فهمیدند. این جمله در گودال، جمله عادی نیست. اصلا عادی نیست. اگر موشکافانه این جمله را بررسی کنیم، دیوانه می‌شویم. کسی که هستی، طفیل اوست. در روایتی که دو روز پیش بیان شد، شنیدید که هستی طفیل ابی‌عبدالله علیه السلام است. در روایت داشت حسین علیه السلام لوح خداست، و قلم برای نوشتن این لوح، دست ابی‌عبدالله علیه السلام است.^۱ فهم این مطلب آسان نیست که همچنین کسی، تا نیم ساعت پیش ۷۲ نفر را فدا کرده، زن و بچه را فدا کرده و دارد خودش را فدا می‌کند، با این حا اسم نمی‌آورد و صورت روی خاک می‌گذارد و می‌گوید یا غیاث المستغیثین ای فریادرس بیچارگان. وقتی آدم نمی‌فهمد، نمی‌فهمد دیگه. من نمی‌فهمم. نمی‌دانم.

اگر شما این روایت کامل زیارت را می‌فهمید، به خاطر ابی‌عبدالله علیه السلام، بعد از منبر به من هم بفهمانید. حضرت صادق علیه السلام به یار بزرگوارش می‌گوید حسین ما را زیارت می‌کنی؟ گفت بله یا بن رسول الله. ما که عراق هستیم و نزدیک به کربلا. خود شما که اینقدر روی

۱. بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۷۳ «... وَ فَتَقَّ نُورَ الْحُسَيْنِ وَ خَلَقَ مِنْهُ اللَّوْحَ وَ الْقَلَمَ...».



زیارت ابی‌عبدالله علیه السلام تأکید دارید، ایشان را زیارت می‌کنید. یک نفسی کشید فرمود چگونه زیارت نکنم کسی را که خدا او را زیارت می‌کند. این یعنی چی؟ نمی‌دانم. عقول پیش تو لنگ هستند. زانوی حرکت ندارند چه کنم.

شما این روایت را چطور معنی می‌کنید؟ در کامل الزیارات، امام صادق علیه السلام می‌فرماید کاری کرد که گودال برای تمام ملکوتیان تبدیل به معراج شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله یک بار از زمین رفت معراج، تا قیامت میلیاردها ملک از عالم بالا، پایین می‌آیند پایین معراج. یک چنین انسانی در جواب احوالپرسی می‌گوید «فَأَيُّ فَاقِرٍ أَفْقَرُ مِنِّي» ندارترین‌ها من هستم. چه دارم؟ این سفر من الخلق الی الحق است.

سفر دوم، سفر «مِنَ الْحَقِّ بِالْحَقِّ» است، یعنی به خدا رسیده و بعد با کمک خدا به سوی خدا سفر کرده. بآءِ در بِالْحَقِّ، بآءِ استعانت است، با کمک خدا. وقتی که از هستی خودش سفر کرد، هستی را زمین گذاشت، این بار سنگین و ثقل خلقتی را کنار گذاشت. سفر برایش باز شد، آماده شد، به طرف حق رفت و به حق رسید. حالا آنجا که بی‌نهایت است می‌خواهد مِّنَ الْحَقِّ به طرف حق سفر کند. یک سفر درونی. دیگر از بیرون به درون نیست. بِالْحَقِّ.

سفر سوم، سفر «مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْحَقِّ»، این را من نمی‌فهمم

سفر چهارم، سفر «مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْخَلْقِ». حالا حسین من، برگرد در مخلوقات، دستشان را بگیر و نجاتشان بده. «مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْخَلْقِ».

صادقین، وسیله رسیدن فیوضات معنوی به مخلوقات

خداوند صادقین را محور زندگی ما قرار داده. صادقین را اسوه و سرمشق قرار داده. همه روی چشم ما هستند. اگر ما آمدیم با صادقین پیوند خوردیم. پیوند محبتی، عشقی، اخلاقی و عملی. ولی کنار دست صادقین دچار لغزش شدیم، آن لغزش ما چه خواهد شد؟ وقتی که وجود مقدس آن‌ها این چهار سفر را انجام دادند، معنی حاصل این سفرها این است که، آن‌ها قابلیت گرفتن آنچه فیوضات ربانیه است را پیدا می‌کنند. چون در آنجا بخل نیست، وقتی



ابی عبدالله علیه السلام دستش به طرف خدا دراز است، تمام فیوضات را به طرف این دست جریان می‌دهد. آنجا بخل نیست هیچ چیز را منع نمی‌کند. وقتی این فیوضات به دست ابی عبدالله علیه السلام می‌رسد، در او هم، که جلوه صفات جلال و جمال شده، بخل نیست. در پرداخت غوغا می‌کند. در پرداخت. همانطوری که پروردگار عالم به حسین علیه السلام پرداخت کرد، حسین علیه السلام هم، تا روز قیامت بدون تعطیل شدن، براساس اخلاق خدا به خلق می‌پردازد. یعنی رزق معنوی خلق را از خدا می‌گیرد، در خودش کار می‌کند، و هر کسی دست‌گدایی به طرفش دراز کند بدون قید و شرط هزینه می‌کند و می‌بخشد. این صادقین هستند.

این داستان را اهل سنت نقل می‌کنند. کتاب در کتابخانه ترکیه و حلب است. ابی عبدالله علیه السلام از مدینه بیرون آمد. ابن مطیع در آن گرمای شدید مدینه برای کشاورزی چاه کنده بود. تا ابی عبدالله علیه السلام آمد از کنار زمین او رد شود، بلند شد گفت یا بن رسول الله کجا می‌روی؟ فرمود قصد حج دارم. تو چه کار می‌کنی؟ گفت آقا در این گرما در این بیابان چاه کندم، خیلی هم پایین رفتم. به یک کوره آب اندکی رسیدم که باید سطل سطل آب را بیرون بیاورم. به درد آبیاری نمی‌خورد. یک لطفی می‌کنید؟ فرمود حتما. سطل را در چاه بیانداز. سطل را پایین انداخت. ته سطل یک مقدار آب درآمد. گفت آقا همین قدر آب دارد. فرمود به دست من بده. فدای دستت بشوم. چرا گریه می‌کنید؟ یاد انگشتر افتادید؟ دستش را برد ته سطل یک کف آب برداشت و یک مقدار از آن آب را در دهانش ریخت. بعد آب در دهانش را در سطل ریخت و فرمود در چاه خالی کن. خالی کرد. کاری نداری؟ من سفرم را ادامه بدهم؟ نگاه کرد دید تا کمر چاه آب دارد می‌جوشد. چه صبری کردی! در کربلا هم بلد بودی با انگشتت زمین را خراش بدهی، اما نکردی. چون می‌دانستی خدا این حادثه را اینگونه می‌خواهد تسلیم خدا بودی. تسلیم بودی.

این یک چشمه اندک مادی است. غوغا، در آن گیرندگی معنویت است، که همه فیوضات را به این‌ها داده، و به این‌ها واجب کرده فیوضات را به تمام مردم خواهان این فیوضات بدهد. یک عده‌ای هم نمی‌خواهند. از جمله کسانی که می‌خواهند ما هستیم که دهانمان باز است به طور مداوم به حسین علیه السلام می‌گوییم تشنه‌مان است.



طلب آمرزش از خدا بواسطه صادقین

وقتی من به ابی عبدالله علیه السلام می گویم با شما هستیم. زیر خیمه ولایت شما هستیم. به امر خدا کنار صادقینی مثل شما آدمم. ولی حسین جان، گاهی به علتی لغزیدم. حالا خلاً دارم. داری خلاً من را پر بکنی؟ می گوید نه تنها خلاً تو، جن، انس، ملائکه، هر کسی می خواهد بیاید. من خلاًش را با یک نظر پر می کنم. جیب معمولیش که خالی نبود. جیب جانش کاملاً خالی بود. ما می خواهیم به بهشت برسیم، شصت سال، هفتاد سال، هشتاد سال به ما عمر می دهد، در قرآن هم اصرار می کند نماز، روزه، اخلاق و ایمان بیاور. پُر بیا. حالا یک کسی خالی خالی است. این باید هفتاد سال بدود تا پُر بشود. اما حدّ ابی عبدالله علیه السلام به شاهراه وصل است. نمی خواهد کسی کنار او برود، بگوید خالی هستیم، بگوید عیبی ندارد، در باز است هفتاد سال بدو پر می شوی. نه. ابی عبدالله علیه السلام یک دست دیگر دارد، که یک دستش به طرف خداست و می گیرد، یک دستش هم باز است و می پردازد. «يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالْعَطِيَّةِ»^۱، خالی خالی هستیم، پر می کند.

به پسرش، علی، گفت بلندشو برویم از این ها دل بکن، از یزید و لشگر یزید دل بکن. گفت بابا کجا برویم؟ گفت پیش ابی عبدالله علیه السلام. گفت خجالت نمی کشی؟ تو هشت روز پیش حسین علیه السلام و زن و بچه اش را گیر این گرگ ها انداختی. راحت می دهد؟ بابا خیلی خیال باف شدی. راه می دهد؟ بلند شو برویم! به همین راحتی است؟ آره، والله به همین راحتی است. به همین راحتی است. حسین جان. به پسرش گفت علی مشکل تو این است که حسین علیه السلام را نمی شناسی.

دست رحمت سید الشهداء علیه السلام بر سر حرّ

شب جمعه است. الان همه انبیاء کربلا هستند. همه اولیاء کربلا هستند. دستور است، دستور. در کامل الزیارات آمده است. غروب پنجشنبه، خدا به ارواح همه انبیاء و به ملائکه

۱. دعایی از اعمال شب جمعه «يَا دَائِمَ الْفَضْلِ عَلَى الْبَرِيَّةِ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالْعَطِيَّةِ يَا صَاحِبَ الْمَوَاهِبِ السَّنِيَّةِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ خَيْرَ الْوَرَى سَجِيَّةً وَ اغْفِرْ لَنَا يَا ذَا الْعُلَى فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ».

همراهی با صادقین در دنیا و آخرت

و به زهراء علیها السلام و به علی علیه السلام و به حسن علیه السلام امر می‌کند، پیغمبران من، علی جان، فاطمه من، حسن من، شب جمعه است حرکت کنید به طرف حرم حسین من. مگر ابی‌عبدالله علیه السلام چقدر سرمایه دارد؟ جیب انبیاء را هم پر می‌کند! با کی ما را آشنا کردند؟!

دلَم را بحر عشقت خانه کردم به دست خود دلم دیوانه کردم

حر در ده پانزده قدمی ابی‌عبدالله علیه السلام با همه بدن، با جلوی بدن افتاد روی خاک، حرف نزد. رویش نمی‌شد. علی، پسرش، دید تا پدر روی خاک افتاد ابی‌عبدالله علیه السلام دوید و خود را بالای سر حر رساند. زیر بغلش را گرفت. سرت را بلند کن. سربلند می‌خواهی دست ما را نگیرد؟ مگر ما گناه بالاتر از حر داریم؟ نداریم که، ما گریه داریم، عشق داریم، دل داریم، دو رکعت نماز ناقابل داریم، دو روز روزه بی‌ارزش داریم، گاهی لغزش پیدا کردیم. می‌خواهی دست ما را نگیرد؟ چطور؟ این دعای خودش است دعای ابی‌عبدالله علیه السلام است خدایا شیعیان من را با من قرار بده. خدایا عاشقان من را با من قرار بده. یعنی دعایش مستجاب نیست؟ اگر دعای حسین مستجاب نیست، دعای کی مستجاب است؟ اگر دعایش در حق ما مستجاب نبود، روز هفتم محرم اینجا نبودیم. اینطور دل‌مان نسوخته بود. اینطور اشک‌مان نمی‌ریخت. «يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالْعَطِيَّةِ يَا صَاحِبَ الْمَوْهَبِ السَّنِيَّةِ» همه چیز به حسین علیه السلام داده، و گفته هر چه دادم خرج بندگانم کن. هزینه خودت، با خود من حسین جان.

یکی دو بار شنیدید، برای کسانی که مهمان‌های تازه امسال هستند می‌گوییم، روایت برای زینب کبری علیها السلام است. فدای خاک کف پایش بشوم.

حضور صادقین در وقت احتضار بر بالین مؤمن

صددرصد بدانید من حرف بی‌دلیل ندارم. صددرصد بدانید مؤمن وقت احتضار اهل‌بیت علیهم السلام را بالای سر خودش مجسم می‌بیند. فرمان خداست، مهمان تازه وارد دارم، قبل از اینکه ملک‌الموت او را بیاورد، شما به استقبالش بروید. می‌آیند بالای سرمان از جمله کسانی که مأموریت دارد بیاید بالای سر مؤمن زینب کبری علیها السلام است. آن‌جا می‌گوییم خانم ما خیلی



برایت گریه کردیم، خیلی برایت گریه کردیم. باز هم گریه می‌کنیم. همه‌مان هم وصیت کردیم وقتی داریم می‌میریم بالای سرمان روضه قتلگاه را بخوانند. همینجوری که داریم می‌میریم بخوانند که زینب علیها السلام چطوری آمد قتلگاه. ما با گریه می‌خواهیم بمیریم. روایت را زینب کبری علیها السلام نقل می‌کند. از زمانی که برادرم به دنیا آمد تا شب بیست و یکم، حسین ما آن وقت ۳۷ سالش بود، شب شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام، زینب کبری علیها السلام حدود یک سال و خرده‌ای کوچک‌تر از ابی‌عبدالله علیه السلام بود. زینب کبری علیها السلام می‌گوید در این ۳۷ سال اصلاً ندیدم پدرم، امیرالمؤمنین علیه السلام، حتی یک مرتبه، حسین علیه السلام را طور دیگری صدا کند. از همان وقت که راه افتاد یک سال و نیم یا دو سالش بود تا ۳۷ سالگی، پدرم هر وقت می‌خواست حسین علیه السلام را صدا کند، اول تمام قد از جا بلند می‌شد. می‌ایستاد. یک قیافه ادب به خودش می‌گرفت و اینطور صدایش می‌کرد، یا اباعبدالله. گاهی هم می‌گفت بابی و امی، یا اباعبدالله، پدرم و مادرم فدایت بشوند. تمام وحشی‌های صحرا برایت گریه می‌کنند، تمام وحشی‌ها. چه رسد به ملائکه، جن، موجودات، آسمان و زمین. حرفم را دو مرتبه چاشنی بدهم با آیه شریفه **﴿كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾**^۱.

توسل به پنج‌تن آل عبا، سبب حفظ کشتی نوح از طوفان

یک روایتی را سریع بخوانم. بعد یک مقاله بسیار مهمی هم از هفت دانشمند بزرگ روسی و چینی، به تأیید این روایت برای شما مطرح می‌کنم. آیه در سوره قمر است آیه این است **﴿وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ الْأَوَّاحِ وَدُسْرٍ﴾**^۲ ما نوح را سوار یک مشت تخته کردیم. یک کشتی بسیار معمولی در مقابل آن طوفان عظیم، که این کشتی یک لحظه هم نمی‌توانست مقاومت کند. ولی قرآن می‌گوید **﴿بِأَعْيُنِنَا﴾**^۳ من مواظب آن کشتی بودم تا شش ماهی که در

۱. توبه: ۱۱۹.

۲. قمر: ۱۳.

۳. قمر: ۱۴ **﴿تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءَ لِمَن كَانَ كُفِرَ﴾**

طوفان است نشکند و چپ نشود. با رحمت من، با لطف و عنایت من کشتی در حرکت بود. «الْوَاحِ» یعنی تخته‌ها «دُسْرُ» یعنی میخ‌ها.

پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید یک بخشی از این میخ‌ها ما بودیم. پیغمبر ﷺ ادامه دادند که جبرئیل وقت ساختن کشتی با یک مشت میخ نازل شد. همه را به نوح داد و گفت این‌ها را در به هم دوختن تخته‌ها مصرف کن. پنج میخ ویژه در این همه میخ بود، که درخشش خاصی داشت. روی سر هر میخی اسم ما پنج نفر نوشته شده بود. من، علی ﷺ، فاطمه ﷺ، حسن ﷺ و حسین ﷺ. کشتی که درست شد، جبرئیل به او گفت به دستور خدا این پنج میخ را پنج طرف کشتی بکوب. هر کدام را که برمی‌داشت می‌دید شکل یک ستاره می‌درخشد. اولی را زد. دومی را زد. سومی را زد. چهارمی را زد. پنجمی را که برداشت، هنوز نزده بود، دید درخشش خاص است، ولی از این آهن اشک می‌ریزد. خیلی تعجب کرد. این آب کجای این آهن است؟ به جبرئیل گفت که این میخ و اشک چیست؟ آن چهار تا که معلوم است پیغمبر ﷺ و فاطمه ﷺ و علی ﷺ و حسن ﷺ گفت که این میخ با این اشکش نشانی از حسین ﷺ است. دلش شکست. مثل شما گریه کرد. با اینکه چند هزار سال به محرم مانده بود، نوح به استقبال محرم رفت.

قرآن می‌گوید بعد از طوفان کشتی در کوه جودی نشست. بالاتفاق می‌گویند کوه جودی که عربیش در قرآن آمده، همین کوه آرازات است که یک طرفش در ارمنستان و طرف دیگرش در ترکیه می‌باشد. حدود دویست سال پیش، از زیر گل و لای و برف، تخته‌ها پیدا شد. و طبق آیات تورات، انجیل و قرآن، باستان‌شناسان یقین پیدا کردند که این تخته‌ها، تخته‌های کشتی نوح است. در ضمن گزارش دادند، یک تخته در این همه تخته است که نپوسیده، رنگ نباخته، و روی این تخته نوشته‌هایی است که ما نمی‌توانیم بخوانیم. یک هیئت هفت نفره مأموریت پیدا کردند سراغ این تخته‌پاره‌ها بروند. این هفت نفر همگی از زبان‌دانانی بودند که لغات قدیم و زبان قدیم را خوب می‌فهمیدند و استاد زبان‌های باستانی بودند. یک، پرفسور سولی استاد زبان‌های قدیمی باستانی در دانشکده مسکو. دو، ایفاهان خینو دانشمند و استاد زبان‌شناس دانشگاه لولوهان چین. سه، میشان



لوفازنک مدیر کل آثار باستانی شوروی. چهار، تانمول گورف استاد لغات در دانشکده کیفزو. پنج، پرفسور دی راکین استاد باستان‌شناسی و آکادمی علوم لنین. شش، ایم احمد کولا مدیر تحقیقات و اکتشافات عمومی شوروی. هفت، میجر کولتوف رئیس دانشکده استالین. این‌ها به دامنه آرات رفتند. هشت ماه سر این تخته معطل شدند، تا تمام لغات را درآورند و جملات را بخوانند. بعد از هشت ماه کلمات خوانده شد. هفت نفری با هم این نامه را تنظیم و امضا کردند و فرستادند مسکو. نامه در کتابخانه شوروی است. این حروف و کلمات به لغات سامانی یا سامی بود. معنای حروف روی آن تخته سالم، این بود، من نوح، متوشل هستم به پنج تن علیهم‌السلام. اسم‌هایی که روی این لوح نوشته شده و به کشتی وصل بود، ای خدای من، ای داور من، به رحمت و کرمت مرا به پاس خاطر این نفوس مقدسه یاری کن. محمد، علی، شبر، شیبیر، حسن، حسین و فاطمه. که همه آن‌ها از بزرگان و گرامیان هستند و جهان به برکت این پنج نفر برپاست. به احترام نام آنان مرا یاری کن. فقط تو هستی که می‌توانی مرا به راه راست هدایت کنی. و عجیب است که جمله «جهان به برکت این پنج نفر برپاست» با روایت مفصل دو روز پیش یکی است. یعنی همه موجودات مهمان این پنج نفر هستند. الان خود تخته و آن نامه در شوروی است. امروز عقلمان این دو تا روایت را، با کمک نظر این هفت نفر، خوب هضم کرد؟

«مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ دَخَلَهَا نَجَا»^۱ حالا اگر این کشتی نتوانست شما را به ساحل نجات برساند، من یک کشتی خصوصی هم برای تان می‌گذارم، که اگر کشتی رفت، جا نمانید، با این کشتی بروید و برسید «إِنَّ الْخُسَيْنَ ... مِصْبَاحُ هُدًى وَ سَفِينَةُ نَجَا»^۲ این کشتی خصوصی است. همه جا مانده‌ها را می‌برد. همه را.

۱. بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۲۰ «عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ دَخَلَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ».

۲. بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۰۵ «... إِنَّ الْخُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ فَإِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ مِصْبَاحُ هُدًى وَ سَفِينَةُ نَجَا وَ إِمَامٌ غَيْرُ وَهْنٍ وَ عَزَّ وَ فَخْرٌ وَ بَحْرٌ عَلِيمٌ وَ دُخْرٌ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَكَّبَ فِي صَلْبِهِ نُطْفَةً طَيِّبَةً مُبَارَكَةً رَكِيَّةً...».

حسرت ترک زیارت ابی عبدالله علیه السلام

در کامل زیارات آمده، راوی معاویه ابن وهب، از اصحاب ناب ائمه است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید «يَا مُعَاوِيَةَ لَا تَدَعُ زِيَارَةَ الْحُسَيْنِ علیه السلام لِخَوْفٍ»^۱ به مناسبت شب جمعه. حالا یک زیارت دارم، آن را همه با هم می‌خوانیم که امشب جزو زائران ثبت‌مان کنند. گرچه اعتقاد دارم، صبح که از خانه به نیت اینجا آمدیم، جزو زائران ثبت‌مان کردند. ولی حالا خدا می‌گوید خودتان را برای من لوس کنید، من دوست دارم، عیبی ندارد. ابن وهب به خاطر ترس، زیارت حسین ما را ترک نکن. که اگر بروم ممکن است بمب منفجر شود یا داعش بزند. به خاطر ترس زیارت را ترک نکن. اما اگر از جاده حج ترسیدی، حج را ترک کن. آن واجب را بگذار، این مستحب را نگذار. برو. «فَإِنَّ مَنْ تَرَكَهُ رَأَى مِنَ الْحَسْرَةِ كَسَى كَسَى» که زیارت حسین ما را ترک کند، از حسرت و پشیمانی چیزی را بعدا حس می‌کند «مَا يَتَمَنَّى أَنَّ قَبْرَهُ كَانَ عِنْدَهُ». تا قیامت می‌گوید ای کاش قبرم کربلا بود. حالا اگر خودم نرفتم «أَمَا تُحِبُّ» ابن وهب دوست نداری «أَنْ يَرَى اللَّهُ شَخْصَكَ وَ سَوَادَكَ فِيمَنْ يَدْعُو لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةٌ وَ الْأَيْمَةُ علیه السلام» دوست نداری بروی زیارت، که پیغمبر صلی الله علیه و آله و زهرا علیها السلام و علی علیه السلام و حسن علیه السلام و امامان بعد از من، تو را ببینند که به حرم حسین ما می‌روی؟ دوست نداری که همچنین چشم‌هایی دنبال کنند؟ «أَمَا تُحِبُّ أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ بِالْمَغْفِرَةِ لِمَا مَضَى وَ يُغْفَرُ لَكَ ذُنُوبُ سَبْعِينَ سَنَةً» دوست نداری که تمام گناهان گذشته‌ات آمرزیده شود؟ دوست نداری به محض اینکه پایت به صحن برسد، هفتاد سال گناهت را ببخشند؟ روایت در کامل زیارات است «أَمَا تُحِبُّ أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا وَ لَيْسَ عَلَيْهِ ذَنْبٌ» دوست نداری وقت مردن وقتی دارند می‌برندت، یک گناه هم در پرونده‌ات نباشد؟ «أَمَا تُحِبُّ أَنْ تَكُونَ غَدًا مِمَّنْ يُصَافِحُهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله» دوست نداری تا از قبر درمی‌آیی پیغمبر صلی الله علیه و آله بیاید و بگوید به من دست بده، تو زائر حسین من هستی؟ دوست نداری؟ این حسین کیست؟ کیست؟ دارم دیوانه می‌شوم. حالا زیارت.

روضه حضرت سیدالشهدا علیه السلام

«السَّلَامُ عَلَى الْمُغْسَلِ بِدَمِ الْجِرَاحِ»^۱ سلام بر کسی که غسلش خون بدنش بود، «السَّلَامُ عَلَى الْمُجَرَّعِ بِكَاسَاتِ مَرَارَاتِ الرَّمَّاحِ» سلام بر آن آقایی که نوک نیزه‌ها به او آب داد. «السَّلَامُ عَلَى الْمُسْتَضَامِ الْمُسْتَبَاحِ» سلام بر آن آقایی که هر ظلمی که دلشان خواست نسبت به او انجام دادند. هر ظلمی دلشان خواست. سوا نکردند. «السَّلَامُ عَلَى الْمُهْجُورِ فِي الْوَرَى» سلام بر آن آقایی که وسط میدان تک و تنها مانده بود، یک نفر هم نبود کمکش کند. یک نفر هم نبود کنار گودال زیر بغلش را بگیرد و از اسب پیاده‌اش کند. «السَّلَامُ عَلَى الْمُتَفَرِّدِ بِالْعَرَاءِ» سلام بر کسی که تک و تنها در بیابان روی خاک افتاده بود، دیگر نمی‌توانست تکان بخورد، امام صادق علیه السلام می‌فرماید افتاده بود و چشمش به خیمه‌ها بود. نکند بریزند آنجا. نکند بریزند آنجا. اینطوری حسین ما را زیارت کنید. «السَّلَامُ عَلَى مَنْ تَوَلَّى دَفْنَهُ أَهْلُ الْفُرَى» سلام بر آن آقایی که دهاتی‌ها آمدند دفنش کنند. حسین جان، عزیز خدا، عزیز ملائکه، چی شده بود که یک مشت دهاتی بیایند تو را دفن کنند. مگر عباست نبود؟ مگر اکبر نبود؟ حداقل مگر خواهرهایت نبودند که تو را دفن کنند. چهار تا دهاتی که نمی‌دانند کی هست؟ نمی‌دانند. شب جمعه است. می‌خواهید گوش ندهید. عیبی ندارد. من حالا برای خودم بخوانم. شما گوش ندهید. خانم‌ها شما هم گوش ندهید. خانم‌هایی که جوان دارید، بچه دارید، جگرگوشه دارید، شما گوش ندهید. «السَّلَامُ عَلَى الْمُقْطُوعِ الْوَتِينِ» سلام بر آن آقایی که همه رگ‌هایش را بریدند. حتی نگذاشتند سر به بدنت باشد. حرم که یادت است، این جمله را آنجا نشانت دادم، بالای سرش نوشته بودند «السَّلَامُ عَلَى الشَّيْبِ الْخَضِيبِ» سلام بر آن محاسنت که با چند خون قاطی شد. اول خون اکبرت بود، آن وقت که صورت گذاشتی روی صورتش. بعد خون بازوی برادرت بود. خون بعدی، خون بچه شش ماهه‌ات بود. آن را دیگر خودت می‌گرفتی می‌مالیدی، و

۱. زیارت ناحیه مقدسه.

همراهی با صادقین در دنیا و آخرت

به خدا می‌گفتی ببین چه کار کردند. خون آخر هم خون تیری بود که به پیشانی‌ات زدند، که نتوانستی جلویش را بگیری، مجبور شدی پیراهنت را بالا بزنی. دو روز دیگر می‌گویم چطوری تیر را درآورد. «السَّلَامُ عَلَى الْبَدَنِ السَّلِيبِ» سلام بر بدنی که سرش را غارت کردند، لباسش را غارت کردند، کمر بندش را غارت کردند، یک دانه پیراهن کهنه مانده بود، آن را هم غارت کردند. دو تا جمله دیگر. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌گوید حسین ما را اینطوری زیارت کنید. خاک در دهانم «السَّلَامُ عَلَى الْمَقْرُوعِ بِالْقَضِيبِ» سلام بر آن آقای که لب‌هایش را با چوب کوبیدند. نه اینکه بزنند، کوبیدند. آن هم جلوی بچه‌ها. شما زن و بچه ندارید؟ شما دختر کوچک ندارید؟ یزید بابام را نزن. یک سلام دیگر مانده، همه زائر شدیم. اسم ما را نوشتند. در قیامت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با ما مصافحه می‌کند. سلام بر آن بدنی که اعضایش را قطعه‌قطعه کردند. وای حسین جان



جلسہ ہشتم

سلوک شیعہ باقرآن و صادقین

وجود علمی قرآن

قرآن مجید یک وجود علمی دارد. عظمت، گستردگی و رفعت این علم تا جایی است که خداوند، خاتم انبیاء را چند بار در خود قرآن به عنوان معلّم قرآن معرفی کرده است. جمله **﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ﴾**^۱ احتمالاً سه مرتبه در قرآن آمده. یعنی ترکیب کلمات قرآنی، مُشتی لغت عربی نیست که به این راحتی به فهم شما درآید. هر کسی هم معلّم قرآن نیست. یک معلّمی می‌خواهد که، به قول امیرالمؤمنین **علیه السلام**، هیچ کدام از ویژگی‌هایش، در عالم هستی نظیر ندارد.

وجود عینی قرآن

این وجود علمی با این رفعت و عظمتش یک وجود عینی هم دارد. یعنی یک وجودی بیرون از خودش دارد. از علمای سنی و شیعه، هرچند که مذاق عرفانی و فلسفی نداشته باشند و لذت حقیقت را نچشیده باشند، کدام‌شان می‌توانند وجود عینی این کتاب را انکار کنند؟ چرا که پیغمبر اکرم **صلی الله علیه و آله**، دو ساعت مانده به درگذشت‌شان، با اینکه نمی‌توانست از جای خود حرکت کند و در مرز احتضار بود، وقتی اذان را گفتند، به فضل بن عباس و امیرالمؤمنین **علیه السلام** فرمود زیر بغلم را بگیرید و من را به مسجد ببرید. قدم‌هایش را خودش

۱. بقره: ۱۲۹؛ آل عمران: ۱۶۴؛ جمعه: ۲.



بر نمی‌داشت، پایش را می‌کشید. نتوانست بالای منبر برود، بلکه اول نشست. «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ»^۱ وجود علمی، «وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي» وجود عینی است. از کجا ما این وجود عینی را به دست آوردیم؟ از جمله «لَنْ يُفْتَرَقَا»، یعنی اصلاً بین این وجود علمی و عینی جدایی نیست. حرف «لَنْ»، یعنی تا ابد جدایی نیست. بقیه حدیث را کاری ندارم. «ثَقَلَيْنِ» یا «ثَقْلَيْنِ»، این که پیغمبر ﷺ، این آگاه به تمام حقایق و اسرار، وجود علمی و عینی را هم وزن معرفی کرده، خیلی فوق‌العاده است. از همدیگر کم نمی‌آورند. این، آن است، آن هم این است.

وجود علمی قرآن، نور است

کسی که به فرمان خدا در وجود علمی قرآن تدبّر کند و به خودش زحمت بدهد و به وسیله ابزار علم، عقل، فطرت، لطافت روح، و با کمک وجود اهل ذکر در آیات این کتاب علمی اندیشه کند، با وجدان باطنی می‌یابد این کتاب و این علم، نور است. این نور برای چی آمده؟ «أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا»^۲، این تعریف قرآن است، و نمی‌گوید «انزلنا الیک»، اصلاً خطاب به همه انسان‌های جهان است. همین آیه، نود درصد مردم جهان را در قیامت به جهنم می‌کشاند. این آیه، یک حجّت کامل است. «أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ». وقتی قرآن را نازل می‌کردم همه شما را، از زمان نزول تا قیامت، در نظر داشتم. «أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا»، نور روشن‌گر. مبین اسم فاعل، به معنی روشن‌گر است. به معنی نور آشکار نیست. نور که به خودی خود آشکار هست. پس قرآن، نور روشن‌گر است. این نور روشن‌گر، راه الهی و نتیجه این راه را، که همان رضایت‌الله و جنت‌الله است، نشان می‌دهد. این را آدم متدبّر، متفکر و اندیشمند از قرآن می‌یابد.

۱. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۳۳ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يُفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

۲. نساء: ۱۷۴ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا».



وجود عینی قرآن، نور است

وقتی انسان فهمید این کتاب علمی نور مبین است، می‌فهمد که اهل‌بیت علیهم‌السلام هم نور مبین هستند. چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود این دو جدایی از هم ندارند. هر چه او است، این هم هست. من وقتی که یافتم قرآن نور مبین است، دقیقاً یافتم که حسین علیه‌السلام نور مبین است. یافتم که زهراء علیها‌السلام، علی علیه‌السلام، امام صادق علیه‌السلام، امام عصر علیه‌السلام نور مبین هستند. از همه فلاسفه هم می‌توانید سؤال کنید، که یک نور یک حقیقت است، نه دو حقیقت. نور، نور است، ما نورین نداریم. کلمه نور در کل قرآن مفرد آمده.

آثار فهم نورانیت قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام

تخلُّق

آمدیم کنار یک دریایی که ساحل ندارد. **«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»**^۱ تو من را باور کن، خودم با دستِ اراده خودم **«يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»** تو را از همه تاریکی‌ها بیرون می‌آورم، و دستت را در دست نور، یعنی قرآن و عترت، می‌گذارم. **«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ»** اگر به من باور نداشته باشی، دستت دسر دست طاغوت، شیطان، هوای نفس، نفس اماره می‌افتد و با دست خودت، بدبختی ابدی خودت را رقم می‌زنی.

فهمیدم که این کتاب علمی و اهل‌بیت علیهم‌السلام نور هستند. این فهم در من اثر می‌گذارد و من را مُتخلِّق می‌کند. یعنی من را، در حد خودم، به حقایق قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام آراسته می‌کند **«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»**^۲. می‌توانم براساس معرفت، تدبّر و یافتن بیشتر، از سلمان بالاتر

۱. بقره: ۲۵۷ **«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»**.

۲. بقره: ۲۸۶ **«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لِإِنسَانِ لَهٗ بَدْوًا وَغَرُّنَا وَإِنَّا بِمَا عَمِلْنَا لَشَاكِرُونَ»**.

شوم. همچنین می‌توانم هم‌وزن سلمان بشوم یا در طول سلمان قرار بگیرم. بنابر قول امام صادق علیه السلام هر کسی تو را ببیند و ما را بشناسد می‌گوید «أُولَئِكَ شِيعَةُ جَعْفَرٍ»^۱ کسی که ما را می‌شناسد، از رفتار، کردار، نگاه، حرف‌زدن، کُشِب، و زن و بچه‌داری تو می‌فهمد و می‌گوید «أُولَئِكَ شِيعَةُ جَعْفَرٍ». این معنای تَخَلَّق است.

منزل تحقّق

حالا اوّل کار هستم و دارم جلو می‌روم. تَخَلَّق دارد در وجود من ریشه‌دارتر، قوی‌تر و استوارتر می‌شود. به منزل تحقّق می‌رسم. بعد از تدبّر و تَخَلَّق، به منزل تحقّق می‌رسم. معنای تحقّق را می‌توان به راحتی با یک آیه قرآن فهمید «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ»^۲، من دست اهل ایمان را، که اوّل به من معرفت پیدا کردند، در دست قرآن و اهل بیت علیهم السلام گذاشتم. دیدند که این دو تا یک نور هستند، که این نور راه رضوان‌الله، جنت‌الله، و مغفرت‌الله را نشان می‌دهد. حالا بعد از مدّتی کارکردن و متخلّق شدن، به این حقایق می‌چسبند «وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ»^۳ تمسّک به معنای الصاق است. یعنی وجودشان به کتاب و عترت می‌چسبد و پای ثابت پیدا می‌کند. «فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ» در دنیا چنان پای ثابت پیدا می‌کنند که پول، صندلی، شهرت، ماهواره، انواع فیلم‌ها، انواع زنان و دختران جوان آرایش‌کرده بیرون‌ریخته - هیچ کس هم نیست جلوی‌شان را بگیرد و مشوّق هم دارند. خدا می‌گوید «النِّقَاطَاتِ فِي الْعُقَدِ»^۴ هستند، نفاثات جمع مؤنث است به معنای زنان و دختران جوان زیباروی آرایش‌شده بیرون‌ریخته

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۳۳ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِيَّاكَ وَ السَّيْلَةَ فَإِنَّمَا شِيعَةُ عَلِيِّ مَن عَفَّ بَطْنُهُ وَ فَرَجُهُ وَ

اشْتَدَّ جِهَادُهُ وَ عَمِلَ لِخَالِقِهِ وَ رَجَا ثَوَابَهُ وَ خَافَ عِقَابَهُ فَإِذَا رَأَيْتَ أُولَئِكَ فَأُولَئِكَ شِيعَةُ جَعْفَرٍ».

۲. ابراهیم: ۲۷ «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَقَعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ».

۳. اعراف: ۱۷۰ «وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ».

۴. فلق: ۴ «وَمِنْ سُرِّ النَّقَاطَاتِ فِي الْعُقَدِ».



﴿مُتَبَرِّجَاتٍ﴾^۱ (زنان ظاهرکننده)، که در زندگی زن و شوهرها، و جوانان گره می‌اندازند. کار مردم به طلاق می‌کشد کار بچه‌ها به بی‌مادر شدن و بی‌پدر شدن می‌کشد. «وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ» پروردگار به شخص پیغمبر ﷺ می‌گوید از شرّ زیبارویان متبرّج خودآرا و خودنما، به من پناه بیاور. حبیب من خطر سنگین است که به تو، با همه عظمتت، هم می‌گویم به من پناه بیاور - هم نمی‌توانند این متمسک به کتاب علمی و عینی را از آن جدا کنند. این معنی تحقق است.

یاران امام حسین ﷺ دارای مقام تحقق

فردا شب، امام حسین ﷺ قاطعانه و جدی، نه شوخی، به ۷۱ نفری که در خیمه‌اش جمع کرده بود گفت، شب است، تاریک است، راه هم باز است. این‌ها فقط با من کار دارند. اگر بمانید، شما هم کنار من قطعه‌قطعه می‌شوید. این را من می‌گویم، حرفی را به شما می‌زنم که هیچ پیغمبر و امامی حق گفتنش را نداشته. فقط من این حق را دارم. بیعت خودم را از عهده شما برمی‌دارم. تاریکی شب را غنیمت بدانید و بروید. پیمانم را برمی‌دارم یعنی در قیامت برای این رفتن به دادگاه برده نمی‌شوید. اما با این آیه چه باید کرد؟ ﴿يُذَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ﴾^۲، قول ثابت یعنی کتاب علمی و اهل‌بیت ﷺ. «يُذَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ».

امام ﷺ دید هیچ کس بلند نشد. با خود گفت این‌ها از به خاطر خجالت از من نمی‌روند. عباس جان، چراغ خیمه را خاموش کن. چراغ خاموش شد. تاریک تاریک شد. فرمود بروید. من را نمی‌بینید که خجالت بکشید و ناراحت شوید. بروید. خیمه ساکت ساکت بود. کمی بعد گفت چراغ را بیاورید. دید همه نشستند. به حبیب گفت چرا نرفتی؟ - این همان

۱. نور: ۶۰ ﴿وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.

۲. ابراهیم: ۲۷ ﴿يُذَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَقَعِلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴾.

«يُثَبِّتُ اللَّهُ» است. چون این ۷۲ نفر مورد تشویق، ترغیب، تخلیف، و تهدید بودند. تشویق شده بودند که هر کدام از حسین علیه السلام جدا شوید، فرماندار و استاندار می شوید. زمین، پول و باغ می دهیم. تهدید شده بودند که اگر بمانید، همه شما را قطعه قطعه می کنیم. - گفت یا بن رسول الله، اگر ما از این خیمه بیرون برویم، نفس کشیدن بی تو حرام است، در قیامت هم جوابگو نیستیم. بیعتت را برداشتی، بردار، ما در قیامت نه می توانیم به روی مادرت نگاه کنیم، نه به روی پیغمبر صلی الله علیه و آله. تو را با هیچ چیز معامله نمی کنیم. چون همتا نداری. جایگاهت خیلی بالاست، خیلی بالا.

عزاداران امام حسین علیه السلام دارای مقام تحقّق

در کامل الزیارات آمده، به امام صادق علیه السلام گفت الآن، همین الآن که دارم می پرسم، حسین علیه السلام کجاست؟ امام صادق علیه السلام فرمود «عِنْدَ رَبِّي»^۱ نزد خود ربّ است. ربّ که جهت ندارد، عنصر نیست، جسم نیست، پس معنی این حرف چیست؟ نمی دانم. حتماً در قیامت پرده را کنار می زنند و به ما نشان می دهند که این «عِنْدَ رَبِّي» که برای حسین علیه السلام گفتند این است. اینجا که نمی شود فهمید.

حسین جان، خیلی بالا هستی. هر کسی هم دست ثابت به دامن تو داشته باشد، خیلی بالاست. یک گوشه از عظمت کسانی که دست به دامن این وجود عینی هستند را، از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله بشنوید. خود شما هم از دست به دامنان وجود عینی هستید. یعنی می خواهیم خودتان را برای خودتان بگویید. من به شما، با توجه به داشتن بعضی از لغزش ها، ایمان دارم، به شما یقین دارم. یقینم به این دلیل است که، همین الان، یعنی ساعت نه صبح جمعه، شما در برابر چشم پیغمبر صلی الله علیه و آله هستید. این حرف را از کجا می گویم؟ خبر دادند که حسین علیه السلام به دنیا آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند او را بیاورید. در آغوشش گرفت. وقتی بچه تان به دنیا آمد و بار اول او را در آغوش گرفتید چه کار کردید؟

۱. کامل الزیارات، ص ۳۲۹.



خم شدید گونه‌اش را بوسیدید و گفتید الحمد لله. زهرا علیها السلام دارد می‌بیند بچه‌ای که پنج یا ده دقیقه است به دنیا آمده، در آغوش و روی قلب پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته و پیغمبر صلی الله علیه و آله گوشه پیشانی، لب و دهان، و زیر گلویش را می‌بوسد و اشک می‌ریزد. بابا چه شده؟ - دختر است، عاطفه دارد، مادر است. تعجب می‌کند که چرا با حسن علیه السلام این کار را نکرد! - بابا چه شده؟ گفت عزیز دلم، راضی باش، خداوند امامت را در نسل این بچه قرار داده. دین با این بچه ماندگار است. یک گوشه‌ای از کربلا را برای زهرا علیها السلام بیان کرد. بابا، روزی که او را می‌کشند، تو هستی؟ نه. من هستم؟ نه. پدرش هست؟ نه. برادرش هست؟ نه. یعنی این بچه من گریه‌کن هم ندارد؟ اینقدر غریب است؟ این تعبیر پیغمبر صلی الله علیه و آله است، فاطمه من، «جِيلاً بَعْدَ جِيلٍ»، امتی بعد از امتی، مردمی بعد از امتی می‌آیند برای حسین تو گریه می‌کنند. پس معلوم می‌شود ما و دخترها و زن‌های ما را می‌دیده که به زهرا علیها السلام خبر داد. یقین دارم شما همین که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته هستید. چون شما را می‌دید.

در کامل‌الزیارات آمده که امام صادق علیه السلام می‌فرماید یواش هم که گریه کنید، مادرم زهرا علیها السلام صدایتان را می‌شنود. به‌به حسین من چقدر یار دارد. حسین من چقدر رفیق دارد. «يُتَّبِعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ»^۱، نه اینکه فقط اینجا با حسین علیه السلام باشید، «فِي الْآخِرَةِ» در قیامت هم کنار دستش هستید. نه اینکه در قیامت مقام رفیع حسین علیه السلام را به شما نشان بدهند و بگویند این همان است که عاشقش بودید و برایش گریه کردید. نه، شما را کنار ما قرار می‌دهند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید «تَكُونُوا مَعَنَا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى»^۲ ما را در هر مرتبه‌ای قرار بدهند، شما را نیز همانجا می‌آورند. شما از ما دور نیستید. اینطور نیست که شما را تا دم بهشت بدرقه کنیم و بگوییم این جایگاه‌تان، مرحمت عالی زیاد. ابداً هر جا برویم شما را با خودمان می‌بریم. بهشت شما،

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۳.

۲. ابراهیم: ۲۷ «يُتَّبِعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ».

۳. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳.

بهشت ماست. دل شما، دل ماست. رنج شما، رنج ماست. اشک شما، اشک ماست. حزن شما، حزن ماست.

جایگاه والای شیعه

شما چه مقامی دارید! روایتی دو صفحه‌ای است که دو سه جمله‌اش را می‌خوانم، «أَنْتُمْ السَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ وَ السَّابِقُونَ الْآخِرُونَ»^۱ شما از تمام پیشتازان زمان انبیاء، به طرف رحمت و بهشت خدا پیشتازتر هستید. سابقون این امت شما هستید. «قَدْ ضَمِنَّا لَكُمْ الْجَنَّةَ بِضَمَانِ اللَّهِ» برای شما بهشت را ضمانت می‌کنیم. چون خدا گفته از طرف من بهشت را برای این‌ها ضمانت کنید. «وَ ضَمَانَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» به به «أَنْتُمْ الطَّيِّبُونَ» شما شیعیان ما وجودتان، روح‌تان و قلب‌تان پاک است. آلودگی ندارید. گاهی در بیرون بدن دچار لغزش می‌شوید.

به ابراهیم لیلی گفت در قیامت با گناهان ما چه می‌کند؟ به نظرم سی تا آیه قرآن خواند. روایتش را یک بار نوشتم. دقیقا با استفاده از آن آیات نشان داد، تمام گناهان شما را برمی‌دارند و در پرونده دشمنان و غیرشیعه می‌گذارند و تمام عبادات آن‌ها را هم به شما منتقل می‌کنند. چون خدا هیچ کس غیر از شما را قبول ندارد.

«أَنْتُمْ الطَّيِّبُونَ» پاک هستید، ذات پاکی دارید. «وَ نَسَأُكُمْ الطَّيِّبَاتُ»، ذات دختران، زنان و مادران شما هم پاک است. اگر پاک نبودند ما اینجا چه کار می‌کردیم؟ ای مادران، خدا رحمت‌تان کند. بارک الله. شما نیستید، ولی خودتان به ما گفتید - مادر من هم این حرف را به من زد، مادر شما هم حتما گفته، یا رویش نشده بگویند - شیرخواره که بودیم، در عاشورا، ما را می‌بردید مجلس ابی‌عبدالله ع. شما گریه می‌کردید، ما هم در شش هفت ماهگی گریه می‌کردیم، یا از صدای گریه می‌ترسیدیم و گریه می‌کردیم یا هر دلیل دیگری. در زنانه زیر چادر شما، از یک طرف شیر می‌خوردیم، از طرف دیگر هم گریه می‌کردیم.



من غم مهر حسین با شیر از مادر گرفتم روز اول کامدم دستور تا آخر گرفتم در ادامه روایت آمده «و لَقَدْ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِقَنْبَرٍ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِ قَبْرِ كَفْت «أَبَشْرُ وَ بَشْرُ وَ اسْتَبَشِرُ» خوشحال باش که شیعه ما هستی، دیگران را هم که شیعه ما هستند، بشارت بده تا خوشحال باشند. «وَاللَّهِ لَقَدْ مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ» قنبر وقتی پیغمبر ﷺ داشت جان می‌داد، خودم بالای سر ایشان بودم «وَهُوَ عَلَى أُمَّتِهِ سَاحِطٌ» بر تمام امتش خشمناک بود «إِلَّا الشَّيْعَةَ» فقط می‌گفت شیعه. «أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ شَرَفًا» هر چیزی شرفی در خودش دارد «و شَرَفُ الْإِسْلَامِ الشَّيْعَةُ»، شرف اسلام، شیعه است، «أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ إِمَامًا» هر چیزی پیشوایی دارد «و إِمَامُ الْأَرْضِ أَرْضُ تَسْكُنُهَا الشَّيْعَةُ» پیشوای سرزمین‌ها آن سرزمین‌هایی است که شیعه در آن زندگی می‌کند «أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ سَيِّدًا» هر چیزی در این عالم آقایی دارد «و سَيِّدُ الْمَجَالِسِ مَجَالِسُ الشَّيْعَةِ» آقای همه جلسه‌های دنیا، جلسه‌های شیعه است. یعنی خاک بر دهان جلسات سازمان ملل. خاک بر دهان تمام جلسات کره زمین. جلسه شیعه پرقیمت‌ترین جلسه است. «وَاللَّهِ»، نمی‌توانم ادامه بدهم، بروم سراغ روضه.

روضه حضرت علی اکبر عليه السلام

یک عالم بزرگ مازندرانی که در نجف زندگی می‌کرد، پنج کتاب نوشته که اسم یکی از این کتاب‌ها آثارالحسین عليه السلام است. خودش می‌گوید یک آقای به نام ملاعباس در مازندران داشتیم. چاووش بود و حمله‌دار. وقتی زمینه برای سفر کربلا آماده می‌شد، یک پرچم «یا حسین» برمی‌داشت و در مازندران، در همان شهر خودمان، می‌گشت و می‌خواند هر که دارد هوس کرب و بلا بسم‌الله. می‌آمدند و با او به کربلا می‌رفتند. یک سال دیدند صدایش نمی‌آید. آن سال جوان‌ها آمدند در خانه‌اش. ملاعباس کربلا نمی‌روی؟ نه، گرفتار هستم. گفتند ما سی چهل نفر، با ذوق و شوق، دور هم جمع شدیم که برویم کربلا. با خودمان گفتیم حمله‌دار هم که داریم. گفت دلم می‌خواهد، والله گرفتار هستم. چه گرفتاری‌ای داری؟



گرفتاری‌اش را گفت. گفتند همین امروز حل می‌کنیم. گفت اگر حل می‌کنید که همین الان پرچم را برمی‌دارم و راه می‌افتیم.

ما الان کجا هستیم؟ در خود کربلا. قبر ابی‌عبدالله علیه السلام کجاست؟ امام هادی می‌گوید در قلب خودتان است. در دل خودتان است. دور نیست.

در یک منزل مانده به کربلا، هنگام عصر، گفت خیلی راه آمدید، خسته هستید. بنشینید، شام‌تان را بخورید و بخوابید. صبح می‌رویم. هوا که تاریک شد گفت جوان‌ها، آن چراغ‌ها که از دور را پیلی‌پیلی می‌زند را می‌بینید؟ چراغ‌های حرم است. می‌خواهید برویم؟ گفتند آره برویم. خسته هستیم که هستیم، اصلاً در راه بمیریم، طوری نیست. گفت بار کنید برویم. نزدیک که حرم رسیدند، گفت برویم زیارت کنیم؟ برویم. با همین گرد و غبار برویم. وارد حرم شدند. جوان‌ها گفتند ملاعباس، از مسافرهایی که قبلاً با تو آمدند، شنیدیم در این حرم خیلی خوب روضه می‌خواندی، بخوان. روضه‌ای هم بخوان که با آن سینه بزیم.

چقدر اهل بیت علیهم السلام عاشق شما جوان‌ها هستند! عاشق ما هم بودند. ولی ما داریم می‌رویم. پرچم را دارند به دست شما می‌دهند. ما دیگر نیستیم. گریه را دارند به شما منتقل می‌کنند. سال‌های بعد که دور هم نشستید و ما نبودیم، از ما یاد کنید. بگویید پیش از ما چه گریه‌کن‌هایی بودند!

ملاعباس گفت باشد. دفتر نوحه‌اش را به دستش گرفت. گفت جوان‌ها هیچ پیشنهادی ندهید. من خودم دفتر را باز می‌کنم ببینم چه روضه‌ای می‌آید. دفتر را باز کرد دید روضه علی‌اکبر است. خواند. خیلی گریه کردند. خیلی سینه‌زدند. گفت جوان‌ها بس است. برویم آنجایی که اتراق کردیم، بخوابید، وقت سحر به حرم می‌رویم. خسته بودند، خوابیدند. خواب‌شان سنگین بود. ملاعباس هم یک طرف افتاد. در عالم رویا، رویا که نه، مکاشفه، دید در اتراق را می‌زنند. بلند شد در را باز کرد. گفت من غلام هستم. غلام چه کسی هستی؟ گفت غلام حسین علیه السلام هستم. - «أمیري حسین و نعم الأمیر» غلام حسین یعنی پادشاه دنیا و آخرت - آقا گفته چند لحظه دیگر به دیدن شما می‌آید. کدام آقا؟ گفت



زیارت چه کسی آمدید؟ گفت ابی عبدالله علیه السلام می خواهد بیاید اینجا؟ نه، نه. بدو برو بگو ما الان می آییم. گفت ابی عبدالله علیه السلام گفته می آییم. حرف دیگری هم نیست. در عالم مکاشفه همه را بیدار کردم. گفتم بلند شوید.

غوغایی است! فقط دیدن چند تا مازندرانی رفته؟ نه. امام صادق علیه السلام می گوید وقتی دور هم که جمع می شوید ابی عبدالله علیه السلام از مقام «عند ربّه»^۱ نگاهتان می کند.

یک مرتبه در باز شد، غلام با یک دنیا ادب عقب ایستاد. چه کسی آمد! یوسف نبود، ابراهیم نبود، نوح نبود، جبرئیل نبود. گفت ملاعباس به سه دلیل آمدم. اول اینکه، همیشه هر کسی من را زیارت کند به دیدنش می روم. نه اینکه فقط دیدن شما آمده باشم. دیدن همه زوارم می روم. دوم اینکه، شبهایی که در مازندران روزه دارید، یک پیرمردی داخل نمی آید و بیرون کفشها را جفت می کند. وقتی برگشتید سلام من را به او برسانید. سوم اینکه، ملاعباس، سفرهای دیگری هم می آیی، اما دیگر در حرم من روزه علی اکبر را نخوان. مادرم زهرا علیها السلام می نشیند گوش می دهد. طاقت نمی آورد.

سه شبانه روز است در خیمه عمه ها و خواهرها نیامده. یکی به او گفت چرا نمی روی؟ گفت خجالت می کشم. از چی؟ گفت از اینکه نتوانستم آب بیاورم. نمی توانم بروم. آماده و سوار اسب شد. ابی عبدالله علیه السلام جلو نیامد. سکینه می گوید پدرم یک گوشه ایستاده بود. داشت نگاهش می کرد، مثل آدم محتضر نفس می کشید، اولین باری بود که دیدم چشمهای پدرم مثل آدمی که دارد می میرد، دور می زند. پدرم جلو نیامد. صدا در خیمه ها پیچید که علی اکبر دارد می رود. تمام زنان، دختران، خواهران و عمه ها از خیمه ها بیرون آمدند.

من مشکل زانو دارم، نمی توانم بایستم. بنا هم نداشتم امسال بایستم. اما برای علی اکبر و عباس و حسین علیهم السلام می ایستم. حتی اگر پایم قطع بشود، مهم نیست. چون الان دارد کمرش خم می شود.

۱. کامل زیارات، ص ۳۲۹.

تمام عمه‌ها، دخترها، حتی زنان اصحاب می‌گویند اکبر نرو. اگر بروی ستون زندگی ما کشیده می‌شود. نرو. از کل زن‌ها فقط مادرش بیرون نیامد. در حال مناجات بود. ای خدایی که یوسف را به یعقوب برگرداندی، علی اکبر می‌رود، او را برگردان. ای خدایی که اسماعیل را به هاجر برگرداندی، علی اکبر می‌رود، او را برگردان. ابی عبدالله علیه السلام جلو آمد. گفت ره‌ایش کنید. کوچه دادند، رفت. بابا می‌خواست به بدرقه‌اش برود، دید نمی‌تواند، روی خاک نشست. منتظر شد ببیند چه می‌شود.

یا رب مکن امید کسی را تو ناامید

رفت. بعد از یک جنگ سخت برگشت. با خود می‌گفت از پیغمبر صلی الله علیه و آله برایم گفتند، هر قدمی که برای زیارت حسین من بروید، ثواب هزار حج و عمره قبول شده دارد. بروم بابا را زیارت کنم. برگشت. پیاده شد. ابی عبدالله علیه السلام از روی خاک بلند شد. بچه‌اش را بغل گرفت. علی اکبر در گوش بابا گفت «الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي»^۱ آهسته گفت که خواهرها نفهمند. بابا مُردم. بابا آب. ابی عبدالله علیه السلام فقط گفت برو. یعنی اگر بایستی همش جگرم می‌سوزد، این حرف‌هایت من را می‌کشد. برو. رفت. صدایش آمد «يَا أَبَتَاهُ عَلِيَّكَ السَّلَامُ». چه شده بود؟ جنگ کشید به وسط لشگر. مُنْقَضُ گفت گناه عرب به گردنم اگر او را نکشم. بدبخت، چرا گناه عرب، گناه کل جهان افتاد گردنت. خودش را پشت سر علی اکبر رساند. وای مثل پدرش شد. با یک نیزه به پشت علی اکبر زد، نیزه از جلوی شکمش درآمد. بی‌طاقت بود، نمی‌شد دستش را به پشت ببرد. نیزه بلند بود، چاره‌ای نداشت. منقض پیچید جلو، دید خیلی توان ندارد، با یک تیر دهانش را نشانه گرفت. صورت پاره شد. خون ریخت روی چشم اسب. اسب نفهمید چه کار می‌کند. دوید به سمت لشگر دشمن. علی اکبر را به وسط لشگر دشمن برد. ابی عبدالله علیه السلام وقتی رسید، دید فقط دست است که بالا و پایین می‌رود.

۱. اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۱۳.



جلسہ نم

اشکارہ علم زمینی، ظلم بہ خود،

انیا و ائمہ علیہم السلام

اگر انسان بخواهد در نظام زندگی به چند کلمه‌ای که به نام علم یادگرفته متکی بشود، و با عقول و ارواح متصل به پروردگار ارتباطی پیدا نکند، و از آن‌ها کمک نگیرد، ظلم سنگینی را به خودش و به آن عقول و ارواح، که خدا از باب رحمت و احسان برای تأمین خیر دنیا و آخرت او قرار داده، روا داشته است.

این مقدمه را با آیه هفتم و هشتم سوره اعراف پیوند بزنیم. قیامت است. منزل اول، وزن کردن پرونده است. منزل دوم هم یک طرف بهشت است یک طرف جهنم. آیه هفتم را بررسی نمی‌کنیم. چون این آیه حساب کار شما را، که پرونده سنگینی دارید، بیان می‌کند. «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۱، مفلحون یعنی حیات بی‌مرگ، علم بی‌جهل، سعادت بی‌شقاوت، حیات بدون قطع شدن، این برای شماست.

اما «وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ»^۲ آن مردمی که پرونده‌شان سبک است و وزنی ندارد، «فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ» این‌ها کسانی هستند که تمام سرمایه‌های وجودی خود را در دنیا تباه کردند. این معنی خسارت است. چرا کل سرمایه وجودشان را تباه کردند؟ به خاطر یک کار «بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ» چون به نشانه‌ها و علائمی که برای آن‌ها فرستادم

۱. اعراف: ۸ «وَأُولَٰئِكَ يَوْمَئِذٍ لَّخَيْرٌ مِّنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».

۲. اعراف: ۹ «وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ».



ظلم کردند. به این عقول کامله و ارواح جامعه ظلم کردند. ظلمشان هم این بود که آمدند همه انبیا، ائمه علیهم السلام و وحی را از زندگی خود حذف کردند و همه عمر گفتند خودمان می‌دانیم. خودمان بلد هستیم. احتیاج به کسی نداریم. این‌ها به سبب کبری است که از حفظ کردن چند تا لغت و کلمه، به نام علم، برخوردار است. این ظلم است. و این ظلم باعث می‌شود که همه سرمایه‌های وجودی، در همین دنیا تباه شود. چون برای این‌ها سرمایه‌ای نمی‌ماند که در قیامت تباه شود.

اتصال به خداوند، سبب همنشینی با انبیا و ائمه علیهم السلام در قیامت

راه ارتباط با این عقول ملکوتیه و این انسان‌های عرشیه که وصل به حق هستند، چهار مسئله است. اگر این چهار مسئله تحقق پیدا نکند، وجودمان به آن‌ها گره نمی‌خورد. خود این چهار مسئله هم تعلیم آن‌ها به من است. هنوز متصل نشده، همه آن‌ها آمدند گفتند اگر می‌خواهید به این عقول و ارواح وصل شوید، به این علم و چند کلمه یاد گرفته از کتاب مغرور نشوید و اٹکا نکنید. این چهار حقیقت، سبب پیوند ناگسستنی انسان به این عقول می‌شود. طوری که در روز قیامت به آدم می‌گویند خیالت راحت باشد فَرَعَ اکبر تو را ترساند ﴿لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ﴾^۱ از حالا با دیدن شعله‌های دوزخ، دغدغه به خودت راه نده. تو برای دوزخ نیستی. برای کسانی دیگر هستی. آن‌ها کنارت هستند. خود من هم کنارت هستم، با شما هستم. این حرف خداست. همه انبیا من، صدیقین و شهدا، با شما هستند ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾^۲ در این محشر چه رفیق‌هایی کنارت هستند! چه نیکو هستند! تو تنها نیستی. انبیا، صدیقین، صالحین و شهدا هستند. و تو در زمره آن‌ها هستی.

۱. انبیا: ۱۰۳. ﴿لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ وَتَلْقَاهُمُ الْمَلَايِكَةُ هُنَا يَوْمَ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ﴾

۲. نساء: ۶۹



این اتصال یک چنین نتیجه عظیمی را به بار می آورد. این گونه آیات، مثل آیه ۸ سوره اعراف و آیه ۶۹ سوره نساء، را خیلی راحت باور کنید. چون و چرا کنارش نگذارید. بحث نکنید. خداوند کنار این دو آیه جای بحث و چون و چرا و شک و تردید قرار نداده. آرام باشید. راحت باشید. مثل آرامشی که وجود مبارک حضرت علی اکبر - که هم سن شما جوان ها بود - داشت. ابی عبدالله علیه السلام در راه رفتن به کربلا سرش را روی زین اسب گذاشت و خوابش برد. وقتی بیدار شد گفت «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۱، علی اکبر کنارش بود. گفت بابا، سفر بوی مرگ می دهد؟ فرمود آره پسر. ما می رویم و کل کاروان با شهادت به کام مرگ می افتد. گفت که پدر «أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ»^۲، ما در همه زندگی، متکی به حق نیستیم؟ حق یعنی خدا، وحی، انبیاء، صدیقین، شهدا و صالحین. «قَالَ بَلَى»، بله ما در همه چیز متکی به حق هستیم. این جوان هجده ساله به پدرش گفت «إِذَا»، «إِذَا» یعنی بنابراین «مَا نُبَالِي أَنْ نَمُوتَ مُحِقِّينَ» هیچ باکی از مردن نداریم.

جوان های عزیز، من خیلی عاشقتان هستم. در حالی که شما را نمی شناسم. درخواستی هم از شما ندارم. یک نان و پنیری خدا داده، دارم می خورم و بعد هم می روم. درخواستی از شما ندارم، که مثلا بگویند این آخوند عاشق ماست پس برویم ببینیم که کاری دارد تا انجام بدهیم. نه، من هیچ کاری ندارم. هیچ چیزی هم نمی خواهم. فقط یک چیز می خواهم، نه از شما، این را بالای سی سال است بین خودم و خدا می گویم. او می داند. روز تاسوعاست، منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله است، دروغ نمی گویم. آن یک چیز این است که به خدا گفتم موکل مرگ را که فرستادی، پیش از اینکه جان من را بگیرد، روی کل پرونده من یک قلم قرمز بزن، بگو شتر دیدی ندیدی. هیچ وقت نگفتم نماز دارم، روزه دارم. اصلاً. یک قلم قرمز، همین. من هیچ خواسته دیگری در دنیا ندارم. بارک الله باباطاهر، چه چیز خوبی با زبان شعر به ما یاد دادی!

۱. بقره: ۱۵۶. «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۹.

از آن روزی که ما را آفریدی به غیر از معصیت چیزی ندیدی
خداوندا به حق هشت و چارت ز ما بگذر، شتر دیدی ندیدی

این قَسَمی که در بیت دومش آمده، خدا به عزّت و جلالش قسم خورده، اگر کسی من را اینطور قَسَم بدهد، رد نمی‌کنم. قبول می‌کنم. خدایا، از ما بگذر شتر دیدی ندیدی، برای تو کاری ندارد.

یک روز بعد از ظهر تلفن زنگ زد. برداشتم. استاد باکرامت، عالم کم‌نظیر، فیلسوف الهی، علامه جعفری بود. گفت حسین کاری نداری؟ گفتم نه، امرتان؟ گفت بیا خانه ما. رفتم. تنها بود. گفت امشب ساعت دوازده، من را به خاطر بیماری به اروپا می‌برند. احتمال می‌دهم که دیگر برنگردم. می‌خواستم یک چیزی به تو بدهم و یک چیزی هم بگویم. یک پولی را به من داد و گفت این را چهار قسمت کن، بعد از رفتن من هر جا که خودت صلاح دیدی هزینه کن. گفتم چشم. گفت چیزی که می‌خواستم بگویم این است، ما از سال پنجاه با هم رفیق بودیم، رفت و آمد هم با هم زیاد داشتیم و من را می‌شناسی. درست است؟ گفتم بله. گفت کسی را غیر از تو نداشتیم که این را به او بگویم. خیلی از اساتید دانشگاه با من رفیق هستند. خانواده‌ام هم هستند. ولی جای این حرف تو هستی. فرمود من تا الان نماز و روزه قضا ندارم، حج را رفتم و در عبادت هم بدهی ندارم. اما الان که دارم می‌روم همه عباداتم را کنار گذاشتم. گفتم بروید، نمی‌خواهم کنار من باشد. هیچ امیدی به شما ندارم. چند سال در قم درس خواندم، بعد رفتم نجف. بزرگترین استادها مثل آقاشیخ مرتضی طالقانی، آیت‌الله‌العظمی خوئی - این آدم کم‌نظیر در علم - را دیدم. الان که می‌خواهم بروم خارج، به عمر تحصیل هم گفتم بروید کنار، هیچ امیدی به شما هم ندارم. تا الان که ۷۳ یا ۷۴ سالم است، به خیلی طلبه و دانشگاهی درس دادم که به وسیله زبان من با اسلام، حکمت و قرآن آشنا شدند. به آن‌ها هم گفتم شما هم من را رها کنید، کنار بروید، ابدأ امیدی به شما ندارم. بعد به من گفت حسین، می‌دانی امید صددرصد من در قیامت، که هیچ نگرانی نسبت به آن ندارم چیست؟ گفتم نه استاد. گفت امیدم فقط به ابی‌عبدالله علیه السلام است.



به هیچ قیمتی حاضر نیستیم تو را رها کنیم. در همین چند روز، این طرف و آن طرف، در بیرون کشور به شیعیان، در حال سینه‌زدن حمله کردند، لت‌وپارشان کردند. سریع آمدند دوباره حسینیه و مسجد را تمیز کردند و عزاداری‌ها را از سر گرفتند. به هیچ قیمتی رهایت نمی‌کنیم.

راه‌های اتصال به خدا

آن چهار تا حلقه اتصال را، که بزرگترین اهل قرآن، اهل نبوت و اهل ولایت اهل بیت علیهم السلام، براساس آیات و روایات بیان کردند، به ترتیب برای شما مطرح می‌کنم.

اول «ترک المعاصی»^۱، که بسیار مهم است و در قرآن شأنی دارد، آن عقول کلیه و ارواح طیبه متصله دوست ندارند ما گناه کنیم. چه مالی، چه بدنی، چه زبانی، چه غریزی. دوست ندارند. «و هذا هو الذی بُئِیَ علیه قِوَامُ النِّقَوی و أُسِّسَ علیه اسَاسُ الآخِرَةِ و الْأُولَى و مَا تَقَرَّبَ الْمُتَقَرَّبُونَ بِشَیْءٍ أَعْلَى و أَفْضَلَ مِنْهُ»، پایه‌های تقوا روی ترک گناه است. ریشه‌های خیر دنیا و آخرت روی ترک گناه است. و بندگان مقرب خدا در این عالم چیزی را برتر و شریف‌تر از ترک گناه نمی‌شناختند. گناه خلأ ایجاد می‌کند. زندان‌ها را پر می‌کند. بار سنگینی روی دوش ملت می‌گذارد. عقل و روح را می‌کشد. دل پدر و مادرها را می‌سوزاند. خانواده‌ها را از هم می‌پاشد. خیلی خطرناک است.

دوم «الاشتغال بالطاعات»، اطاعت از خدا، رسول خدا صلی الله علیه و آله و ولی خدا را شغل خود قرار دهید. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۲

سوم «عدم الغفلة»، هیچ جایی خدا را فراموش نکنید. حلال و حرام، و حسنات الهیه را فراموش نکنید.

۱. تذکرة المتقین، ص ۱۵.

۲. نساء: ۵۹. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ إِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»

چهارم «الْحَزَنُ الدَّائِمُ» نسبت به گذشته و آینده‌تان واقعا غصه‌دار باشید. خدایا، با این گذشته‌ای که من داشتم، نمی‌دانم چه وضعی خواهم داشت. خدایا، از آینده نگران هستم. نکند از تو بپرّم. غصّه دارم. خدا فرموده «انا عند المنكسرة قلوبهم»^۱، اگر من را می‌خواهید پیدا کنید، جای من در دل‌های شکسته و غصّه‌دار است. آن‌ها که نسبت به گذشته و آینده‌شان غصّه می‌خورند و این غصّه همیشه با آن‌هاست. چه زمانی برطرف می‌شود؟ خداوند می‌فرماید وقتی در بستر افتادند و نفس‌های‌شان به آخر می‌رسد، فرشتگانم را نازل می‌کنم ﴿تَنْزِلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾^۲ که قبل از اینکه جانشان را بگیرند، بگویند «أَلَا تَخَافُوا» ترس تمام شد «وَأَلَا تَحْزَنُوا» غصّه تمام شد.

اتصال به خداوند، سبب همنشینی با انبیا و ائمه علیهم‌السلام در قیامت

یک روایت هم برای کسانی که امسال آمدند بگویم. چون نسل به نسل یک عده می‌میرند، یک عده‌ای هنوز جلسه را ادامه می‌دهند. یک عده‌ای هم جدید می‌آیند. خدا به ملک‌الموت می‌گوید عمر این بنده من تمام است. برو از او اجازه بگیر. همینطوری نرو بالای سرش که جانش را بگیری. سلام کن، اجازه بگیر، اگر اجازه داد جانش را بگیر. ائمه علیهم‌السلام می‌گویند شما نمی‌توانید ببینید چه اتفاقاتی برای محتضر می‌افتد. شما فقط می‌بینید که یکی نفس‌هایش به آخر می‌رسد. اما نمی‌دانید چه مسائلی در جریان است. او خودش می‌بیند. ملک‌الموت می‌آید. «السلام علی اهل بیت رسول الله»^۳ به من گفتند به تو سلام کنم و اجازه بگیرم که آیا اجازه می‌دهی جانت را قبض کنم. می‌گوید خیر. بارک الله به قدرت شما. خیلی جالب است! آدم خیلی شجاعانه به ملک‌الموت می‌گوید خیر، اجازه نمی‌دهم جان من را بگیری. چرا؟ امام صادق علیه‌السلام می‌گوید نیت او این است بیشتر بماند و

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۵۳.

۲. فصلت: ۳۰. ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَكْفُرُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ قُوعِدُونَ﴾

۳. قمی شیخ عباس، الانوار البهیة، ص ۱۶.



بیشتر عبادت کند. به این خاطر می‌گوید نه. ملک‌الموت عرض می‌کند خدایا شنیدی، می‌گوید نه. خطاب می‌رسد عیب ندارد، پرده را کنار بزن، جایش را به او نشان بده. پرده کنار می‌رود. چه چیز را نشان می‌دهد؟ آیه را ببینید و «أَبْشُرُوا»^۱ هنوز درون بهشت نرفتند، بهش می‌گویند مژده بهت می‌دهیم، «وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»، یادت هست، آن وقت که سرپا بودی، چقدر خدا در قرآن وعده بهشت داده بود؟! آن بهشت این است. حالا جانت را بگیرم؟ می‌گوید خیر. عجب روح بزرگی دارید! یعنی بهشت را هم می‌بینید، ولی نمی‌خواهید بمی‌رید؟ نه. ملک‌الموت می‌گوید خدایا شنیدی، جایش را هم نشان دادم. نمی‌آید. خداوند می‌گوید پرده دوم را بزن کنار رفیق‌هایش را نشان بده. پرده دوم کنار می‌رود، پیغمبر صلی الله علیه و آله، زهراء علیها السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام، امام مجتبی علیه السلام، زین‌العابدین علیه السلام، امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام تا امام عصر علیه السلام را می‌بینند، چهارده معصوم علیهم السلام را می‌بینند، ولی به ابی‌عبدالله علیه السلام خیره می‌شود. می‌گوید ملک‌الموت چرا معطل می‌کنی؟ من را ببر.

روضة حضرت عباس علیه السلام

نمی‌خواهید گریه‌هایتان را برای فردا بگذارید؟ نه. چون وقتی آمد بالای سر قمر بنی هاشم علیه السلام «فَبَكَى الْحُسَيْنُ علیه السلام لِقَتْلِهِ بُكَاءً شَدِيداً»^۲ این اولین بار بود حسین علیه السلام به شدت گریه می‌کرد. در آن شعرهایی که قبل از من می‌خواند می‌گفت بلند شو برویم. من آنجا گفتم چطورى بلند شود؟! دست که ندارد، فرق که ندارد، چشمش را که با تیر زدند، چطورى بلند شود برود. حسین جان.

عباس علیه السلام به دنیا آمد. امیرالمؤمنین علیه السلام مشغول کشاورزی بود. یک کسی از خانواده دوید و گفت علی جان خانمت فارق شد. بچه پسر است. بیل و کلنگ و طناب، همه را

۱. فصلت: ۳۰. «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَكْفُرُوا وَلَا تُجْرَبُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ».

۲. اللهوف علی قتلى الطفوف، ص ۱۱۸.

ریخت و دوید. ائمه ما خیلی باادب و باصلابت راه می‌رفتند. ولی دوید. یعنی به طرف عباس من بدوید. عباس من را عادی نگیرید. چون می‌دانستند علی علیه السلام می‌آید، در خانه را باز گذاشته بودند. آمد کنار بستر مادر نشست. اما مدام نفس نفس می‌زند. نفس‌زدنش که تمام شد، به کسی نگفت بچه را به من بده. خودش خم شد، قنداقه را برداشت. به قلبش چسباند. نگاهش کرد. تا حالا این یک کلمه را از علی علیه السلام نشنیدید. اولین بار است. نگاه کرد سرش را بلند کرد گفت خدایا، چه نعمتی به من دادی! حیف که عمرش کوتاه است! چه نعمتی به من دادی! مادر اندازه‌ی عرش شاد است، من که زهراء علیها السلام نیستم. اما برای علی علیه السلام عجب بچه‌های آوردم! امام من چقدر شاد است! امّا ام‌البینین خیلی زود خوشحالیش پرید.

چهار سالش شد. یک روز صدایش زد، گفت عباس جان، یک خرده برای بابا صحبت می‌کنی؟ گفت بابا، از چه صحبت کنم؟ عزیز دلم، از عالم معنا. گفت چشم. بیایم روی دامنت بنشینم؟ منبر می‌خواهی؟ وقتی می‌خواهم صحبت کنم، باید منبر باشد. گفت بلند شو بیا بشین. آنچنان خداپرستی‌ای برای علی علیه السلام گفت! آنچنان متنی برای پروردگار گفت! که علی علیه السلام لذت برد. این چهار ساله دست همه علمای عالم را در خدا شناسی بسته. گفت عزیز دلم، کامل صحبت کن. توحید گفتن کنار علی علیه السلام خیلی عقل می‌خواهد. عباس علیه السلام این عقل را داشت. تمام شد.

ده سالش شده. صدایش کرد گفت عزیزم، می‌دانی موضع من نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله چیست؟ عباسم، من نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله در کمال فروتنی بودم، در کمال تواضع بودم، تا زنده بود، حرف نمی‌زدم. عباس جان، به شدت گوش به فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم. آزادی تو از امروز به بعد که ده ساله هستی، تمام شده. عزیز دلم، از امروز به بعد موضع تو برای حسین من، باید موضع من برای پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد. یعنی عباس، تو هم وزن من هستی، حسین زهراء علیها السلام هم وزن پیغمبر صلی الله علیه و آله است. در کربلا، کنار علقمه، علی علیه السلام را تکه‌تکه کردند، نه عباس علیه السلام را. علی علیه السلام این را گفت و رفت.



دو سه روز بود ابی‌عبدالله علیه السلام می‌دید هر وقت خودش می‌رود بالای اتاق می‌نشیند، قمر بنی‌هاشم علیه السلام می‌آید دم در می‌ایستد. هر وقت می‌نشیند، عباس علیه السلام بلند می‌شود. هر وقت سوار می‌شود، عباس علیه السلام پیاده می‌شود. صدایش زد. گفت عباس جان، اتفاقی افتاده؟ گفت حسین جان، بابا یک چیزهایی را به من گفت که معلوم شد من غلام تو هستم، نه برادرت. ما چه کاره هستیم؟ غلام حلقه به گوش. عجب منصبی خدا به ما داده! خدایا، در قیامت ما را با همین اسم صدا بزن. بگو نوکرهای حسین من کجا هستند؟ غلام‌ها کجا هستند؟ بیایند. هیچ لقب دیگری نمی‌خواهیم. هیچی. آن لقبی که می‌ماند همین است. آن لقبی که کار می‌کند همین است.

شب ۲۱ رمضان شد. بی‌حال می‌شد، به حال می‌آمد. چشمش بسته می‌شد، باز می‌شد. لحظات نزدیک به رفتنش است. چشمش را باز کرد، حسین کجاست؟ گفتند آقا کنار شما است. یک نگاهی کرد، دوباره از حال رفت. دوباره به حال آمد. عباس کجاست؟ گفتند سرش را به دیوار گذاشته دارد گریه می‌کند. گفت بیاوریدش. چه کسی عباس علیه السلام را آورد؟ چه کسی باید برود عباس علیه السلام را بیاورد؟ زینب علیه السلام آمد. زیر بغل عباس علیه السلام را گرفت. پدر با تو کار دارد. عباس علیه السلام آمد. عباس جان کنار من بنشین. عباس، تو پسر علی هستی. اما این حسین، پسر فاطمه زهراء است. عباس جان، فقط کربلا، همین. حسین جان، دستت را به من بده. عباس جان، دستت را به من بده. دست قمر بنی‌هاشم علیه السلام را گذاشت در دست ابی‌عبدالله علیه السلام. عباس و حسین. وای، چه وفاداری ای کرد!

یک سری با هم به مدینه برویم. برمی‌گردیم کربلا. کاروان اُسرا به مدینه برگشت. هر روز یک دسته از زنان بنی‌هاشم با حالت عزاداری به خانه زینب کبری علیه السلام می‌رفتند. می‌نشستند. خوب گریه می‌کردند. دوباره با حالت عزاداری بلند می‌شدند به حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آمدند. بعد به هم می‌گفتند برویم خانه ام‌البنین علیه السلام. می‌رفتند آنجا، می‌نشستند و گریه می‌کردند. یک روز ام‌البنین علیه السلام به این دسته عزادار گفت امروز می‌خواهم به دیدن زینب علیه السلام بیایم. گفتند عالی است. به زینب کبری علیه السلام گفتند ام‌البنین علیه السلام می‌خواهد به دیدن‌تان بیاید. گفته

همراهی با صادقین در دنیا و آخرت

می‌خواهم بروم به زینب علیها السلام تسلیت بدهم. زینب کبری علیها السلام به یک خانمی گفت سریع برو بگو نیاید. به خانه من نیاید. به همه زن‌ها گفت بلند شوید سریع به خانه‌هایتان بروید و لباس سیاه بپوشید. این لباس‌های سیاه یادگار کربلا است. این پیراهن سیاه یادگار زین العابدین علیه السلام است. یادگار زینب علیها السلام است. خانم‌ها، پیراهن‌ها را که مشکی کردید، گوشواره‌ها، انگوها و گردن‌بندها را که درآورید، به دیدن ام‌البنین علیها السلام می‌رویم. با زینت نمی‌شود. مادر چهار شهید است. به ام‌البنین علیها السلام گفتند. می‌دانست یک ربع بیست دقیقه دیگر دسته می‌رسد. آمد دم در کوچه ایستاد. یعنی عزادار احترام دارد. یعنی دسته احترام دارد. زینب کبری علیها السلام گفت تا از خانه بیرون رفتیم، دو کار بکنید، تا در خانه ام‌البنین علیها السلام محکم به سینه بزنید. و محکم ناله بزنید. بنیانگذار این دسته‌ها و سینه‌زنی‌ها زینب علیها السلام است. تا به خانه ام‌البنین علیها السلام رسیدند، زینب علیها السلام دم داد که دسته هم دم بدهد. وا اخاه، وا عباسا، وا اخاه، وا عباسا، همه می‌گویند. ام‌البنین علیها السلام دم را عوض کرد و اماما، وا حسینا، وا اماما، وا حسینا. به زینب علیها السلام گفت ابی‌عبدالله علیه السلام کجاست؟ برنگشته؟ نه. خانم‌ها رفتند. ام‌البنین علیها السلام به تعدادی از خانم‌ها گفت بشینید می‌خواهم روضه بخوانم. این روضه برای ام‌البنین علیها السلام است. اگر مادر روضه بخواند، جالب است. این شعر را سرود:

«یا من رأی العباس کَرَّ علی جماهیر النقد»^۱ ای کسانی که بچه من را دیدید، به تنهایی به یک جمعیت سی هزار نفری پست حمله کرد.

«و وراه من ابناء حیدر کلّ لیث ذی لبد» جلوی روی او، اول سه تا برادرش جنگ کردند. شما در کربلا بودید و دیدید که بچه من اول سه تا برادرش را فدای حسین علیه السلام کرد، بعد خودش رفت.

«أنبت» خودم که کربلا نبودم. خبر جدیدی که کاروان به من داده این است «انّ ابني أصیب برأسه» گفتند با عمود به فرق بچه‌ات زدند، نه با شمشیر. به من خبر دادند «مقطع

۱. سفینة البحار، ج ۳، ص ۳۰۸.



ید» دو تا دست‌هایش را می‌گوید قطع کردند، نمی‌گوید بریدند. نمی‌دانم چطوری این دست‌ها را قطع کردند؟

«ویلی» وای بر من مادر از این داغ «علی شبلی أَمال برأسه ضرب العمدة» از دور عمود را بلند کردند و با عجله دویدند. بچه‌ام دست نداشت دفاع کند. خاک در دهانم. این عمودی که زدند، سر بچه‌ام را با گردنش یکی کرد. از هفده تا سری که جدا کردند فقط سر عباس را جدا نکردند، چون سر نمانده بود، با سینه یکی شده بود.

«لا تدعونی ویک أم البنین» خانم‌ها از امروز به بعد دیگر به من أم البنین نگویند. اسم أم البنین را که می‌آورید

«تذکرینی بلیوث العرین» من را یاد چهار تا بچه‌ام می‌اندازید. نگویند أم البنین.

«یا لیت شعری» ای کاش می‌دانستم «أکما أخبروا» این خبرهایی که به من دادند درست است.

«بأنَّ عَبَّاسًا قَطِيعَ الیمین» بچه‌ام بی‌دست شد.

گفت حسین جان می‌خواهم بروم. اگر می‌شود یک مشک آب بیاور. آمد توی خیمه‌ای که مشک‌ها ریخته بود. دید این دختر کوچک‌ها و بچه‌ها پیراهن‌شان را بالا زدند شکم را روی نم‌ها می‌گذارند. عمو را دیدند.

جلسہ دہم

پاکي قرآن و صادقين، قدرت

مودت صادقين

مودت اهل بیت علیهم السلام ما را به شفاعتشان می‌رساند

زبان عرشی، ملکوتی و الهی حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام یک سفارش بسیار پرمفعت به ما دارد. جمله‌بندی مطلب نشان می‌دهد که حضرت می‌دانستند امثال ما به این سفارش گوش می‌دهند، دل می‌دهند، قبول می‌کنند و اجرا می‌کنند. اگر به این سفارش عمل شود، علاوه بر آثار دنیایی که در اخلاق، اعمال، کردار، باطن، و ظاهر ما ظهور پیدامی‌کند، یک نتیجه عظیم آخرتی هم دارد. البته نگاه حضرت به فرجام مسئله است. کل سفارش یک خط است. «الزُّمُوا مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»^۱؛ پایبند به مودت ما باشید. چرا نفرمودند «الزُّمُوا محبتنا اهل البیت»، حضرت این کلمه مودت را از قرآن گرفتند. خداوند در سوره شوری به مودت اهل بیت علیهم السلام سفارش می‌کند. مودت یعنی به محبت تنها قناعت نکنید. محبت هم گوهر است. گوهری پرقیمت که روزی هر قلبی نیست. با همه این اوصاف، محبت پیمودن نصف راه است، و نصف راه، انسان را به مقصد و نتیجه نمی‌رساند. مودت، محبت همراه با عمل به فرهنگ اهل بیت علیهم السلام است. این بخش از سفارش حضرت را در ذهن مبارک و باطن پاک خود داشته باشید.

۱. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۹۱ «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الزُّمُوا مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّهُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ وَ هُوَ يَوَدُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ دَخَلَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِنَا وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَنْتَفِعُ عَبْدٌ بِعَمَلِهِ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ حَقَّنَا».



غیر از حضرت مسیح علیه السلام تمام انبیاء خدا، زن و بچه و اهل بیت داشتند. درباره اهل بیت هیچ پیغمبری، به هیچ امتی سفارش نشده. آیات قرآن مجید را در مورد تمام انبیاء تا زمان مسیح علیه السلام ببینید، به اهل بیت هیچ پیغمبری سفارش نشده. به انبیائش می گفت به امت های خود بگویید ﴿لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾^۱ ما در مقابل جان کندن مان برای هدایت شما پاداش نمی خواهیم، چون پاداش کار ما به دست شما نیست. قدرتش را ندارید که پاداش ما را بدهید. به امت ها بگویید پاداش رسالت، زحمت و نبوت ما فقط بر عهده خداست.

اما نوبت پیغمبر صلی الله علیه و آله که می رسد، ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۲ این خواسته خداست، به امت بگو اگر می خواهید پاداش ۲۳ سال زحمت من را بدهید، اگر می خواهید حق من را رعایت کنید، اگر می خواهید در مقابل این همه زحمت ها، رنج ها و مصائبی که تحمّل کردم، دلم را خوش کنید. «الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» به اهل بیت من محبت داشته باشید. و به اهل بیت من اقتدا کنید. در آیه دیگری به پیغمبر صلی الله علیه و آله می گوید به مردم بگو که تمام سود این عشق و اقتدای به اهل بیت در جیب خودتان می رود ﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ﴾^۳ من برای خودم هیچ چیزی نمی خواهم. این مودت اهل بیت من برای شما.

اراده خدا بر پاک بودن اهل بیت علیهم السلام

خداوند پاکی مطلق است

در دو سه کلمه بگویم اهل بیت علیهم السلام چه کسانی هستند؟ منظورم تعدادشان نیست. منظورم هویت شان است. در قرآن مجید آیاتی که با فعل تسبیح شروع شود، کم نیست. یا به صورت

۱. انعام: ۹۰ ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَّتْهُمْ آفْتِدَةٌ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾.
۲. شوری: ۲۳ ﴿ذَٰلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾.
۳. سبأ: ۴۷ ﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾.



فعل ماضی است ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾^۱ یا به صورت فعل مضارع که دلالتش بر این است که تسبیح تا قیامت ادامه دارد. ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾^۲

این آیات خیلی عجیب است. پروردگار می گوید هویت تمام موجودات عالم تسبیح من است. به این معنا که فریاد می زنند، خداوند هیچ عیب و نقصی ندارد. تسبیح یعنی منزه دانستن وجود مقدس خداوند از هر عیب و نقصی. کمال مطلق است. جلال مطلق است. جمال مطلق است. زبان همه موجودات عالم، اقرار به این حقیقت دارد. و این اقرارشان همراه با شعور است. شعورش هم در سوره نور ببینید. وقتی تسبیح موجودات را بیان می کند. در آیه می فرماید ﴿قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ﴾^۳، تمام موجودات عالم، درحالی که شعور دارند، من را منزه از هر عیب و نقصی می دانند. فریاد می زنند که من، پاکی مطلق هستم.

قرآن پاکی مطلق است

اما من خدا، که تمام موجودات عالم، پیوسته به پاکی مطلق من اقرار می کنند، یک کتاب برای شما فرستادم. هر سخنی درباره قرآن من بگویید، مردود است. بگذارید خودم بگویم قرآن چیست. «کَلَّا»، «كَلَّا» یعنی حرف های تان را دور بریزید. نسبت به کتاب من نظر ندهید. کوچک هستید. فهم بالایی ندارید. خودم قرآنم را برای شما تعریف می کنم. «كَلَّا» همه تعریف های شما را رد می کنم ﴿كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ﴾^۴ کتاب من اخطار است. انذار است. هشداردهنده، بیدارکننده، و بیناکننده است. همه این ها در لغت «تَذْكِرَةٌ» است، به شما زور

۱. حشر: ۱ صف: ۱ ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.

۲. جمعه: ۱.

۳. نور: ۴۱ ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَوَّافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ

بِمَا يَفْعَلُونَ﴾.

۴. عبس: ۱۱.

نمی‌گوییم. ﴿فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ﴾^۱ اگر تأمین خیر دنیا و آخرت‌تان را می‌خواهید به این هشدار گوش دهید. اگر نمی‌خواهید هم که نمی‌خواهید. در جمعیت دنیا، ما خواستیم گوش بدهیم. تا حدی هم گوش دادیم. ﴿فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ﴾^۲ من این قرآنم را در صفحات ملکوتی با ارزش قرار دادم ﴿مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ﴾^۳ کتابم دارای رفعت و پاکی نهایی است. شما در این کتاب هر چه می‌بینید پاکی است.

اهل بیت علیهم‌السلام پاکی مطلق هستند

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۴ من فکر می‌کنم این اراده، اراده فعل است، یعنی کاری به طرف مقابلش ندارد. می‌گوید اراده کردم شما اهل بیت علیهم‌السلام در کمال پاکی باشید و هیچ آلودگی فکری، روحی، عملی و اخلاقی به شما راه نداشته باشد، ﴿لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا﴾^۵، ما طلبه‌ها می‌دانیم «أَنْ يَتَّطَهَّرُوا» تاویل به مصدر می‌رود می‌شود «طهارتهم»، این‌ها کسانی هستند که به طهارت وجودی، فکری، عقلی و عملی خودشان عشق می‌ورزند، چون از این طهارت لذت می‌برند، «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ» من عاشق این‌ها هستم. من پاک، قرآن پاکم، اهل بیت پاکم، عشق کاملم به این اهل بیت علیهم‌السلام.

۱. عیس: ۱۲.

۲. عیس: ۱۳.

۳. عیس: ۱۴.

۴. احزاب: ۳۳ ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾

۵. توبه: ۱۰۸ ﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾



مودت اهل بیت (علیهم السلام) ما را به شفاعت شان می‌رساند

حالا روایت ابی‌عبدالله (علیه السلام) برای شما روشن شد. پایبند عشق و اقتدای به ما باشید. دنباله کلام حضرت این است «فَإِنَّهُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ وَ هُوَ يَوَدُّنَا»^۱ کسی که وارد قیامت بشود و بوی مودت ما را بدهد، به هر مقداری که توانسته، «لَا يَكْفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»^۲

قدرت مودت شهدای کربلا

قدرت مودت عده‌ای در حدی بوده که از تمام موانع عبور کردند و به کربلا رسیدند. از کوفه آمدند، با اینکه جاده‌ها بسته بود. از بصره آمدند، با اینکه راه‌ها پر از جاسوس بود. از مکه آمدند. مودت در حدی بوده که این‌ها را از تمام موانع عبور داد و رسانده به کربلا. دیروز عصر، یعنی روز نهم، امام کنار خیمه نشسته بودند و به بیابان نگاه می‌کردند. دیدند یک آدم یک پا در حال آمدن است. امام از جا بلند شد، به استقبالش رفت، و او را در آغوش گرفت. فرمود چرا با این یک پا آمدی؟ گفت حسین جان، بیست سال پیش در جنگ صفین، کنار پدرت، یک پای من به بهشت رفت. وقتی شنیدم به کربلا آمدی، به زن و بچه‌ام گفتم به کربلا می‌روم. گفتند مگر قرآن ندارد «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ»^۳، من خدا جنگ را از آدم لنگ

۱. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۹۱ «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الزُّمُوا مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّهُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ وَ هُوَ يَوَدُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ دَخَلَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِنَا وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَنْتَفِعُ عَبْدٌ بِعَمَلِهِ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ حَقَّنَا».

۲. بقره: ۲۸۶ «لَا يَكْفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ».

۳. فتح: ۱۷ «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يَعدُّهُ عَدُوًّا لِلَّهِ».

برداشتیم. گفتم خدا گفته، ولی به من نگفته که جنگ کنار حسین علیه السلام را از عهده تو برداشتم. حسین جان، شب‌ها راه آمدم، صبح‌ها در چاله‌چوله‌ها پنهان شدم تا من را نبینند. حالا به مقصد رسیدم. حسین جان، غرق در لذت هستم. این یک آدمی که قدرت مودتش زیاد است.

قدرت مودت عزاداران ابی عبدالله علیه السلام

الان سال‌ها از کربلا گذشته و میدان کربلا وجود ندارد. کسی که نمی‌تواند به یاری امام برود، ولع دارد، حرص دارد. مدام به این و آن می‌گوید محرم نزدیک است. سیاه‌پوشی‌ها کم‌کم شروع می‌شود، چی کاره هستی؟ می‌دانی چه کاره هستم، می‌خواهم بنشینم برایش گریه کنم، سینه بزنم، زنجیر بزنم. می‌خواهم بدون اینکه اندازه‌بگیرم، برای او خرج کنم. این نتیجه مودت است. اگر نتیجه مودت نیست، پس نتیجه چه چیزی است.

عزاداری کردن ما اقتدای به تمام انبیا است. چون همه انبیا گریه کردند. اقتدای به همه فرشتگان است، چون همه گریه کردند. اقتدای به جنّ مؤمن است، چون گریه کردند. اقتدای به پیغمبر صلی الله علیه و آله است، چون گریه کرد. اقتدای به صدیقه کبری علیها السلام است، چون گریه کرد. این یک نوع اقتدا است. نمازی که براساس فقه اهل بیت علیهم السلام می‌خوانیم، یک نوع مودت است. خمسی که براساس فقه اهل بیت علیهم السلام می‌دهیم، یک نوع مودت است. کارهای خیری که می‌کنیم مودت است.

بچه هنوز به دنیا نیامده، می‌آیند می‌پرسند اسمش را چه بگذاریم؟ من پنجاه سال است با این مسئله روبرو هستم. می‌گویم بچه‌ات چیست؟ می‌گوید پسر. می‌گویم بگذار حسین. می‌گوید اسم برادرم حسین است. می‌گویم باشد. اسم بابام حسین است. می‌گویم باشد. می‌گوید دختر است، اسمش را چه بگذارم. می‌گویم فاطمه. من پنجاه سال است با این سؤال روبرو هستم. اگر این مودت نیست، پس چیست؟



مودت اهل بیت علیهم السلام ما را به شفاعت شان می‌رساند

ما در حد گنجایش خودمان غرق در مودت هستیم، ولی نمی‌دانیم. باید یک نفر مثل من طلبه بیاید توضیح بدهد تا قلب شما هم آرامش پیدا کند و بدانید حرف ابی‌عبدالله علیه السلام در شما تحقق پیدا می‌کند «فَإِنَّهُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ يَوْمُئِذٍ نَا» هر کسی وارد قیامت شود و بوی مودت ما را بدهد «دَخَلَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِنَا» جفت ما می‌شود. «شَفَع» یعنی جفت. در قرآن هم داریم «وَالشَّفَعِ وَالْوَثْرِ»^۱، «شَفَع» یعنی جفت. «وَوَثْر» یعنی فرد. کسی که اهل مودت ما نیست، در قیامت تک و تنها است. وثر است. غریب است. بیگانه است. کسی به او توجه نمی‌کند. یار ندارد. کمک‌کار ندارد. ولی کسی که اهل مودت ماست، شانه‌به‌شانه ما و جفت ماست.

برای اینکه روایت را قوی‌تر بگیرید یک آیه بخوانم. وای این آیه در قرآن چه آرامشی به ما می‌دهد! «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»^۲ من در قیامت شما را تنها صدا نمی‌زنم. می‌گویم شیعه، با حسین علیه السلام بیا جلو. این آیه است، روایت نیست. می‌گویم شیعه، با علی علیه السلام بیا. شیعه، با زهرا علیه السلام بیا. این قرآن است.

بنابراین ما در حقیقت وصل به منابعی هستیم که پاک هستند، خدا، قرآن و اهل بیت علیهم السلام، پس پاک هستیم. قطعاً پاک هستیم. این چند تا لغزش ما، که آلودگی است، چه می‌شود؟ امام صادق علیه السلام می‌فرماید جلسه‌های گریه شما هنوز تمام نشده و هنوز از جا بلند نشدید، تمام لغزش‌های تان بخشیده می‌شود. مگر ما سینه سپر کردیم به خدا بگوییم ما بنده کامل تو هستیم؟ ما همچنین اقراری نداریم، نمی‌توانیم چنین حرفی هم بزنیم. نمی‌توانیم.

۱. فجر: ۳.

۲. اِسْرَاء: ۷۱ «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوِّيَ كِتَابَهُ يَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُ وَنَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ

فَتِيلًا»

یک مورد مربوط به ظاهر بگویم، ربطی هم به گناه ندارد. اَشْلَمَ وقتی می‌خواست برای جنگ تن‌به‌تن اجازه بگیرد، گفت حسین جان، رنگم سیاه است. فکر می‌کنم بوی خوبی هم ندارم. بروم؟ برو. به روی زمین افتاد. ابی‌عبدالله علیه السلام سر جنازه این غلام آمد و صورتش را روی صورت غلام گذاشت. سیدالشهدا دو مرتبه این کار را کرد. یکی با علی‌اکبر، یکی هم با اَشْلَمَ. این معنی شفاعت است. «اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ وَطَيِّبْ رِيحَهُ»^۱ خدایا آبروی کامل به او بده، «وَطَيِّبْ رِيحَهُ» خدایا بوی خوش ابدی به او بده، «دَخَلَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِنَا».

حرفم تمام. حرف تمام شد. ولی عشق که تمام نمی‌شود. ارادت که تمام نمی‌شود. گریه که تمام نمی‌شود. حسین جان، تا زنده هستیم همین هستیم که می‌بینی، عوض نمی‌شویم، با تو می‌مانیم، از همه موانع رد می‌شویم، عقب نمی‌مانیم. ما می‌دانیم کلید حل تمام گره‌ها در دنیا و آخرت به دست تو است.

ماجرای زنده‌شدن حاج میرزا حسین خلیلی

حاج میرزا حسین خلیلی از علمای بزرگ و اهل تهران بود. تسلط او در علم طب خلیلی بیشتر از علم فقه بود. می‌گوید به نجف رفتم و در آنجا ماندم. وقتی سیدعلی طباطبائی، مشهور به صاحب ریاض، که کتابش کتاب فقهی درس خارج است، دانش طب من را دید، گفت یک مطب باز کن تا علما و طلاب به تو مراجعه کنند. گفتم چشم. یک روز یک خانمی به مطب مراجعه کرد. خیلی با وقار بود، پوشیده بود. - حجاب برای زهرای مرضیه علیها السلام است. کسانی که حجاب ندارند آن را به غارت دادند. یعنی بنی‌امیه زمان، در داخل و در خارج، حجاب‌شان را غارت کردند. یعنی کسانی که اجناس‌شان را در کربلا غارت کردند، بندگان خاص خدا بودند. ولی این‌ها که به دست خودشان چادر را به غارت دادند، نمی‌دانم. - خیلی محجبه بود. گفت که حاج میرزا حسین بیمار هستم. گفتم

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۳.

نبض تان را فقط ببینم. نمی‌خواهم بگیرم. فقط از دور، زدنش را ببینم. دستش را که بیرون آورد، دیدم گرفتار بیماری جذام شده. ما هم دوایش را نداشتیم. جذام، دست، پا، و صورتش را داشت پر می‌کرد. گفتم خانم دوایش را ندارم. فکر نمی‌کنم هیچ طبیعی در کوفه، نجف و کربلا داشته باشد. یک نفر این زن را می‌شناخت. گفت حاج میرزا حسین، این خانم هم مادرش از سادات است هم پدرش. اولاد زهرا علیها السلام است، بین کاری می‌توانی بکنی. گفتم خانم بیا، به امید خدا زیر نظر اهل بیت علیهم السلام دوا می‌دهم. شش ماه دوا دادم. یک روز آمد گفت من دیگر جذام ندارم. صد درصد سالم هستم. به من یک اجازه بده، چون من علویه هستم، سادات هستم، ممکن است بگویی نه. اما نه نگو. گاهی بیایم منزل تان به خانواده تان کمک کنم. چه کاره هستی خانم؟ گفت شوهرم هندی بود. با ثروت سنگینی از هند به کربلا آمد. اینجا با من ازدواج کرد و تمام ثروت را خرج ابی‌عبدالله علیه السلام کرد. بعد از مدتی مُرد. من یک بخور و نمیر ضعیفی دارم، احتیاج به کمک ندارم. دلم می‌خواهد به خاطر این محبتی که به من کردی، بیایم به خانواده‌ات کمک کنم. گفتم خودت دلت می‌خواهد، بیا. باعث شرف من است یک خانمی، که از دو طرف سید است، قدمش را در خانه من بگذارد. یک مدتی می‌آمد و می‌رفت. مریض شدم. هر چی دوا می‌شناختم برای بیماری به کار گرفتم ولی خوب نشدم. در بستر بودم، دیدم دو نفر بالای سرم آمدند. یکی شان روی پایم، و دیگری به بدنم دست کشید. قشنگ حس کردم که دارند جانم را می‌گیرند و قبض روح می‌شوم. آماده مرگ شدم. اصلاً وارد به عالم بعد شدم. اما دیدم یک نفر آمد و گفت روحش را نبرید. برگردید. گفتند ما به دستور خدا آمدیم و قبض روحش کردیم. گفت دستور خدا که درست، شما روح را برگردانید، چون ابی‌عبدالله علیه السلام به پروردگار گفت خدایا روحش را برگردان. خطاب رسید، حسین من، برمی‌گردانم. آن‌ها داشتند من را آماده می‌کردند که ببرند غسل بدهند. یک مرتبه چشمم را باز کردم گفتم من را نبرید، حسین علیه السلام من را آزاد کرد. تا نشستیم، دیدم آن خانم علویه آمد. گفت بلندشدی؟ گفتم آره. گفت من تا دیدم داری

می میری، به حرم ابی عبدالله علیه السلام رفتم. گفتم حسین جان، این به من خدمت کرده، او را برگردان. بیهوش شدم. به ابی عبدالله علیه السلام مخرم هستم. ابی عبدالله علیه السلام گفت علویه خانم، بر قلم تقدیر خدا گذشته این لحظه بمیرد. چقدر عاشقانه با ابی عبدالله علیه السلام حرف زدن قشنگ است! گفتم یا ابا عبدالله علیه السلام «لا نَفْهَم» من این حرفها حالیم نیست. خدا اراده کرده، قلم تقدیرش نوشته، بگو برگردد. خانم، پس یک لحظه صبر کن تا من با پروردگار صحبت کنم. الهی ارادهات را برمی گردانی که این روح برگردد؟ خطاب رسید، آره حسین جان. ای کلید حل همه مشکلات.

روضه حضرت ابی عبدالله علیه السلام

از کجا شروع کنم؟ برای این یک نفر، که تمام مصائب عالم سر او ریخته شده، چه بگویم؟ بقیه اینقدر مصیبت ندیدند. بقیه به شکل او کشته نشدند. حسین جان. سوار بر ذوالجناح، آماده رفتن شد. تمام خانمها، دخترها، و زنها در خیمهها هستند. تک و تنها روی اسب، با یک حالی آرام گفت زنان، دختران، بعد اسم برد سکینه من، رقیه من، زینب من، «عَلَيْكُنَّ مِنِّي السَّلَامُ»^۱ من هم دارم می روم. نرو. ریختند بیرون، دور اسب حلقه زدند. یک نفر نگفت برو. همه می گفتند حسین جان، بعد از تو چه کار کنیم؟ آنها همه را کشتند، ما دلمان به تو خوش بود. خواهر گفت حسین من، تسلیم مرگ شدی؟ گفت زینب من، یاری برایم نمانده، چطوری از خودم دفاع کنم؟ کسی دیگر نمانده. گفت برگردید. همه درون خیمهها رفتند. آرامش پیدا کرد. با رکاب اسب یک نهیب با محبت به شکم اسب زد. دید اسب حرکت نمی کند. چه چیزی مانع است؟ خم شد، دید دختر سیزده ساله اش، سکینه، دست اسب را گرفته. دختر است، چه کار باید بکند؟ دختر است. خدای محبت است. نمی تواند خودش را راضی کند که بابا برود. پیاده شد. روی خاک نشست. سکینه جان، بیا روی دامن من بنشین. چه کسانی دختر دارند؟ بابا، الان که به

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۷.



میدان می‌روی، برمی‌گردی؟ نه عزیز دلم. این دفعه آخر است. دیگر نمی‌آیم. چه کسانی دختر دارند؟ بابا، حالا که می‌خواهی بروی و دیگر برنگردی، یعنی ما در برگشتن، باید همسفر اینها باشیم؟ بابا، من می‌توانم یک درخواست بکنم؟ آره عزیزم. قبل از اینکه به میدان بروی، خودت ما را به مدینه برگردان. دختر دارید؟ زبان دختر بچه را می‌دانید؟ می‌دانید چی جواب داد؟ گفت عزیز دلم، همه راه‌ها را به روی من بستند. نمی‌توانم شما را برگردانم. سکینه جان، تو از من یک درخواست کردی، بابا که نتوانست جواب بدهد، فدایت بشوم. حالا بابا از تو یک درخواست دارد. دختر دارید؟ تا گفت بابا از تو یک درخواست دارد، از روی دامن ابی‌عبدالله علیه السلام بلند شد، بابا را در آغوش گرفت. سر بابا را روی سینه چسباند. صورت بابا را بوسید. بار آخر بود صورت را بوسید. بعدش نتوانست. چون سر بابا روی نیزه بود. دستش نمی‌رسید. بابا، تو از من چه می‌خواهی؟ جواب ابی‌عبدالله علیه السلام را ببین! عزیز دلم، سکینه من، من از تو یک تقاضا دارم، که اینقدر در مقابل چشم من اشک نریز. قلبم را آتش زدی. نمی‌دانم چطوری آرام شد؟ دوباره سوار شد، حرکت کرد. چند قدم که با اسبش آمد، دید زینب علیها السلام روی زمین غش کرده. آیت‌الله‌العظمی وحید می‌گفتند وقتی که زینب علیها السلام را به هوش آورد، مثل گنجشکی که در زمستان، باران خورده و می‌لرزد، دید زینب علیها السلام دارد می‌لرزد. کجا می‌روی؟ نمی‌دانم چطوری خواهر را آرام کرد؟ خواهر هم رفت. خودش وارد میدان شد. اسب را دواند. کنار شریعه آمد. دستش را زیر آب برد، هنوز آب را بلند نکرده بود که یک تیر آمد و به لبش خورد. دید نمی‌تواند آب بخورد. برگشت. خسته شد، نیزه را دورن زمین فروکرد، روی ذوالجناح، به نیزه تکیه داد. پیشانیش را هدف گرفتند، تیر زدند، خون با دست پاک نشد، دامن پیراهنش را بالا زد، سینه پیدا شد. حرمله، یک تیر معمولی هم می‌زدی می‌کشتی. سه‌شعبه لازم نبود. تیر آمد. یک وجب از پشتش بیرون زد. هر کاری کرد از جلو بیرون بکشد، نشد. خیلی زحمت دارد، دستش را پشت سر آورد و تیر را بیرون کشید. چقدر درد کشیدی! خون فواره زد. ذوالجناح فهمید که سیدالشهدا علیه السلام دیگر نمی‌تواند به سواری ادامه بدهد. دید اگر با این تن زخمی از بالا به زمین بخورد، بیشتر صدمه می‌بیند. به

همراهی با صادقین در دنیا و آخرت

گودال آمد. دو تا دستش را جلو کشید، دو تا پا را عقب کشید، فاصله را با زمین کم کرد. ابی‌عبدالله علیه السلام آرام روی خاک افتاد. ذوالجناح از گودال بیرون آمد. پنجاه نفر در گودال ریختند. چند نفر به یک نفر؟!

زینب علیها السلام دوید. دید دور بدن پُر است. گفت الان کوچه باز می‌کنم و می‌روم. آمد همه رو کنار زد، اما وقتی وارد حلقه شد، دید شمر روی سینه ابی‌عبدالله علیه السلام نشسته. آمد شمر را پایین بیندازد. یک لگد به پهلوی زینب علیها السلام زد. افتاد بیرون قتلگاه.